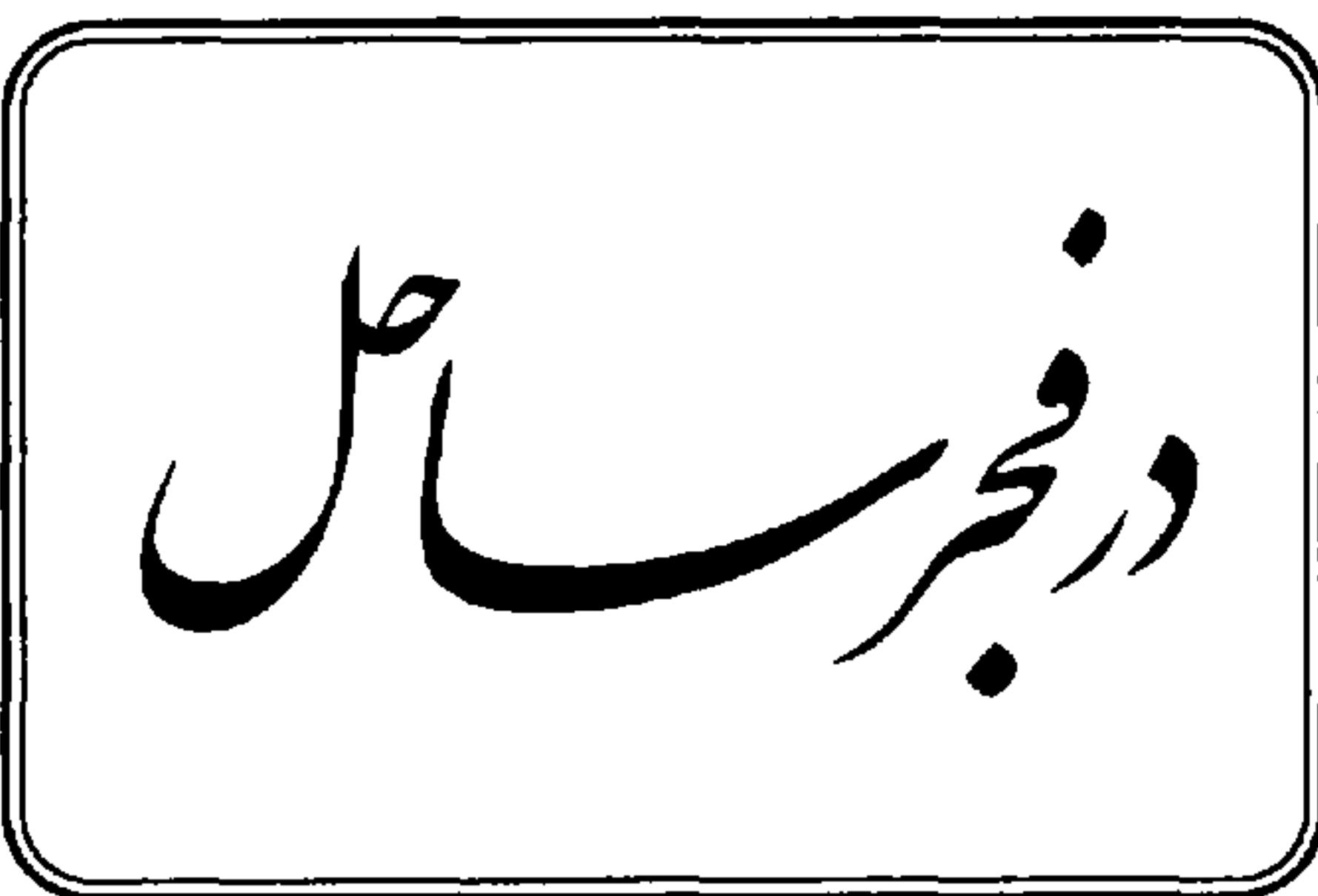




محمد علی



مختدی



نشر آفاق

در فجر ساحل

حکیمی - محمد

چاپ هیجدهم: ۱۳۷۴ - تعداد: ۵۰۰۰

چاپخانه: اکباتان

مرکز پخش: دفتر نشر آفاق

تهران: خیابان پاسداران، دشتستان چهارم، بیش زمینه، پلاک ۴۳

کد پستی ۱۹۴۷۹ - تلفن و فاکس: ۲۳۷۰۳۵

دیگر مراکز پخش: مرضیه ۶۴۶۷۴۳۵ - آثار ۶۴۶۸۲۰۳

کوکب ۶۴۰۶۵۴۸ - دارالکتب الاسلامیه ۵۶۲۰۴۱۰

۲۸۰ تومان

حق شرعی و قانونی هر نوع چاپ و تکثیر فقط برای ناشر محفوظ است.

رساله حاضر بررسی است در باره امام غائب - علیه السلام - و دنیای آینده از نظر شیعه. در این راه، از پیش، گامها یعنی برداشته اند بس استوار و بلند. و برخی از جنبه های آن، تا اندازه ای مورد بحث قرار گرفته و مطالب سودمندی در آن باره ها عرضه شده است؛ مانند طول عمر، مسلم بودن موضوع از نظر فرق اسلامی، بشارات ادیان و کتب آسمانی، معنی انتظار و جز آنها، به طوری که نیازی به تکرار آن بحثها نیست.

نگارنده از مذکورها پیش یادداشت هایی پراکنده، در این موضوع فراهم آورده بود، که اینک به صورت این رساله به خوانندگان تقدیم می شود. باشد که از این رهگذر، حقیقتی روشن شود، و نارسایی بیان مرا اهمیت موضوع جبران کند.

حکیمی - محمد

مشهد، ۱۳۴۸

در این کتاب :

- | | |
|-----|----------------------|
| ۷ | تقدیم |
| ۹ | * سرآغاز |
| ۳۱ | * مدینه فاصله اسلامی |
| ۳۷ | * نویدها |
| ۴۹ | * حماسه انتظار |
| ۷۷ | * یاس و امید |
| ۱۳۱ | * به سوی ساحل |
| ۱۵۹ | * پی نویسها |

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

: به:

امام

مرزبان حماسه جاوید

در روزگاران.

سرآغاز

ظهور و فَرَج، یعنی پایان همه دردها، نابسامانیها، انحراف مسیرهای انسان، و گشودنِ هر عقده‌ای به دست منجی آسمانی.

بشر از آغاز تاکنون، همکاروان درد و رنج و هماوغوش ستمدیدگی و تحمل بوده است. از آن همه ارزشها و حقوقها که داشته، محروم مانده است و استعدادهایی که با پرورش آنها می‌بایست و می‌توانست به عالیترین کمالات انسانی برسد، در وجودش کشته شده و نابود گشته است. سازمانهای رهبری بشر تاکنون همه فاسد بوده‌اند و ناقص. بشر دچار بوده است؛ دچار گرسنگی، دچار جهل، دچار بیعدالتی و اختلاف طبقاتی و ... و ... زندگی چنان بوده و اکنون نیز چنان است؛ سراسر تحمل است و تحمل.

بدین گونه تاریخ زندگی انسان، چیزی نیست جز
سرگذشت همین دردها و رنجها.^۱

تاکنون انسان زندگی را بدین سان گذرانده است.

آیا آینده نیز مانند گذشته هاست؟

آیا از فرجام خوش بشریت باید مأیوس شد؟

آیا روزگارِ درد و رنج، محرومیت و ناکامی، اندوه و

گرسنگی، بردگی و بهره دهی به پایان نخواهد رسید؟

آیا تاکنون که راه انسان به سوی روشناییهای بزرگ و
فضیلت‌های پرثرا - پیاپی - بسته شده است، زمانی نخواهد آمد

که سدها بشکند و راهها هموار گردد؟

آیا بشرکه تا این دم در شامی تیره به سرمی برده است و

روزی و روشنایی ندیده، خورشیدی بر زندگیش تابیدن

نخواهد گرفت، و تاریکیهای حیاتش را روشن نخواهد کرد؟

آیا روزی نخواهد دمید که دیگر دردها به درمانی رسیده

باشد و نابسامانیها به سامانی؟

آیا روزگار سیاه گرسنگی سپری نخواهد شد، و انسان

گرسنه فرصتی نخواهد یافت تا - فارغ از فکر معاش - به تکامل

روح و کسب مفاهیم عالی انسانی پردازد؟

آیا روزی نخواهد آمد که همه در پیشگاه قانون برابر

باشند، و حکومت، حکومت قانون باشد، آن هم قانونی

انسانی و حقگزار؟

آیا آن هنگام فرا نخواهد رسید که مستمندان در پای
کاخها جان ندهند؟ و زاغه‌ها در کنار آسمان‌خراشها دیده
نشوند؟

آیا روزگار تعدیها، تضادها، برادرکشیها، خودپرستیها و
سودجوییها به سر نخواهد آمد، و مردمیها و فضیلتها جایگزین
آن دگرها نخواهد شد؟

آیا نخواهد شد که هر انسانی با آسایش و آسودگی
زندگی کند؟

این چگونگی زندگی انسان است که خروشها و
خشیمهای مقدس را آفریده است و می‌آفربند. و این
انگیزه‌هast که مصلحین راستین را، از روزگاران کهن تاهم
اکنون، به پاداشته است و به پامی دارد، تا آنچه که باید باشد به
وجود آید.

پیامبران - از جمله - برای تحصیل همین آرمان انگیخته
شدند، و فیلسوفان و مصلحان نیز برای همین مقصد قد
افراشتند. «سقراط» برای تأمین همین آرمانها می‌خروسید. و
«افلاطون» برای همین منظور، نخست حکومت فلاسفه را
پیشنهاد کرد، و به پیروی از حاکم فیلسوف معتقد شد، و سپس
این نظریه را تغییر داد، و در کتاب «قوانين» گفت:

هان نگذارید سیسیل، یا هر شهر دیگری در هر

کجا که باشد، مطیع و منقاد اریابان بشری گردد، بلکه بگذرید تابع قوانین باشد، چنین است آیین من.^۲

متفکری دیگر نیز با توجه به همین مسائل بود که گفت:
در میان تمام افراد بشر، حتی یک فرد هم وجود
نداشته و ندارد، که آن قدر خوب باشد که بتوان به وی
اجازه داد تا زندگانی همنوعان خویش را اداره کند.^۳

«شهر آفتاب» و «کشور خورشید»ی هم که «توماس کامپانلا» طرح ریزی کرده است - مانند مدینه فاضلۀ افلاطون - برای پایان بخشنیدن به همین دردها و ناهنجاریهاست. در کشور خورشید، این انتظار و این آرزو نهفته است که تضاد و دشمنی برچیده شود، کار مساوی باشد، درآمدها یکسان تقسیم شود، و آرمانهایی دیگر برآورده گردد.^۴

بهشتی را نیز که «تامس مور» ترسیم کرده است، برای رسیدن به همان جهان آرمانی است، جهانی که همه مردم در آن، در سایه قانون و عدالت، یکسان زندگی کنند و در برابر گروهی اندک، ثروتمند و مرفه، گروهی بیشمار فقیر و بیچاره نباشند.^۵

پیشنهاد «اگوست کنت» نیز برای ایجاد جامعه تئوکراتیکی - که در آن هیئتی از عقلا حکومت کنند - به همین منظور است، تا رهبری انسان را به دست کسانی بسپارد که

انسان باشند، و از سیاهکاری و ستمگری به دور؛ و به انسان به دیده انسانیت بنگرند.

اگوست کنت، در پایان زندگی تصمیم گرفت دقیقانه طرز کار حکومت ایده‌آل خود را توصیف کند. وی می‌خواست مذهبی تأسیس کند و پرستش بشریت را - که خود به عنوان «موجود بزرگ» می‌نامد - اساس آن قرار دهد. از این جهت سعی کرد تا تمامی آداب مذهبی موجود را با اقتباس از مؤسسین و مردان بزرگ و تشریفات آنها در این مذهب گرد آورد. به موجب این مذهب، یک هیئت عالی روحانی، با اقتدار عالی، در عین حال مذهبی، علمی و سیاسی که اعضای خود را انتخاب می‌کنند، باید سرنوشت شر را هدایت نماید. ما یک بار دیگر در اینجا کمال مطلوب «افلاطون» و «فیثاغورث»، یعنی اجتماع ثوکراتیکی را که هیئتی از عقلا برآن حکم می‌رانند، مشاهده می‌کنیم.^۶

نیز «فارابی»، برای پایان دادن به همین نابسامانیها و ساختن اجتماعی عادل و صحیح، در قسمتی از تأثیفات خویش، از حکومت آرمانی بحث می‌کند و زیرعنوان «پیشوای امام» به بحثهایی بس مهم پیرامون شخصیت و شرائط رهبر می‌پردازد.

جامعه کمال مطلوب کمونیسم نیز واکنش همین دردها و بیعدالتباه است.

دوران کمال مطلوب کمونیسم، جامعه بی طبقات است که جبر تاریخ، یالزوم تاریخی تکامل، آن جامعه را به وجود خواهد آورد. و طبق عقیده و انتظار آنان، در آن جامعه، افراد طوری تربیت می شوند که دیگر احتیاج به دولتی نیست. و انسان خود به اداره زندگی خود می پردازد.^۷

نیز، طرحی را که «راسل» در کتاب «امیدهای نو» پیشنهاد می کند برای تشکیل همین جامعه انسانی است و به آرزوی رسیدن به دنیایی انسانی.

راسل در این طرح می کوشد تا بشر را به آینده امیدوار کند، و برای او چشم اندازی روشن بیافریند، تا از هم اکنون فرزندان انسان را برانگیزد که کوششهای خود را صرف رسیدن به آن زندگی کنند، و خود را بدانسان بسازند که او ترسیم کرده است. یعنی خود را به گونه ای تربیت کنند و بار آورند، که بتوانند به وجود آورندگان مدینه ای فاضل و اجتماعی انسانی باشند. افکار و موهمات نژادی و میهنه را یکسو نهند. محدود فکر نکنند. جهانی بیندیشند. خود را آماده کنند تا از یک قانون پیروی کنند. و خود را در زندگی دیگران شریک بدانند و دیگر سخنان ...

او می گوید:

تصوّر می کنم همه ما باید آرزومند جامعه ای

باشیم که منع و اجبار در آن به حداقل تخفیف یافته باشد، و مردم آن به خودی خود طوری رفتار کنند که همان رفتار آنها منجر به همکاری اجتماعی شود، ولی به نظر، وصول به چنین جامعه‌ای ناچار باید از طریق اجرای قانون باشد. زیرا در غیر این صورت، عادات حسنی هرگز پیدا نمی‌شود، و امکاناتی که از عادت حسنی حاصل می‌گردد به دست نمی‌آید...^۸

تصوّر نمی‌کنم نژاد انسان آن سیاستمداری و قابلیت را داشته باشد، که تنها به میل و رضای خود به تأسیس دولت جهانی گردن نهد. به این دلیل است که خیال می‌کنم از تأسیس و برقراری و حفظ و نگاهداری آن، در سنین اول عمر، اعمال زور و فشار لازم باشد.^۹

...بایستی تعلیم و تربیتی با مختصات بین‌المللی در سراسر جهان انتشار یابد. مدارس ما باید به تعلیم تاریخ تعصّب‌آمیز و محدود ملّی که تاکنون تصوّر می‌رفت کافی است اکتفا کنند، بلکه باید تاریخ عالم را هم با نظر بیطرفی به شاگردان بیاموزند...^{۱۰}

باید یک مقام بین‌المللی به وجود آید، که در باب تولید و توزیع خواریار و مواد خام نظارت و حکومت کند...^{۱۱}

اثر ترسیم جامعه بر تر در زندگی کنونی انسان

اساساً طرح مدینه فاضله، از روزگار باستان تا کنون، بدین منظور بوده است که انسان (که عشق به تکامل و پیشرفت در او نهفته است، و انگیزه اعتلاجی و والاگرایی ذاتی اوست)، هنگامی که به آن اندیشید، و جامعه برتر و زندگی انسانی و عالیتر را تصوّر کرد، و آن را در مغز خویش پروراند، و بلکه ترسیم‌هایی از آن را نیز دید، می‌کوشد تا آن جامعه را بسازد و به آن جامعه برسد، و برای رسیدن به آن، سعی می‌کند خود و دیگران را مناسب آن بسازد.

«اسکار وايلد» می‌گويد:

نقشه جهان‌نمايی که مدینه فاضله را نشان ندهد،
حتی ارزش اين را ندارد که به آن نگاه کنند، زيرا اين
نقشه، مملکتى را که انسانیت در آن فرود آمده است کنار
گذاشته است. هنگامی که انسانیت در چنین مملکتی
فرود می‌آيد، به اطراف نظر می‌اندازد، و همینکه تاحیه
بهتری پیدا کرد، کشتی خود را به سوی آن می‌برد...^{۱۲}

این است که نوع مکاتب و عموم اديان، بشر را به اين
دنياى بهتر توجه داده‌اند، و مدینه فاضله‌ای انسانی را ترسیم
کرده‌اند. اين همه کوششها و طرحها، برای همین بوده است تا
برای اجتماعات افق بیافرینند و چشم‌انداز خلق کنند.

زندگی‌های پرشکوهر و بهتر را در منظر انسان آورند. و جهانی تهی از ستم و تباہی در دبدگاه او قرار دهند. تا مردم جهان نپنداشند که انسان - همین گونه که می‌بینند - تبهکار و سیه‌روزگار است. و گمان نبرند که دیگر، تلاشها برای رفع ستم و دفع ستمگر و پدیدآوردن نیکوکاری و بهروزی بی‌ثمر است و به جایی نمی‌رسد، بلکه برقین باشند، که زندگی‌هایی آباد و خوش در پیش است، و ممکن است چنین زندگیها و آبادیها بی به وجود آورد.

اینکه می‌بینید برخی از متفکران بسیار می‌کوشند تا طرح‌های نوی به بشر امروز عرضه کنند، برای بیدار کردن همین حسّ است، یعنی تا انسان، شهر زندگی را ببیند، و به فرار سیدن روزگار سرشار از عدالت و فضیلت، و دور از ناهنجاری و رذیلت، امیدوار باشد.

گرچه، برخی از طرح‌های مدینه فاضله، در حالت نخستین، وهمی و خیالی است، لیکن همین، موجب انگیزش خلق برای عینیت بخشیدن به آن طرحها می‌شود، چنانکه بسی از طرح‌های دیگر، نخست، خیالی بوده است، و فقط، به صورت اندیشه‌هایی در مغز رهبری جلوه کرده و به صورت «تشویی» عرضه شده است، اماً بعدها صورت عمل و واقعیت به خود گرفته، و جامعه‌هایی براساس خود، به پیدایی آورده است.

باید دانست که مثل اعلا چیزی است و حقیقت واقع چیز دیگر. و باید ملاحظه نمود که افلاطون، در این نظریات خود ممثل ساخته است چیزی را که واجب است باشد، نه چیزی را که امکان وجود داشته باشد. به هر صورت در تشكیل مدینه فاضله، گرچه در عالم لفظ و خیال و خواب و آرزو هم باشد، افلاطون اثری قوی و محکم در حیات معاصر، و همچنین در عصرهای آینده، باقی گذارد. گفته می شود که در بعضی از شهرهای آسیایی یونان، از سیاست افلاطون متأثر گردیدند، و به بعضی از افلاطونیها متوجه شدند، تا یک نظام سیاسی - که کم و بیش مناسب و ملائم با مدینه فاضله افلاطون باشد - برای آنها وضع و تأسیس کنند...^{۱۳}

و چنانکه ما برای تربیت افراد، شخصیت‌های نمونه را نشان می دهیم، و قهرمانان تاریخ را مجسم می کنیم، تا افراد کوشش کنند و خود را به پایه آنان برسانند، و زیباییها و فضیلت‌هایی را که در آنان بوده است به دست آورند، همین گونه برای تربیت جامعه، و نمود دادن حس اجتماعی انسان، و برانگیختن او برای به دست آوردن زندگی‌های بهتر، بهترین و نزدیکترین راه طرح و ترسیم جامعه‌های نمونه و آرمانی است، زیرا هنگامی که اجتماعات، جامعه بهتر (و به اصطلاح، همان مدینه فاضله و تمدن عالی انسانی و طرح زندگی نهایی انسان) را تصوّر کنند، می کوشند تا آن سان باشند، و راهی را در پیش

گیرند که به آن زندگی برسند (به ویژه هنگامی که از ستمها و تبهکاریها به فریاد آمده باشند). و بهره طرح نو و نوید فردایی پرشکوهتر و روزگاری نکوتر، انگیزه جهش و جنبش کنونی خلقها و جامعه‌هاست. به همین دلیل است که همه، از روزگار بهتر و زندگی نیکوتر سخن گفته‌اند.

یکی از علل خودجوشی و تحرّک کمونیستها، و اینکه توانسته‌اند از پیروان خود، مردمی متحرّک و انقلابی بسازند، همین چشم‌اندازی است که از آینده، در دیدگاه خلق خویش قرار داده‌اند، و همان نوید به فردای پیروزی است و بهشت کمونیسم، که در همین زندگی پدید خواهد آمد، و جامعه‌ی طبقاتی است که چنگ حتمی طبقات آن را خواهد ساخت. پس باید کوشید تا هر چه زودتر از دنیا پر از ظلم و فساد کنونی رهایی یافت و به آن دنیا ای آرمانی رسید. بسی از پیروزیها را این مکتب در پرتو همین طرح و تلقین به دست آورده است.

اینجا ارزش عقیده شیعه خوب آشکار می‌شود، که با مسئله ظهور امام غائب «ع»، چه چشم‌اندازی عمیق و برتر، جلو چشمها گذاشته، و چه دنیایی انسانی ترسیم کرده است، دنیایی پر از عدل و داد، برای همین انگیختن و همین حس، و برای رسیدن به زندگی عادلانه و در سایه قانون، به ویژه آن باریک‌بینیها و تیزنگریها که در این فکر نهفته است، یعنی همان

مسئله انتظار فرج و ظهور، که هر آن و هر روز و هر ماه، انتظار تشکیل آن جامعه است و آن زندگی، و در نتیجه هر روز تلاش و کوشش، برای آن دوران و پدید آوردن شرایط لازم برای آن حکومت. پس از هم اکنون نزدیکی به عدالت است و انسانیّت و دوری و بیزاری از ستم و فساد.^{۱۴}

بی تردید، توده‌ها، به خاطر مقاصد کلی تلاش نمی‌کنند، و اگر صدد رصد نیز به خاطر ایمان و عقیده باشد - چنان‌که در جنگ‌های پاره‌ای از خداشناسان و مردمی دیگر می‌بینیم - باز به خاطر سودی است که در بردارد، و آسایشی که در پی خواهد داشت (زیرا همین ایجاد آسایش برای نوع، خودهدفی خدایی است). خلاصه بهشتی را و آسایش‌هاش را نخست در نظر می‌گیرند، آنگاه ترک لذت می‌کنند (مگر نوابغی اندک که به عینیّتها می‌گرایند و برای نفس واقعیّت و حقیقت و ارزشی که نزد آنان دارد، تلاش می‌کنند).

برای همین است که پیامبران نوید بهشت را سرلوحة دعوت خویش قرار دادند، تا آینده را روشن کنند و فراخناصی زیبا پیش پای بشر بگذارند، و در پرتو این عقیده، و امید به رسیدن به چنین دورانی، جوشش و جنبشی پدید آورند، و خلق را بر ضد هرچه خرابی و تباہی است بسیج کنند، تا مردمان - حتی گستاخانه - در گرداب سختیها فرو روند، و

جانفشاریها برخود روا دارند، برای رسیدن به آن ساحل پرآسایش و جاودان.

و تنها اسلام است - به خصوص از دیدگاه تشیع - که این امیدها را در همین دنیا نیز به بشر داده است، و توده‌ها را (علاوه بر نوید بهشت و دنیای بهتر در عالم دیگر) به فردای بهتر نیز نوید داده، و آینده‌ای سرشار از خوشی و خرمی و دادگری و انسانیت ترسیم کرده است. و به طور قطع و جزم چنانکه هیچ گونه تردیدی در آن نمی‌رود - پیدایش آن را خبر داده است، که اگر از عمر دنیا، جز یک روز نماند، این زندگی بهتر پدید خواهد آمد.

اما دریغ است که در اجتماعات ما، در اثر تبلیغات غلط گروهی جاہل و تزربقات سوء بداندیشان و ... این عقیده اثر تحرّکی خود را از دست داده است، و تعلیمی که برای ایجاد حرکت و عمل است، اکنون منشاء سنتی و خمود شده است و به اصطلاح، عامل دینامیک (حرکت‌انگیز) جامعه، عامل استاتیک (سکون آور) جامعه شده است.

باری سخن از مدینه‌های فاضله و کشور خورشید و شهر زندگی بود. همین سان هرچه قرن به قرن پیش بیاییم و تاریخ فرهنگ انسانی را ورق بزنیم، به این آرمانها و این آرزوها برمی‌خوریم، آرزوی رهبری پاک و حاکمیت قانون، و رعایت

دقیق «عدالت اجتماعی و اقتصادی»، و تشکیل «حکومت واحد جهانی».

از دوران کهن تا کنون، برپایی چنین حکومتی از آرزوهای فلاسفه و مصلحان و پیامبران بوده است. امروز نیز تقریباً عموم فلاسفه و اندیشه‌مندان و سیاست‌گران، تنها علاج بیماریهای جامعهٔ بشری، و تنها راه جلوگیری از جنگ و ثبیت صلح را تشکیل حکومت جهانی می‌دانند.^{۱۵} و به گفتهٔ کانت:

ایجاد نظم جهانی، منوط است به وضع یک
^{۱۶} قانون جهانی و ...

و اینها همه، بازگفتن یک حقیقت است. و آن انتظار پایان دردها، سرگردانیها و بیدادگریهای است، و رسیدن دوران رشد و تکامل، بلکه کمال ... و این همه نمونه‌هایی است از کوششها و تلاشها، برای بهروزی و بهزیستن انسان، و راه یافتن به زندگی آباد و سرشار از ایمنی و آسایش.

و این همان است که مذاهب آن را خواسته‌اند، و این همان است که پیامبران از دورانی بس کهن، برای تحقیق بخشیدن به آن به پا خاستند و خروشها برآورده و بدین گونه خواستند روشنگر تاریکیها باشند. توده‌ها را نجات دهند. بیدادگریها و بهره‌کشیها را ریشه کن کنند. خدای را حاکم بر

مردم و زندگی بشناسانند. خلق را از زیر بار بندگی و اسارت غیر خدای عادل مهربان بیرون آورند. زنجیرها را پاره کنند و امرها و فرمانها را فروگذارند - چزیک فرمان - تا همه در سایه آن، آزاد زندگی کنند و برابر و برابر.

گامها برداشتند و مجاهدت‌ها کردند. انسانهای بزرگی در این راه فدا شدند و موفقیت‌هایی به دست آوردند، امّا نسبی بود و زودگذر، و همه با سدها روپرتو، لیکن همه این مژده را دادند که:

بساط ظلمها و خدانشناصیها برچیده خواهد شد. و خدای بزرگ و قوانینش حکومت خواهند کرد.

سیستمهای بشری نیز، با ادیان الهی، در این انتظار شریکند. و به گفته راسل، انتظار مارکس هم، همان انتظار مسیحیان است برای رجعت ثانی مسیح.^{۱۷}

ستّهای خدایی نیز همین را ایجاب می‌کند. و جهان برای همین آفریده شده است تا بشر فارغ بال و آسوده خاطر، با آرامش و راحتی به پرستش خدای بپردازد، و دردها و فقرها و ستمها او را از مسیر اصلیش - که قرب به خدا و رسیدن به بارگاه جلال خداوندی است - باز ندارد. از این رو، در بشارتهای کتب آسمانی، بخصوص قرآن، آمده است که روزگاری فرا خواهد رسید که: «مرا عبادت کنند و کسی را شریک و انباز من قرار ندهند». ^{۱۸} و در آیه دیگر چنین است:

«در زبور داود نوشته‌ایم - پس از ذکر - که، سرانجام، زمین از آنِ حق پرستان خواهد شد، و بندگان صالح ما وارثان زمین خواهند گشت.»^{۱۹}

مشیّت خدایی براین قرار گرفته است که موجودات راه کمال پیمایند؛ و زندگی برای تکامل و ترقی برپا شده است. پس باید هر موجودی، به کمال نهایی خویش برسد. انسان نیز از این قانون مستثنی نیست، و ناگزیر باید به کمال نهایی خود برسد، آن هم در همه جوانب زندگی، و همه مزایای انسانی. و خود، زندگی اجتماعی و مدنی انسان، از اصیل‌ترین جوانب زندگی اوست.

اینجا مناسب است گفته‌ای از استاد بزرگ، عالم ریانی و متالله قرآنی، حضرت «شیخ مجتبی قزوینی خراسانی» بیاوریم:

مطابق قواعد فلسفه و حکمت، هر طبیعتی که در عالم موجود است و قابل زیادت و تقیصه است، به مقتضای اینکه طبیعت، کمال اقصای خود را طالب است، باید فرد کامل از آن طبیعت، در عالم موجود شود. بر این اساس و قاعده، مسائل فلسفی چندی مترتب گردیده است، از آن جمله وجود فرد کامل در بشر است، که از چنین فردی تعبیر به «نبی» یا «حکیم» شده است...^{۲۰}

این قاعدة کمال اقصی و نهایی، در همه جنبه‌های

مربوط به انسان (اجتماعی، مدنی، اقتصادی، معيشی، اخلاقی، روانی و جز آنها) جریان دارد، و ناگزیر باید زندگی اجتماعی و مدنی انسان نیز به عالیترین شکل خود برسد، و همه استعدادهایی که در وجود انسان نهفته است آشکار گردد، و به تعبیر «روس»: «به هدف غایی زندگی» برسد^{۲۱}، و تکامل در سراسر زندگی انسان صورت گیرد، و به آخرین صورت ممکن (کمال نهایی در زندگی فردی و اجتماعی، معنوی و مادی) درآید، تا نمونه آن در طبیعت نشان داده شده باشد.^{۲۲}

و - چنانکه گفتیم - این عالیترین شکل ممکن برای جامعه و زندگی اجتماعی انسان، از دیرگاه، آرمان و آرزوی فلاسفه بوده، لیکن به وقوع نپیوسته است. اما ناگزیر باید به وجود آید، و عدالت و حق مطلق بر جامعه‌ها باید حکومت کند.

تکامل فردی تا اندازه‌ای - اگرچه نادر و انگشت شمار - در گذشته‌ها صورت گرفته است.^{۲۳} و در گذشته، افراد کاملی داشته‌ایم که به گفته ارنست رنان: «تمام عناصر انسانیت، با همان تناسب و هم آهنگی که در انسانیت وجود دارد، در آنها جمع شده است.»^{۲۴} و انسانهایی چون «بودا» و «سقراط» و «مسیح» و «محمد» داشته‌ایم (یامردانی بزرگ در دینها و مرامها، و از جمله در دنیای کنونی).

با این همه، جامعه‌ها هنوز، به رشد و کمال نهایی خود دست نیافته‌اند، و به آنجا نرسیده‌اند که همگان به کمال استعداد خویش برسند، و دچار موانع نباشند. مردان بزرگ تاریخ اگرچه کوششها کرده‌اند تا اجتماعی انسانی بسازند، و گاهی برای زمانهایی هم آن را به وجود آورده‌اند (در اسلام دهساله آخر حیات پیامبر «ص»، و دوران خلافت حضرت علی «ع»، در قلمرو خود او، نمونه آن است)، لیکن این کوششها با موانع رویرو شده، و تا سرتاسرگیتی گسترش نیافته است، نسبی بوده، مطلق و همگانی نشده است.

همه، مقدمات این سیرتکاملی را فراهم آوردند و به ویژه اسلام، که با پدید آوردن آن فرهنگ عظیم، در همه جنبه‌های نیازمندی بشر، برای سوق دادن افراد و اجتماعات به شکل نهایی و هدف غایی زندگی و تمدن عالی انسانی، باری بزرگ و سنگین به دوش کشید. و تمدن عظیم اسلامی، فرهنگ علوم و فضائل انسانی را برای قرنها، در دامن خود پروراند، و از نابودی نگاه داشت. و با تعلیمات زنده خود، انسان را برای صورت نهایی زندگی آماده ساخت، و نوید آن را نیزداد، اما چون به وجود آمدن تمدن نهایی به گذشت زمان (زمان فرهنگی و اخلاقی و گرنه هزارها بار خورشید دمیده و نهان شده است، و بر رشد معنوی و ادارک علمی بشر، آن چیز و بدان مقدار که لازم است، افزوده نشده است)، و رشد کافی

جامعه‌ها و احساس احتیاج، نیازمند بود، از این رو شکل نهایی جامعه آرمانی اسلامی - در یک مدار جهانی - به بعد موکول شد.

هنوز انسان در این آرزو به سر می‌برد، و با ترقی روزافزون دانشها، مشکلات زندگی بشر حل نشده است. هنوز انسان گرسنه است و برخene و بی‌مسکن. هنوز مسئله فقر از مسائل لایسنحل^{۲۵} زندگی به شمار می‌رود.^{۲۶} بشر در ابتداییترین مسائل و امандه است، و از ضروریترین نیازمندیها محروم است. با همه سیستمها و مکتبهایی که پدید آمد و ترقیاتی که به ظاهر نصیب آدمی شد، باز به گفته «آلکسیس کارل»:

بیماریها بی درمان شد، ولی بیماریها بی تازه
جایگزین آنها گشت.^{۲۷}

از این رو هنوز زندگی در دنیاک است و روزها تیره، و آزادیها پایمال شده، و انسانها محروم‌ند، و حکومت تاریکیها برقرار است، و رژیم بردگی پابرجای، بردگی با رنگهایی تازه، بسی دشوارتر و سهمگینتر از بردگیهای گذشته.

این است سرگذشت انسان!! و شگفتاکه اگر بشر چاره‌ای اندیشیده و طرحی تنظیم کرده، به یک درد نگریسته و دیگر دردها را ندیده است. و انسان را تا سطح یک ماشین

خودکار، پایین آورده و به فکر تهیّه سوخت افتاده است. بدین سان هر کس به جنبه‌ای توجّه کرده، و برای برآوردن نیازی گام برداشته است. و به اصطلاح، به زاویه‌ای از زوایای زندگی پرداخته است. این یکسوگرایی و یکجانبه دیدن - نه همه‌جانبه و همه‌سویه - برای این بود که نجات انسان را می‌خواستند، اما خود انسان را فراموش کردند - بلکه نشناختند - از این رو راه میانه را گم کردند و به سوی افراط یا تفریط گراییدند.

این است سرگذشت دیروز انسان، و این است سرگردانی امروز او. آیا آینده هم به سان گذشته‌ها خواهد بود؟ و سیاهیها زوال ناپذیر است، و دیگر باید مأیوس شد و امید به نجاتی نداشت، و راه بیغوله‌ها پیش گرفت، و زندگی را ترک گفت، زیرا که زندگی را جز ستم و تباہی پدیداری نیست؟ یا اینکه این شام سیاه را سپیده‌ای است و زندگی را افقی، و خورشیدی درخشیدن خواهد گرفت.

گرچه انسان اکنون در برابر مشکلات شکست خوردۀ است، لیکن شکست کنونی را شکست نهایی نمی‌توان پنداشت. و نباید پنداشت.

از «تاگور» بشنویم :

... و اکنون من مرتكب این گناه نمی‌شوم که اعتقادم را نسبت به انسان از دست بدهم، و شکست

کنونی بشریت را شکست نهایی بشمارم. من به آینده
می‌نگرم، و زمانی را در نظر می‌آورم که این فاجعه عظیم
به پایان می‌رسد. تاریخ ورق می‌خورد، و آسمان دو باره
سبک می‌گردد، و از شهوات تهی می‌شود... شاید سپیده
این صبح روشن، فردا از افق این سو - از افق شرق -
برخیزد، که خورشید نیز از آنجا می‌دمد. و در آن هنگام
انسان شکست نایافته ... میراث از چنگ رفته خود را
دوباره به چنگ خواهد آورد.^{۲۸}

به امید آینده، و به انتظار رویش فردا، و برآمدن آخرین
افق...

۱

مدينه فاضله اسلامي

دوران بلوغ و رشد انسان، عاليترین و نهايترین
شكل زندگی است، و دوران تجدید حيات اسلامي
است در مقیاس جهانی.

چنانکه در گفتار آغازین دیدیم، ظهور امام غائب، برای سامان دادن به زندگیهاست، و از میان بردن همه ستمها و تباھیها، و پایان دادن به روزگار سیاه جهل، گرسنگی، بندگی غیر خدای بزرگ، و به وجود آوردن عقیده‌ای واحد در سراسر گیتی، و حکومت دادن به یک قانون، و برداشتن حدود مرزهای میهنی و نژادی، و تأسیس «حکومت واحد جهانی»، و تشکیل یک خانواده، از همه افراد بشر، و پرورش و تربیت انسان، در همه جنبه‌های انسانی، و پدید آوردن صورت کمال یافته اجتماعی در قلمرو زیست انسان، یعنی تشکیل همان اجتماعی که پیامبران و فلاسفه می‌خواستند، و ادیان همگی - و اسلام بخصوص - برای پدید آوردن آن، بپا خاستند.

دیگر در آن دوران فرمانگزار انسان است و فرمانبر

انسان. انسان ارزشمند است. انسان بر اشیا حکومت می‌کند نه اشیا بر انسان، و پرورش انسان مطرح است و آسایش او.

این مسلم است که مرآت‌نامه قرآن و تعلیمات عالی تشیع، برای به وجود آوردن چنین جامعه‌ای است. و دعوت اسلام جهانی است و برای اصلاح سراسر جهان است. و پیامبر و دیگر رهبران بحق اسلام، در این راه کوششها کردند و رنجها برداشتند، تا به چنین آرمانی تحقق بخشدند. اما سودجویان و جاهطلبان و افزون‌خواهان، از آن جلوگیری کردند، سد ساختند و موافع به وجود آوردن، همانان که دیدند منافعشان از میان می‌رود، و حکومتشان متزلزل می‌شود. از این رو یک جامعه کامل اسلامی (همان جامعه آرمانی تشیع و اجتماع موعود) که دوام یابد و پایندگی داشته باشد، و به مرور جهانی بشود، تحقق نپذیرفت. و تنها نمونه‌ای از آن، در چند سال آخر حکومت حضرت محمد «ص»، و حضرت علی «ع»، دیده شد.

و به راستی که همین دو دوره کوتاه به مقیاس زمان، نمونه کاملی بود از حق‌خواهی، حقگزاری، مبارزه با ظلم، طرفداری از مظلوم، رعایت اصول مساوات و برابری، تساوی کادر رهبری جامعه با ضعیفترین افراد، و خلاصه، ارزش و احترام به انسان و شخصیت انسان.

و افسوس اینجاست که حکومت دموکراتیک و انسانی

علی را نتوانستند درک کنند. از این رو همواره با کارشکنیها رویرو شد، و با عنادورزیها و نیرنگسازیها مواجه گشت. آن مردمان، آن مفاهیم بلند و انسانی را در خود جاری نکردند و به مقررات دقیق و سازش ناپذیر حکومت علی تن در ندادند.

تعالیمات حیاتبخش قرآن و روش زندگی‌ساز حضرت محمد «ص»، اصول برادری و برابری را در جامعه اسلامی پرورش داد و استعداد زندگی صحیح را در مردم آفرید، ولی انحرافی که پس از پیامبر - در کادر رهبری جامعه - پدید آمد، آن اصول را به دست فراموشی سپرد.

تقسیم ناعادلانه ثروت که در زمان عثمان روی داد، طبقه اشراف را به وجود آورد، که مخالف هر رפורم و اصلاحی بودند. کوشش‌های علی «ع» نیز - در آن فرصت کم و پُر از حوادث - برای بازگشت به مسیر اصلی قرآن و سنت رسول، دیگر با فاصله‌ای که ایجاد شده بود، نفعی که باید ببخشد نبخشید. گرچه اسلام را از سقوط حتمی رهایی داد، اما رنجها و اندوه‌هایی نیز به بار آورد که سرانجام با گفتن «فُرْثُ وَرَبُّ الْكَعْبَة»^{۲۹} پایان یافت. زیرا رفتار اشرافی پیش از وی، استعداد درک و پذیرش سیستم حکومت اسلامی علی «ع» را از مردم بازگرفته بود. حکومت ضد اشرافی علی «ع»، برای جامعه‌ای که در اثر ظلم و تعدی گروهی اشراف آسایش طلب به وجود

آمده بود، قابل هضم نبود. سختگیریهاش در جهت گرفتن حقوق مردم، و رفتار دقیق و باریک بینیهاش در راه برقراری اصول مساوات و تقسیم بالسویه بیتالمال، برای قدرتمندان و توانگران قابل قبول نبود.

اینها بود - و عواملی دیگر - که از برنامه مساواتی که پیامبر «ص» آورد و علی «ع» می‌رفت تا اجرا کند، جلوگرفت. و سرانجام با پایان حکومت چند ساله علی «ع»، در حقیقت، حکومت اسلام غروب کرد. و به گفته دکتر علی الوردي:

دین مساواتی را که پیامبر آورد، با علی بن ابیطالب در یک قبر مدفون شد.^{۳۰}

پس آنچه را که پیشوایان ما می‌خواستند انجام نشد. و آن انقلاب نهایی نیز میسر نبود، چون - از جمله - به گذشت زمان و پدید آمدن رشد کافی و زمینه‌هایی آماده نیاز داشت، زیرا که تا مردم، احساس احتیاج به قانون نکنند، پیشنهاد قانون تازه صحیح نیست. و تا تقاضای چیزی نباشد، عرضه آن، نادرست است. «متتسکیو» می‌گوید:

برای اینکه قانونی به خوبی وضع و به موقع
اجرا گذاشته شود، بهتر آن است که روحیات مردم، برای
قبول آن قانون آماده باشد.^{۳۱}

پس به این جهت - و به عللی دیگر - تشکیل چنان

جامعه‌ای به وقتی موقول شد، که اجتماعات انسانی رشد کافی بیابند، و افکار آمادگی پیدا کند. یکی از علل غیبت خود همین است. و ظهور در آن هنگام است که استعدادها، به آستانهٔ شکوفایی برسد. نهایت در همان هنگام، باز «از قوه» به « فعلیت » درآوردن استعدادها، و رفع این همه موانعی که می‌بینیم در سطح جهانی، کار رهبری است مؤید، که زیون قدرتها نگردد، و در راه رساندن جامعه‌ها به کمال مطلق، دچار هیچ ضعف و دستخوش هیچ درنگ و تردید نشود، و خود نیز برای ایجاد چنین دگرگونیی بنیادین شایسته باشد.

در روایات بسیاری (که نمونه‌هایی از آنها را پس از این خواهیم دید) رسیده است که مردم، از ائمه طاهرين، در باره انسانیت‌های بزرگ و فضایل انسانی، در کلیه امور، و در باره تکامل علم بشر، و حل همه مشکلات، و برآوردن همه نیازها سؤال می‌کنند، و پاسخ داده می‌شود که اکنون این گونه است، و شکل کامل آن، هنگامی است که «قائم» ظهور کند.

بنابراین، مهدی «ع» غایب شده است، تا به هنگامی مناسب، ظهور کند. «قرآن کریم» را به صورتی راستین زنده کند و «اجتماعی قرآنی» بسازد، حکومت انسانی محمد «ص» را تجدید نماید، انسان را به هدف اصلی آفرینش رهبری کند، به مشکلات زندگی پایان دهد، و با ترسیم کمال نهایی و سوق دادن بشر به سوی آن، تهی بودنها را از میان ببرد.

۲

نویدها

دوران حکومت مهدی «ع»، از دیدگاه روایتها و
بشارتهای مذهبی، و پیشگویی اجمالی از چگونگی
آینده زندگی در نظر شیعه.

۱ - حکومت واحد جهانی

پیامبر «ص»:

«سوگند به آن کس که مرا مژده‌آور راستین قرار
داد، اگر از عمر جهان، جز یک روز نماند، خداوند همان
یک روز را بس دراز دامن کند، تا فرزندم مهدی خروج
نماید. پس از خروج او، عیسای روح الله فرود آید، و در
پشت سری وی نماز گزارد. آنگاه زمین با فروغ پروردگار
خویش روشن شود و حکومت مهدی به شرق و غرب
گیتی بررسد.»^{۳۲}

۲ - رشد عقلانی

امام باقر «ع»:

«قائم ما، به هنگام رستاخیز خویش، نیروهای

عقلانی توده‌ها را تمرکز دهد. و خیر‌دها و دریافت‌های خلق را به کمال رساند.»^{۳۳}

۳ - تعمیم دانش

امام باقر (ع) :

«در زمان مهدی، به همه شما حکمت و علم بیاموزند تا آنجا که زنان، در خانه‌ها، با کتاب خدا و سنت پیامبر قضاوت کنند.»^{۳۴}

۴ - اقتصاد بسامان

امام باقر (ع) :

«قائم ما را تأیید می‌رسانند. زمین را برای او در نور دند و گنجها را به او بنمایانند. حکومت او شرق و غرب را فراگیرد. خداوند به دست مهدی، دین خویشن را بر همه دینها پیروز سازد، اگرچه این را بیدینان نخواهند. در روزگار مهدی، در زمین، هیچ جا ناآباد نخواهد ماند... لیکن این همه، پس از دوران غیبی است دراز، تا خداوند، اطاعت و ایمان مردمان را بیازماید.»^{۳۵}

۵ - یگانگی، نه بیگانگی

امام باقر (ع) :

- شیعه به امام باقر گفتند: مادر کوفه گروه

بسیاری هستیم. اگر تو فرمان دهی، همه فرمان بزند و پشت سر تو بیایند. گفت - : «آیا چنین هست که یکی از این گروه باید و آنچه نیاز دارد از جیب دیگری بردارد؟» گفتند: «نه» فرمود: پس این گروه (که در راه دادن مال به یکدیگر این گونه بخل ورزند) برای دادن خون خویش (در راه اصلاح جامعه و احقيق حق دیگران) بخیلتر خواهند بود!»

آنگاه فرمود: «مردم هم اکنون آسوده‌اند - که در حال توقف حرکت تربیتی اسلام به سر می‌برند - از مردم همسر می‌گیریم و به آنان همسر می‌دهیم. از یکدیگر ارث می‌بریم. حدود را اقامه می‌کنیم. امانت را باز می‌گردانیم (یعنی زندگی مردم در همین حد است و نه کاملاً اسلامی)، لیکن به هنگام رستاخیز قائم، آنچه هست، همترازی (مُزامله) و مساوات و یگانگی است، تا آنجا که هرکس، هرچه نیاز دارد، از جیب آن دیگری برمی‌دارد بدون هیچ ممانعتی.»^{۳۶}

امام صادق (ع) :

- اسحاق بن عمار می‌گوید: نزد امام صادق بودم. او از تساوی مردم با یکدیگر، و حقی که هرکس بر دیگری دارد سخن گفت. من سخت در شگفت شدم، فرمود: - «این، به هنگام رستاخیز قائم ماست، که در آن روزگار، واجب همگانی است که به یکدیگر وسائل رسانند و نیرو بخشنند.»^{۳۷}

امام صادق (ع) :

- راوی گوید: از امام صادق پرسیدم که این روایت: «سودگرفتن مسلمان از مسلمان ربات» معنا یش چیست؟ فرمود: - «این، به هنگام ظهور حق و رستاخیز قائم آل محمد»^ص است. اما اکنون اگر کالایی بفروشید و سود بگیرید، اشکالی ندارد.»^{۳۸}

۶- شادابی و صفاتی زندگی

پیامبر (ص) :

«مهدی، در آمت من خواهد بود. در آن روزگان، آسمان باران فراوان دهد و زمین هیچ رویینی را در دل نگاه ندارد.»^{۳۹}

امام علی (ع) :

«اگر قائم، رستاخیز کند، آسمان - چنانکه باید - باران بارد و زمین گیاه رویاند. کینه‌ها از سینه‌ها بیرون رود. حیوانات نیز با هم سازگاری کنند. در آن روزگار، زن، با همه زیب و زیور خویش، از عراق درآید و تا شام برود، نه جایی زمینی بسیزه بیند و نه درنده‌ای او را نگران سازد.»^{۴۰}

۴۲/ در فجر ساحل

۷- رفع امتیازات

امام صادق (ع) :

«چون رستاخیز قائم بیاگازد، قطایع^{*}، از میان
می‌رود. و دیگر اقطاعی در میان نخواهد بود.»^{۴۱}

۸- مساوات

پیامبر (ص) :

- ابوسعید خُدْری می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: -
«بِهِ مَهْدِی بِشَارَتَانِ مَیْدَنِ دَهْمِ او بِهِ هَنْگَامِ اخْتِلَافِ
مَرْدَمَانِ، از میانِ اَمْتَ منْ انْگِیختَهِ مَیْ شُود... سَاكِنَانِ
آسَمَانِ و زَمَنِ از او خَشِنَوْدِ خَواهَنْدِ بَوْد. او مَالَ رَبِدونَ
خَرَدَهِ تَقْسِيمِ مَیْ کَنَد» - مَرْدِی پَرْسِید: مَنْظُورِ چَیْسِت؟
فرمود: - «میانِ هَمَهِ، مَسَاوِی.»^{۴۲}

امام باقر (ع) :

«مَهْدِی، میانِ مَرْدَم - در تَقْسِيمِ اَمْوَالِ - بِهِ
مَسَاوِاتِ رَفَتَارِ مَیْ کَنَد، بِهِ طُورِی کَهِ دیگرِ نِیازِ مَنَد و
مَحْاجِیِ یافت نَمَیْ شُود.»^{۴۳}

* قطایع زمینها و ملکهایی است که از راه امتیاز به نزدیکان حکام داده
می‌شود تا آباد کنند و بهره آن املاک از آن ایشان باشد. در آن، مقاطعات و صور
دیگری از آن مرسوم است...

۹ - وفور (در جهت عموم)

پیامبر «ص»:

«زمین بار محصول خویش را می‌دهد، و در دل خویش چیزی بر جای نمی‌گذارد. در آن روزگار، مال و ثروت، خرمن شود. هر کس در برابر مهدی باشد و بگوید: ای مهدی، به من مالی ده! مهدی، بیدرنگ، گوید: بگیر.»^{۴۴}

۱۰ - بی نیازی همگانی

امام صادق «ع»:

«به هم بپیوندید. به یکدیگر نیکی روا دارید و مهربانی کنید. سوگند به آن کس که دانه را در دل خاک شکافت و جان انسان را آفرید، روزگاری برسد، که کسی برای درهم و دینار خویش جایی نیابد، به این علت که همه مردمان، از فضل خدایی ... بسی نیاز باشند و مستغنی»^{۴۵}

۱۱ - دیگر مستیزید!

امام باقر «ع»:

«همه مال و خواسته دنیا، آنچه در درون زمین است و آنچه بر روی آن، نزد مهدی گرد آید. آنگاه مهدی

به مردم بگوید: بیایید! اینها، همان چیزهایی است که برای بدست آوردن آنها، از خویشان خود بریدید (قطع رحم کردید)، خونها ریختید، و محترمات الهی را مرتکب شدید ... آنگاه، چنان که کسی پیش از او نبخشیده است، به مردم بپخشند.^{۴۶}

در این روایت، به این حقیقت اشاره شده است که در حکومت قرآنی مهدی (ع)، اداره امور زندگی بشر - در سراسر گیتی - به یک مرکز نیرومند و پاک بستگی دارد، و ثروتها همه، در یک جا فراهم می‌شود. دیگر مردمی، به جرم اینکه در منطقه‌های نامساعد و فقیر زندگی می‌کنند و در سرزمینهای تهی از ثروت نشسته‌اند، یا منابع و ثروتهاشان غارت می‌شود و وجه المصالحه قرار می‌گیرد، یا (در سطح یک جامعه) چون از فامیلهای معین نیستند، یا زد و بندهای ویژه ندارند، یا ... گرسنه نخواهند ماند و محرومیّت نخواهند برد.

۱۲ - پیراستن

امام باقر (ع) :

«آنگاه که قائم قیام کند، وارد کوفه شود و دستور دهد تا مساجد چهارگانه را ویران کنند تا به پایه (واصل نخستین خود) برسد؛ سپس آنها را به صورت سایبانی - مانند سایبان حضرت موسی - بسازد. و همه مسجدها

(در کشورهای جهان)، هموار (و بسیگند و گلدهسته) خواهد بود، و کنگرهای نخواهد داشت، مانند زمان ^{۴۷} پیامبر «ص»...».

امام صادق «ع»:

«مهدی مانع الزکاۃ را (کسی که حقوق مشروع مردم را از مال خود بیرون نمی‌کند و نمی‌پردازد) می‌گشد.»^{۴۸}

این بود ترسیم چند بخش از زندگی با مهدی و اجتماع روزگار مهدی علیه السلام.

امروز می‌گویند اگر مقدار ناآباد زمین آباد گردد، و از دیگر اغذیه و مواد خوراکی طبیعت استفاده شود، انسان قادر است برگرسنگی و فقر فائق آید، حتی اگر جمعیت بشر به دوبرا بر - و بیشتر - افزایش یابد.^{۴۹} از اینجا درک می‌کنیم که مهدی «ع» چنان مشکلات مادی انسان را حل می‌کند و روی اصول آبادی همه منطقه‌های زمین، و بهره‌برداری صحیح از آن، و - مهمتر از همه - توزیع عادلانه ثروت، وضع اقتصادی و معاش انسان را سامان می‌بخشد.

عامل دیگر فقر - در برخی از مناطق جهان - نامساعد بودن وضع آب و هوا، کم ارزشی زمین، نبودن معادن و امثال آن است، و در زیر عنوان ۱۱ - در این فصل - در حدیث امام

با قرآن دیدیم که ثروتها، در حکومت مهدی، در یک نقطه جمع می‌شود، و همه برابر تقسیم می‌گردد، و دیگر کسی محکوم به شرایط محیط نیست.

و دانستیم که این بشارتها ناظر به دوران رشد و بی‌نیازی انسان است، و روزگاری که مستمندی نخواهد ماند، و گرسنه‌ای نخواهد بود، و جاھلی پیدا نخواهد شد، و مشکلات علمی بشر حل خواهد گشت، زیرا امام، از نظر شیعه، فقط برای نظم سیاسی جامعه نیست، بلکه برای رهبری انسان است و تربیت انسان. پس در آن روزگار دیگر ملل قوی و ضعیف، جو اعم عقب افتاده و پیشرفت، مفهومی ندارد. سود و سودپرستی - که عامل ایجاد طبقات و هرگونه استثماری است. از میان می‌رود. کار به صورت یک خدمت اجتماعی در می‌آید. هر کس برای اجتماع و بر اصل تعاون و تکافل کار می‌کند. در داد و ستد، کسی از کسی سود نمی‌گیرد. کار، خرید و فروش نمی‌شود. بلکه افراد، طبق معاهدات انسانی به معنای واقعی، به کارگمارده می‌شوند. و این خود همان سیر تکاملی کار انسان است، که شکل نهايیش همان است.

محرك اولتیه کار، شلاق (در دوران برگی) و بعد از آن فشار و جبر بوده، و امروز شکل ملایمتری به خود گرفته، که برای برخی تحصیل روزی و برای برخی دیگر منفعت شخصه است، که از ثمرة کار توقع

دارند، تا زمانی که کار به منزله یک خدمت اجتماعی برسد، آن وقت یگانه محرك آن نفع عمومی و وظیفه تکافلی خواهد بود. این سیر تکاملی کار که بالاخره صورت یک خدمت اجتماعی به خود بگیرد، در بعضی از جوامع حیوانی عملی شده است، در زنبور عسل...^{۵۰}

و روی اصل تحریم سود، دیگر طبقه بیکاری که از کار دیگران استفاده می‌کنند به وجود نمی‌آید. و ریشه پول و پول پرستی از بن کنده می‌شود. حکومت اشیا بر بشر نابود می‌گردد. بشر بر اشیا حکومت می‌کند. گرامی داشتن شخصیت بشر، جایگزین پرستش پول می‌شود. طرز فکرها تغییر می‌کند. انسان با موازین تربیت صحیح انسانی تربیت می‌شود.^{۵۱} (چنانکه نمونه‌هایی از آن را در تربیت اوّلیّه اسلام دیده‌ایم). مقیاسها دگرگون می‌گردد و ارزشها اوج می‌گیرد و فقط انسانی می‌شود.

و شاید آن روزگار، روزگاری باشد که «فیلسین شاله» می‌گوید:

... شاید آرزوی اینکه روزی تمام افراد بشر، برای تولید چیزهایی که مورد نیاز همه است، متفقاً کار کنند و ثروت و آنچه برای رفاه زندگی همگانی لازم است، به طور تساوی یا منصفانه در اختیار مردم قرار گیرد، آرزوی محالی نباشد.^{۵۲}

۳

حماسه انتظار

«۳۳- پس بر حذر و بیدار شده دعا کنید، زیرا که نمی‌دانید که آن وقت کی می‌شود.

۳۴ - مثل کسی که عازم شده خانه خود را واگذارد، و ملازمان خود را برآن گماشته، هر یکی را به شغلی خاص مقرر نماید، و دریان را امر فرماید که بیدار بماند.

۳۵ - بدین طور بیدار باشید، زیرا نمی‌دانید که صاحب خانه کی می‌آید، در شام، یا بانگ خروش، یا صبح.

۳۶- مبادا ناگهان آمده شما را خفته یابد.»
- انجیل مرقس، باب ۱۳.

دیدیم که زندگی در آن دوران، برچه اصولی فرار می‌گیرد. یعنی نگریستیم که همه شالوده‌ها به هم می‌ریزد. نظامها و سیستمها دگرگون می‌شود. برنامه‌ها تغییر می‌یابد. بهره‌کشیها نابود می‌شود. ریشه فرمانگزاریهای نابجا از زمین زندگی بر می‌آید. کاخها فرو می‌ریزد. کوخها تغییر شکل داده سریر می‌آورد. همه سازمانهای زندگی واژگون می‌شود. سازمانهایی انسانی تشکیل می‌گردد. ارزش‌های مادی یکسوزده می‌شود. مقیاسها دگرگونه می‌گردد. روش اندیشه و تفکر انسان بر اساس قانون آسمانی قرآن پایه‌گذاری می‌شود. نوع دوستی و محبت، به کمال خود می‌رسد، و به قلمرو مدنی کشیده می‌شود...

و آنگاه روزگار، روزگار عدالت است و دادگری،

مساوات است و برابری، قانون است و حکومت قانون، و جامعه‌ای است از آن خداپرستان و مسلمانان واقعی، که هیچ رنگی از ظلم، فساد و شرک و جهل و تبعیض در آن دیده نمی‌شود.

پس اکنون نیک می‌توان دریافت که انسان چگونه باید باشد، تا در آن شرایط، بتواند زندگی کند، و شایسته‌گام هشتم در آن جامعه باشد.

مگر نه این است که به هنگام کوچیدن از کشوری به کشور دیگر - که از حیث آداب زندگی، افکار و رفتار انسانی، آب و هوا و دیگر امور با جایگاه نخستین ما فرق داشته باشد، بلکه متضاد باشد - باید با آن آداب و آن افکار، قبل اشنازی پیدا کنیم، و در خود این آمادگی را به وجود بیاوریم، تا چون با آن کیفیّت تازه رویرو شدیم، بتوانیم در خود هضم کنیم، و عادات و سلوک پیشین را کنار گذاریم، و در خور زندگی نو و دنیای نو باشیم. آری همین است. و از این تمثیل می‌توان دریافت که جامعه منظر هم اکنون باید چگونه باشد.

و از همینجاست که در احادیث رسیده است که کسانی که دارای ملک و زمینند، خود را (به هنگام نزدیک شدن زمان ظهور)، آماده سازند که آن املاک و زمینها از آنان گرفته خواهد

و این است معنی انتظار.

انتظار، آمادگی است، و حالت آماده باش داشتن، و تهیّه مقدمات برای آنچه که انتظار داریم. چنانکه در زیارت مخصوص حضرت مهدی (ع) هر صبح و شام این طور می خوانیم: «وَنُصْرَقِي مُعَدَّةً لَكُمْ»، یعنی من برای یاری شما آماده ام. و اگر - در حقیقت - ما منتظر پیشوایی هستیم که برهمندانه اساسه است، و دگرگون کننده اصول تحریف شده زندگی، و باطل کننده اندیشه های شیطانی، و آورنده طرحهای نو، برای ساختن زندگیهای نو - بجز آنکه ما زندگی می کردیم - اگر چنین است، باید برای آن دوران و آن روشها آماده باشیم.

اینک آیا ملت شیعه، بلکه ملت اسلام - با این طرز تفکر و رفتاری که دارد - می تواند با آن اجتماع موعود همساز باشد؟ اینجاست که مضمون آن روایت به وقوع می پیوندد:

«آزاری را که قائم به هنگام رستاخیز خویش، از جاهلان آخرالزمان می بیند، بسی سختراست از آن همه آزارکه پیامبر از مردم جاهلیت دید.»^{۵۴}

چرا؟ چون اینان، به قرآن مسلحند، و برای آن حضرت - که بناست همان قرآن را زنده کند - قرآن می خوانند، قرآن تفسیر می کنند. اینان تعلیمات قرآن را - به اشتباه - صبر و سکوت و تسبیح به دست گرفتن دانسته اند، و مهدی (ع)

شمشیر کشیدن و فریاد کردن و خروش برآوردن می‌داند. اینان به خواری و پستی و محرومیت و سازش با ظلم و فساد گراییده‌اند، و مهدی، مبلغ حماسه و سربلندی و مبارزه با ظلم و فساد و منادی حق طلبی است. اینان اهل مماثات و مجامله‌اند، او مرد انقلاب راستین و پایداری و پیشروی.

برای همین است که «خواجه نصیر طوسی» می‌گوید: «وَعَدَمْهُ مِنْا». ^{۵۵} ما لیاقت یاوری و طرفداری آن حضرت را نداریم. و زمینهٔ روحی و اجتماعی ما مساعد آن چگونگی نیست. این همه تأکید بر اهمیت «انتظار» و نوید آن ثوابها، برای به وجود آمدن محیط مساعد و تربیت شدن افراد شایسته است. پس انتظار حقيقی و صحیح، آمادگی به وجود آوردن و آماده بودن است.

به اندازه‌ای خرافات و عقاید ضد دینی، در جامعه‌های اسلامی، گسترش یافته و به اسم دین و قرآن جاخورده است، که هنگامی که مهدی «ع» درآید و قرآن را - آن طور که هست - تفسیر کند، مردم می‌گویند: این دینی تازه است و کتابی تازه، و این آن قرآن نیست که ما می‌خوانده‌ایم. ناگزیر دوجبه تشکیل می‌شود، و مردم (که از همین منظران بیرون نیستند) با او به ستیز بر می‌خیزند و آن روز، دیگر جنگ صفين نیست، که قرآن سرنیزه، سد راه شود، زیرا که او در آغاز کار، سرو روی همین

جاهلان قرآنی را با شمشیر نوازش می‌کند.

امام علیه السلام خود، در پیام به شیخ مفید فرموده است:

«اگر شیعیان ما - که خداوند توفیق طاعتمنان
دهد - در راه ایفای پیمانی که بردوش دارند همدم
می‌شوند، سعادت ملاقات ما از ایشان سلب
نمی‌شود.»^{۵۶}

پس انتظار برای به وجود آوردن صلاح، شایستگی،
لیاقت، اصلاحات، کار، کوشش، حرکت و امثال آن است.
انتظار حالت دینامیک جامعه است، نه خاموش نشستن و صبر
و حوصله و وانهادن تکلیف بر عهده دیگران. ما باید همواره
آماده باشیم. و چون نمی‌دانیم که مهدی کی می‌آید، و این
انتظار را پایان کی است، باید هر لحظه در این آمادگی باشیم.
مردم سرزمینهای اسلام، باید چون ارتشی باشند که فرمانده
کل قوا چند روزی سفر کرده و گفته است، همینکه رسیدم
فرمان پیشروی می‌دهم. و نمی‌گوید کی می‌آیم.

به گذشته اجتماعات شیعه اگر مراجعه کنیم - آن دوران
که دین هنوز بسی تحریف نشده بود - به چنین زمینه‌های
فکری بر می‌خوریم، که انتظار را آمادگی عملی می‌دانستند، نه
تنها «الفرَّاجُ الفَرَّاجُ» گفتن بدون خودسازی و تقواداری و
انسان دوستی و دیگر آمادگیها.

«ابن بطوطة» در سفرنامه خود می‌نویسد:

نده شیعیان حله برای امام زمان ... در نزدیکی
بازار بزرگ شهر، مسجدی قرار دارد که بر در آن، پرده
حریری آویزان است. و آنجا را «مسجد صاحب الزمان»
می‌خوانند. شبها پس از نماز عصر صد مرد مسلح، با
شمشیرهای آخته ... اسبی یا استری زین کرده می‌گیرند
و به سوی مسجد صاحب الزمان روانه می‌شوند.
پیشاپیش این چارپا، طبل و شیپور و بوق زده می‌شود.
ساختمان در طرفین این دسته حرکت می‌کنند. و چون
به مشهد صاحب الزمان می‌رسند، در برابر در ایستاده
آواز می‌دهند که «بسم الله ای صاحب الزمان، بسم الله
بیرون آی که تباہی روی زمین را فراگرفته و ستم فراوان
گشته، وقت آن است که برآیی، تا خدا به وسیله تو حق
را از باطل جدا گرداند ...» و به همین ترتیب به نواختن
بوق و شیپور و طبل ادامه می‌دهند، تا نماز مغرب فرا
رسد...^{۵۷}

«علامه مجلسی»، در تفسیر این آیه: «... تا آنجا که
می‌توانید نیرو و اسباب سواری آماده کنید، تا دشمنان خدا و دشمنان
خود را بترسانید...» می‌گوید:

این آیه می‌رساند که آماده سازی اسباب سواری
(و وسائل و ساز و برگ جنگی مناسب هر زمان)، برای
ترساندن دشمنان دین کاری شایسته است، اگرچه در

زمان غیبت باشد، و این کار برای «انتظار ظهور» انجام گیرد؛ چنانکه در احادیث این موضوع بازگو شده است.^{۵۸}

و این امر را ساده مپندازید، و این تشکّل مسلح را در برابر ستمکاران زمان بسی مفهوم مگیرید، و این اعتیاد به اینگونه دفاع را در پرتو این اعتقاد، سبک تلقّی مکنید، بلکه باید، در آن، به دیده سرمشق گرفتن نگریست و ...

و این است معنی انتظار ...

انتظار چیزی نیست، جز تهیّة مقدمات همان انقلاب راستین نهايی و جهانی و آمادگی برای طرفداری از حق و عدل، و دامن زدن به شعله های آن انقلاب، و عدالت را اجرا کردن، و برای عدالت حکومت مهدی (ع) آماده شدن.

امام صادق، می فرماید:

«شیعه ما، در دوران حکومت قائم، برتران و حکمرانان جهانند. هریک مرد از آنان - به قوت و مردی چون چهل مرد خواهد بود.»^{۵۹}

يعنی شیعه، در آن حکومت جهانی نقشی بس مهم دارد. و پس از خود مهدی، این شیعه است که آتش آن انقلاب عظیم را بر می افروزد. در این باره روایات بسیار داریم. و برای

همین است که جامعه‌های ما باید آمادگی کامل داشته باشند. و در هر نسل برای حیازت چنین موضعی در جهان خویشتن را بسازند. مردمی که صبر و سکوت، ملکه روحی آنان شده، و تحمل ظلم عادت ثانویشان گشته است، و پدید آمدن هر ظلمی و فسادی و خلاف قرآنی، آنان را خشمگین نمی‌سازد، چگونه می‌توانند آناآ و دفعه مردمی خشماهنگ و فریادگر و انقلابی باشند؟ این برخلاف ناموس طبیعی و سنت الهی است.

نیز در انتظار این معنا نهفته است که فراموش نکنید، حقیقی هست و باطلی، چیرگی چند روزه باطل شما را مأیوس نکند، حق را از یاد نبرید، فضیلت را فراموش نکنید، انسانیت را به دست فراموشی نسپارید، زیرا که اینها همه حقایقی است مسلم و به ظهر خواهد رسید، و پیروزی به دست خواهد آمد. تسلیم نشوید، حتی در شدیدترین دوران و سیاهترین روزگار. زیرا در چنین دورانها اگرچه ممکن است انسان ناگزیر شود که حال تسلیم به خود بگیرد، اما ناگزیر نیست که واقعاً هم تسلیم شود، بلکه باید در عین خاموشی و تسلیم، آواها و فریادها داشته باشد. و همین درون جوشان است که مقدمه جهشها و جنبشهاست. پس باید از آنچه که برای فردا مقدمه است غافل نباشیم.

اگر دل تسلیم شد، و روان به وضع موجود تن داد، و آن

را زوال ناپذیر شناخت، دیگر اعضها را چاره‌ای جز تسلیم نیست. با آنکه انتظار می‌گوید، عدالت و تقوی را باید صیانت کرد، دل را باید زنده نگاه داشت، مبادا دل بمیرد، و خود را زیون و بیچاره به حساب آرد و به پستیهاتن دهد. آنگاه که دل زنده و بیدار و امیدوار ماند، دیگر بیداری و امید، همه جای زندگی را فراگرفته است.

پس انتظار به عنوان واکنشی دفاعی می‌تواند به خلق پایداری دهد، و نیروهای آنان را ذخیره کند، و از نسلی به نسلی بسپارد، و از تباہی و خود تسلیمی پیشگیری کند. به تعبیر نویسندهٔ فقید، مرحوم جلال آل احمد:

... و تا ساعت ظهور ولیٰ جدید تزدیک شود، مهم برای ما این است که هسته مقاومت را زنده نگه داریم، هسته نجابت بشری را... و مگر نمی‌بینی که سرنوشت این ترازو راحتی یک نفر می‌تواند عوض کند، به این طرف یا آن طرف، به این وریسگه یا آن وریسگه...^{۶۰}

اگر انتظار، انتظار باشد - به آن معنا که خواسته‌اند - مشکلات زندگی کنونی را آسان می‌سازد، و آینده را نیز بهتر تأمین می‌کند. تحمل مشکلات کنونی برای بشر بسیار دشوار است، بخصوص اگر با اندیشهٔ زوال ناپذیری آن همراه باشد. انتظار می‌گوید، هرچه زودتر این اوضاع بر می‌افتد و نظام

صحیحی جایگزین آن می‌شود. بدین گونه اندیشه زوال - ناپذیری بدیها و سیاهیها را نفی می‌کند. پس امروز به امید فردا می‌توان تنفس کرد و زنده بود، و خود نیز از تلاش نیاسود.

و چون انتظار، به آینده‌ای پراز عدل و داد، نوید می‌دهد هم‌اکنون باید به پیش باز آن شتافت، و شرایط آن آینده را به - وجود آورد، زیرا که شیعه از پیشتازان کاروان فرداست و باید باشد. در صفحات گذشته دیدیم که به شیعه این وعده را داده‌اند (وعده شرکت در دگرگون ساختن جهان)، پس لازمه انتظار راستین، توجه دادن نیروهای مادی و معنوی است به سوی آنچه مورد انتظار است.

نیز انتظار مصلح موعد، عشق به دوچیز را در بر دارد:

۱ - عشق به عدالت.

۲ - عشق به مجری عدالت.

پس

... نه تنها آدمی را به اصلاح نفس خود و سایرین و ادار می‌کند، بلکه او را برمی‌انگیزد به آماده ساختن مقدمات پیشرفت و اموری که موجب پیروزی مهدی گردد. و لازمه این پیش‌بینی به دست آوردن هرچیزی است که در این زمینه بدان نیازمند می‌باشد، از قبیل کسب معارف و اطلاعات مربوط به این موضوع،

به ویژه آنکه می‌داند پیروزی او بردشمنان، به وسیله اسباب عادی است نه وسائل غیرعادی... انتظار، نماینده و کاشف این معناست که شخص منتظر، دوستار اقامه عدل است و برپاگشتن حق، و عملی شدن احکام خدای بزرگ، و اجرای حدود، و برقرار شدن هرچیزی بر جایگاه صحیح آن، و رسیدن هر آدمی - بلکه تمام موجودات - به سرحد کمالی که به خاطر آن آفریده شده‌اند... انتظار علامت عاطفه اوست به همنوع و دوست داشتن اصلاح امر همجنسان خویش...»^{۶۱}

و خلاصه آنکه، رکود احتمالی را که ممکن بود در زمان غیبت به وجود آید، و شیعه روزگار را به سستی و خمودی بگذراند، با عقیده و ایده انتظار جبران کرده‌اند (یعنی تزرا می‌دانید و تکلیف روشن است و میدان عمل هم باز، و این گوی و این میدان). اینکه این همه روایات رسیده است که ظهور وقت معینی ندارد، و در روایاتی آمده است که ظهور مثل پرتاب تیری است از کمانی، نیز روایات دیگر که می‌گوید: «خداوند بزرگ امر مهدی را در شبی اصلاح می‌کند»^{۶۲} و دیگر اخبار، همه برای همین است که همیشه بیداری باشد و آمادگی، زیرا که احتمال ظهور در هر زمانی هست.

پس خصلت انتظار، با این تفصیل، برای بیدارکردن حسن مسئولیّت مسلمانان خوابزده است، نه آسوده گذاشتن آنان.

امام باقر «ع»:

«آنان که از دنیا درگذرند، بی‌امام، چون مردم زمان جاهلیّت درگذشته‌اند (یعنی از اسلام بی‌بهره‌اند). و مردم اگر امام خویش را نشناخته باشند معدود نخواهند بود. و آنان که عمر را با شناختن امامت سپری کنند، دیر یا زود واقع شدن این امر (ظهور مهدی)، به زیانشان نخواهد بود.»^{۶۳}

امام صادق «ع»:

- در باره این آیه: «آن روز که برخی آیات پروردگار تو نمایان شود، ایمان کسی که از پیش ایمان نداشته و کار نیک نکرده است، سودمند نخواهد افتاد.» فرمود: - «منتظر از آن روز (که چنین است، و جز ایمان پیشین و کار نیک قبلی چیزی سودمند نیست) هنگام خروج قائم منتظر است.»^{۶۴}

از این گونه روایات، تکلیف زمان غیبت معلوم می‌شود، که باید ایمان باشد و کارهای خیر، نه که دست روی دست بگذارند، و بگویند ما منتظریم. و اگر چنین شد، ایمان شخص هیچ سودی ندارد. و اصل فرج نیز بستگی به این انتظار دارد. اگر به دقت بنگریم، انتظار فرج، خود همان فرج است. مگرنه این است که فرج، پایان افسانه در دنای زندگی است، و پایان سرگذشت‌های غمناک انسان، و فرار سیدن دوران عدل، و

گسترش اصول آزادی و مساوات، و حکومت قانون آسمانی قرآن و ...

و انتظارِ این آرمانها، خود به وجود آوردن آن است در حدّ امکان. و اگر این امر به مقیاس جهانی مقدور نباشد - دست کم - به مقیاس یک جامعه (همان جامعه و کشوری که مردمانش همه از منتظرانند) مقدور است. و آیا جامعه‌های ما بدینسان است؟ و آیا ما حالت انتظار جامعهٔ موعود مهدی و دولت او را داریم؟!

دوران دولت مهدی، به تعبیر قرآن، دوران «بندگان شایسته» است، یعنی آنان که صالحند وارث زمین می‌شوند. و آیا انتظار این دوران، بدون به وجود آمدن بندگان صالح و شایسته، و صلاح و شایستگی، درست است، یا انتظاری است کاذب؟

مگرنه این است که ما به انتظار این وعده «زمین را بندگان صالح به ارث می‌برند»^{۶۵} نشسته‌ایم، یعنی وعدهٔ وارث زمین شدن و حکم‌گزاری برجهان. اگر منتظر این معنا هستیم و انتظاری راستین داریم، باید نخست در زمرة «بندگان صالح» درآییم، آنگاه طالب نویدی که به آنان داده‌اند باشیم، زیرا که این نوید را به هرکسی نداده‌اند، بلکه از آن گروهی است که اهل صلاح باشند. و اگر جزاین باشد، آن روزگار هم، باز روزگار

فساد و ناشایستگی‌هاست نه شایستگی‌ها. این است که نخست باید صالح باشیم. و این است که:

خلقی که در انتظار ظهور مصلح به سر می‌برد،
باشد خود صالح باشد.^{۶۶}

امام صادق (ع):

«کسانی که این امر (مسئله پیشوایی) را
شناختند، همان انتظارشان فرج است.»^{۶۷}

معنای این سخن بسیار عمیق و عظیم و شورانگیز و تکلیف‌آور است. و حاصل، آن است که کسی که شناخت که امام کیست و از انسان چه می‌خواهد، باید بدان تکلیف قیام کند. و هر روز که خواسته امام عملی شد، همان روز، فرج است اگرچه در سطح یک جامعه یا یک فرد.

امام رضا (ع):

- در پاسخ سؤال حسن بن جهم از فرج:
«نمی‌دانی که انتظار فرج، جزء فرج است؟»
- نه نمی‌دانم، مگر از شما بیاموزم -
«آری، انتظار فرج، جزء فرج است.»^{۶۸}

و روایاتی از این قبیل. و این گونه انتظار است که ثوابها دارد، و منتظر را در شمار یاوران مهدی قرار می‌دهد، و پابه‌پای

شهدای «بَدْر» می‌رساند.

امام صادق (ع) :

«کسانی که در انتظار دولت قائم در گذرند، چون آنانند که در خدمت قائم باشند.»

- امام پس از این سخن مکثی کرد، سپس گفت -

«بلکه چون آنانند که در رکاب مهدی شمشیر زده باشند.»

- سپس گفت -

«نه ، به خدا سوگند، اینان چون آن کسانند که در خدمت پیامبر به شهادت رسیده باشند.»^{۶۹}

و اصولاً، کارها در زمان غیبت، با ارزشتر از زمان ظهر و است.

امام صادق (ع) :

- عُمَّار سا باطی مسی گویید: «از امام جعفر صادق (ع)، پرسیدم: آیا عبادت، در نهان، در دوران امام غائبی که از خاندان شماست، یعنی در زمان حکومتهاي باطل، بهتر است و با فضیلتتر، یا در زمان ظهر دولت حق، یعنی در زمانی که امام از شماست و آشکار است؟» فرمود - :

«عمّار! به خداوند سوگند، صدقه (کار نیک) در نهان، بهتر از همان کار است در آشکار. همین گونه

عبادت شما، در نهان، بهتر است. زیرا که در این صورت،
در عین بیم از دشمن، چنین می‌کنید.»^{۷۰}

امام صادق (ع) :

«آن کس که منتظر امر (دولت) ماست، چون
کسی است که در راه خدا، در خون خود غوطه‌ور
باشد.»^{۷۱}

یعنی همان گونه که مرحلهٔ نهایی کار مردان حق این
است که به هنگام جهاد در راه عقیده و آرمان، در خون خویش
غوطه‌خورند، همانسانی که منتظر «امر ما» (اجرامی
تعالیم ما و دولت ما) هستند، در آخرین درجهٔ مجاهده و جهاد
به سر می‌برند، و هر روزشان مانند کسانی است که در خون
خود در راه خدا غوطه‌خورند.

از اینجا درمی‌یابیم که در دوران انتظار، یعنی پیش از
ظهور، باید آن گونه باشیم که اگر ظهور برسد می‌باید باشیم.

اکنون بنگرید، اگر همین فردا، با طلوع آفتاب، ظهور
اعلام شود، مردم چگونه می‌باید باشند تا بتوانند در آن نهضت
بزرگ شرکت کنند. پس باید همان شرایط و زمینه‌هارا به وجود
آورد، تا از منظران بود و پاداش آنان را داشت. و تنها آمادگی،
به صلاح اخلاقی صرف نیست، بلکه باید از نظر شهامت،

شجاعت، سودمند بودن و ... آماده بود. و حتماً باید بهداشت و صحّت بدن و نیرومندی آن و تربیت عالی نظامی و ... رعایت شود (و به تعبیر امام صادق «ع»: «قوّت در ابدان و ارواح» هر دو لازم است. چنانکه بعد خواهیم دید).

و شگفت اینجاست که در روایات ما، برای اینکه مردم را خوب به هوش آورند، و دنیای پس از فرج را به طور روشن مجسم کنند، نمونه داده‌اند، و فرموده‌اند روش و طرز حکومت مهدی «ع»، همانند روش و طرز حکومت علی «ع» است. و ما همه رفتار علی «ع» را می‌دانیم: دادگریهاش، سختگیریهاش برای کوچکترین حقّی، نیز مساوات‌گرایی و طرز لباس و خوراکش را. پس اگر بتوانیم از روش زندگی علی «ع» پیروی کنیم، و با مقررات خشن و باریک بینیهای آن دوران خود را هماهنگ سازیم، شایستگی یاری مهدی را خواهیم داشت. به عقب برگردیم و خود را در آن دوران تصوّر کنیم. آیا ما با این آسایش طلبی و تمایز خواهی می‌توانیم فرمانهای جهاد علی «ع» را جوابگوی باشیم؟ یا در زمرة «أشباه الرجال»^{۷۲} درمی‌آییم؟

کسانی که اگر اقدامی اصلاحی، کوچکترین اخلالی به آسایششان یا امور مادیشان برسانند از آن روی می‌گردانند و هزار چون و چرا می‌کنند، چگونه توان همگامی با علی «ع» را

دارند؟ با آنکه زندگی علی «ع» و طرز حکومتش، نمونه دنیای شیعه در گذشته است، و آغاز اجرای مرامنامه تشیع. و در آن دوران به علت نبودن رشد کافی و انحرافها بی که روی داده بود آسان گرفته‌اند و مدارا کرده‌اند، پس - از حیث این دقّتها و رعایتها - دوران مهدی چه خواهد بود؟ زیرا مهدی، بیعت کسی را برگردان ندارد، و مانعی برای خویش نمی‌شناشد، از این رو برنامه‌های اسلام را با دقیق‌ترین طرز اجرا می‌کند.

ما خیال کرده‌ایم که امام غائب ظهرور می‌کند، و وسائل آسایش و راحتی ما را کاملاً فراهم می‌سازد، می‌جنگد و غنائم جنگی را به خانه‌های ما روان می‌کند، و همین؟! در بعضی از روایات، مردم آخر الزمان و روشن بینی و درک دینیشان چنین توصیف شده است:

امام سجاد «ع»:

«بی تردید، مردم زمان غیبت مهدی، که امامت او را باور دارند و منتظر ظهرور اویند، از مردمان دیگر زمانها برترند و افضل، چون خدای متعال، به آنان، عقل و درک و قدرت شناختی داده است که غیبت برایشان چون ظهرور است. خداوند آنان را، در آن زمان، همپایه مجاهدان شمشیرزن زمان پیامبر «ص» قرار داده است. و اینانند اخلاق‌گزاران واقعی، و شیعیان راستین ماء، و فرآخوانان به خدا، در نهان و آشکارا.»^{۷۳}

نیز روایت شده است از رُشیدهَجری (صحابی حضرت علی «ع» و شخصیت معروف اسلامی) که چون دخترش به او گفت: «پدر! چقدر در انجام تکلیف کوشش می‌کنی؟» گفت:

دخترکم! در آینده مردمانی بیایند، که همان بصیرت که آنان در امر دین خود دارند، از این کوششی که ما می‌کنیم افضل و برتر است.^{۷۴}

و آیا این ما، همان مردمی هستیم که امام سجاد «ع» و رُشیدهَجری توصیف کرده‌اند؟ آن هم با این طرز تفکر مذهبی، و با این خرافه‌گراییها، که به اسم شعائر دین به چه کارهای پست و خرافی دست می‌زنیم، و چه تشکیلات عقب مانده و موهومی را به اسم دین و جمعیت‌های دینی به وجود آورده‌ایم.

باز چند روایت، در بارهٔ حالت منتظران و چگونگی مفهوم انتظار.

امام صادق «ع»:

- ابو بصیر (راوی معروف) می‌گوید: «به امام صادق گفتم: قلایت شوم، فرج چه زمان خواهد بود؟» امام فرمود:

«ای ابو بصیر، تو در زمرة آنانی که دنیا می‌طلبند، و گرن، هر کس این امر (حقّاتیت حکومت قائم و کیفیت

تکلیف دینی خویش در این زمان) را شناخت، در حال انتظار نیز، به فرج رسیده است.»^{۷۵}

امام صادق «ع»:

«به چه ملاک در باره خروج قائم، تعجیل می طلبید؟ به خدا سوگند، او جامه درشت می پوشد و خوراک خشک و ناگوار می خورد. قیام او، یعنی شمشیر و مرگ در سایه شمشیر.»^{۷۶}

یعنی که حمسه است و مردانگی، و قیام است و خون و فداکاری، در راه دریافت حقوق توده‌ها و به خاک و خون کشیدن ستمکاران و جباران، و با خاک یکسان کردن دارالحکومه‌ها و ... نه خوردن و خوابیدن، نه تن آسانی و سستی.

امام صادق «ع»:

- مُفضل (راوی معروف) می گوید: «سالی در حج، به هنگام طواف، خدمت امام جعفر صادق «ع» بودم. در اثنای طواف، امام نگاهی به من کرد و فرمود: چرا این گونه اندوهگینی و چرا رنگت تغییر کرده است؟ گفتم: فدایت شوم، بنی عباس و حکومتشان را می بینم و این مال و این تسلط و این قدرت و جبروت را. اگر این همه در دست شما بود، ما هم با شما در آن سهیم بودیم.» امام فرمود -: «ای مفضل! بدان، اگر حکومت در

دست ما بود، جز سیاست شب (عبادت، اقامه حدود و حقوق الهی و حراست مردم) و سیاحت روز (سیر کردن و رسیدگی به مشکلات مردم و جهاد و رفع ظلم و ...) و خوردن خوراکهای خشک و نامطبوع و پوشیدن جامه‌های درشت، یعنی همان روش امیر المؤمنین (ع)، چیزی در کار نبود، که اگر (در کار حکومت دینی)، جز این‌گونه عمل شود، پاداش آن، آتش‌دوزخ خواهد بود.^{۷۷}

پس خاصیت و شکل ویژه دوران فرج، حرکت و استقامت است، و تحقیق بخشیدن به آرمانهای اسلام. و در پیش گفته شد که امام اشاره می‌کند که اینان که حاضر نیستند در راه تحقیق آرمانهای ما از مال بگذرند، چگونه از جان خواهند گذشت.

و همین‌گونه، آن دوران را قوتی و قدرتی لازم است. و آنان که دعای فرج می‌خوانند، اگر آن انقلاب جهانی و نهایی پیش آید، باید وارد کارزار شوند، بخروشند، بجنگند و سکوت میدانها را بشکنند. آنجا دیگر تسبیح به دست گرفتن شرط نیست. با توجه به اینکه، وارد کارزار شدن و خروشیدن و حماسه دین را گستردن و از انسانها دفاع کردن و شکل رهبریها را تصحیح نمودن، اختصاص به آن زمان ندارد، بلکه این وظیفه هر لحظه شیعه است. و از قضای الهی - برای امتحان خلق - در دوره‌هایی داعیان بحقیقی قیام کردند، تا صدق گفتار

منتظران معلوم شود. از زمان امامان بگیرید و بیایید... مثلاً زید بن علی و دیگر امامزادگان که قیام کردند، و پیشوایان ما روش آنان را ستودند، برای همین بود، که مردم آزمایش شوند، تا روزی نگویند ما برای یاری خاندان علی «ع» آماده بودیم و آنها خود سکوت کردند. و تا خدای را حجت تمام باشد برخلق و خلق را براو حجتی نباشد. یعنی آن روز که زید سردار می‌رود، سخن آنها که می‌گفتند چرا قیام نمی‌کنید، قطع می‌شود، که اگر مردید و از کشته شدن باک ندارید، این گویی و این میدان، و این زید... و این ...

پس باید پیش از انتظار فرج، شایستگی فرج را به وجود آورد، آنگاه منتظر رستاخیز دولت مهدی بود. و باید برای شرکت در صف یاران مهدی «ع» کوششها کرد، زیرا فضیلتی و کمالی از آن بالاتر نیست، صفحی که تمام پیامبران و مصلحین آرزوی تشکیل آن را داشته‌اند، و شرکت در آن را از خدای می‌خواسته‌اند. و همه چشم به افق دوخته‌اند تا سپیده آن روز سرزند و خورشید آن روز از دامن گیتی برآید. زندگیها را روشن کند. با کمک نیروهای روحانی، بندها را بگسلد. انسانها را از زیر بوغ اسارت‌ها و بندگی غیر خدای بزرگ درآورد. و در کالبدهای خسته که از شیوع ظلم و فساد به ستوه آمده است نشاط تازه بدند.

آن روز، روز خدایی است، و روز خدادست، و خدای را

که روز خاصی نیست، همه روزها از خداوند است، پس روز خدا یعنی روز اجرای سنتهای او و قوانین او. قوانین و سنتهای خدایی برای نجات انسان است، پس آن روز، روز انسان است، روز انسانها و انسانیت‌ها.

چنانکه قیامت نیز یکی از روزهای خدایی است، چون باطلها بر ملامت شود، و حقها و حقوقها، آشکار می‌گردد. رستاخیز قیام مهدی «ع» نیز روز نابودی باطلها و آشکار شدن حقها و حقوقهاست.

به این روز است که خدای بزرگ در قرآن قسم یاد کرده است: «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» یعنی «سوگند به عصر (قائم)، هماناً آدمی در زیانکاری و خسران است». روز زدوده شدن تاریکیهای دوران روشنایی و نور.

امام باقر «ع»:

- محمد بن مسلم (راوی معروف) می‌گوید: از امام باقر پرسیدم: مقصود از آیه: «وَاللَّيْلٌ إِذَا يَغْشِي»^{۷۸} «سوگند به شب، هنگامی که فروپوشد همه چیز را» چیست؟ فرمود: «شب، اشاره به جریانی است که با حکومت خویش ... سد راه علی شد ... «وَالنَّهَارٌ إِذَا تَحَجَّلَ»^{۷۹} «سوگند به روز، هنگامی که آشکارا شود»، روز اشاره به قائم ماست، که چون خروج کند، دولتش

برهمه دولتهای باطل چیرگی باید.^{۸۰}

و فشرده همه سخنهای این فصل این است که اگر انتظار فرج، به معنی انتظار حکومت آل محمد «ص» است، این حکومت، برپای دارنده عدل مطلق است. و کسی که این دوران را درک کند، پیش از آنکه از آن برخوردار شود، باید در راه تحقیق آن فداکاری کند، هم در سطح از جان گذشتن، و هم در سطح قبول همه مفاهیم آن حکومت. و اگر کسی چنین باشد، این حالت اختصاص به آن دوران ندارد، و هم اکنون نیز آن تکلیف هست - دست کم - در اجتماع خود شخص مکلف. پس سکوت و سستی و بیقدرتی و تصوّف پیشگی و تکلیفرهایی، خلاف انتظار و ضد آن است. باید انسان منتظر به عکس این باشد. باید چنان باشد که قرآن کریم خواسته است. قرآن مکرّر می‌گوید: این تعلیمات و دستورها و برنامه‌های زندگی‌ساز و انسان‌آفرین که به شما داده‌ایم، آنها را با نیرومندی و عزم راستین بگیرید و پندنیوشید و آنچه در این کتاب است فراموش مکنید و همواره به یادداشته باشید و به کاربندید:

«خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَافِيْهِ...»^{۸۱}

- «آنچه را به شما داده‌ایم، با نیرومندی بگیرید،

و هرچه در آن است به خاطر بسپارید...»

«خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اسْمَعُوا...»^{۸۲}

- «آنچه را به شما داده‌ایم با نیرو و توان بگیرید،
و به آنها گوش فرا دارید...»

«خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعْلَكُمْ
تَتَفَقَّهُونَ ...»^{۸۳}

- «آنچه را به شما داده‌ایم با توان و قدرت
بگیرید، و هرچه در آن است به دل بسپارید (و بطبق آن
عمل کنید)، باشد که پرهیزگار شوید (و در شمار اهل
تقوا درآید).»

این آیات حرکت آفرین اگرچه در باره بنی اسرائیل نازل
شده و در بیان سرگذشت آنها آمده است، لیکن چنانکه
می‌دانیم، «مورد، مُخَصّص نیست»، و شامل همه تعالیم
آسمانی می‌شود. از این رو، راوی معروف، اسحاق بن عمار
می‌گوید، از امام صادق (ع) پرسیدم، مقصود از این سخن
خدای متعال چیست: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ»، آیا قوت و
قدرت بدنی منظور است یا قوت و قدرت روحی و معنوی؟
فومود: «هر دو منظور است».^{۸۴}

پس باید روح را قوی کرد و بدن را نیرومند. هدف هم
روشن است، و رضای امام هم معلوم است که در چیست. در
نشستن و سستی پیشه کردن، نه. در اقدام و به پای داشتن/
عدالت، دین، و نوامیس درست زندگی و بسط انسانیت‌های
عمیق و مقاومیت مساواتگرایانه در سطح زندگی انسان درگیری.

امید است که بدین تعلیمات اصیل توجه شود، و
جامعه ما - یا هر جامعه‌ای که بخواهد - در رده منظران راستین
آن حکومت درآید.

۴

یأس و امید شکست و پیروزی

«بزرگترین خدمتگزاران عالم بشریت، همان اشخاصی
هستند که توانستند بشر را امیدوار نگاه دارند...»
- گوستاولویون، «مبانی روحی تطور ملل» / ۲۰۰

اکنون سخن از یأس و امید است یا شکست و پیروزی،
که یأس شکست است و امید پیروزی. چنین نیست که یأس
شکست را پدید آورد و امید پیروزی را، بلکه یأس خود،
شکست است، و نخستین شکست و آخرین شکست نیز
خواهد بود. امید خود، پیروزی است، و آخرین پیروزی را نیز
در بر خواهد داشت.

مگر نه این است که اگر از درون شکست خوردم و در
برابر مشکلات زیون و بیچاره شدم، از برون نیز شکست
خواهیم خورد، و مشکلات کار خود را خواهند کرد. و مگر نه
این است که هنگامی که زیونی و درمانگی را به درون راه
دادیم، به برون نیز راه پیدا می کند، زیرا بازده افراد، بیشتر،
معلول عوامل درونی (روان، ایمان و طرز تفکر) آنان است. و

به گفته مشهور «از کوزه همان برون تراود که در اوست». پس در حقیقت، هنگامی شکست خورده‌ایم که باور کنیم شکست خورده‌ایم (زیرا شکست از درون شروع می‌شود و از طرز تفکر و اراده شخص). و از همین شکستها و تسلیمهای کوچک است که شکست و تسلیم بزرگ پدید می‌آید. و ناگاه می‌بینیم که جامعه‌های انسانی تسلیم باطل شده‌اند.

... کمتر کسی از خود شکست، شکست خورده است. اغلب قبول شکست است که منجر به شکست می‌گردد.^{۸۵} شکست در هیچ جا وجود ندارد، مگر از درون شکست بخوریم.^{۸۶}

به همین جهت که شکست و پیروزی، بیشتر نتیجهٔ خصیصهٔ روانی و معنوی است، «در جنگ‌های امروز شایعاتی انتشار می‌دهند برای تضعیف روحیه و تفرقه افکار». نیز گفته‌اند:

پیروزی معنوی، از نظر اهمیت، از پیروزی مادی کمتر نیست.^{۸۷} تا بتوان فکر خصم را ضعیف و خاطرش را پریشان کرد، احتیاجی به جنگ خونین نخواهد بود.^{۸۸}

به این معنا نومیدی شکست است، شکستی جبران - ناپذیر و ریشهٔ هر شکست. اسلام هم که با یأس، آن همه مبارزه کرده و آن را در حکم کفر قرار داده است،^{۸۹} برای همین است

که ریشه این تباہی و پلیدی را از زمین زندگی برآورد.

پیروزی چیست؟

مردم از پیروزی چنین استنباطی دارند: با تلاشها و گامهایی چند، به هدف رسیدن و به مقصود دست یافتن، به طوری که اگر پس از راه پیمایی‌هایی چند و کوشش‌هایی فراوان به مقصود نرسیدند، آن را شکست می‌دانند. آیا این طور است؟ خوب است این را پیروزی ظاهری بنامیم، که پیروزی واقعی، واقعیّت دیگری است.

آیا می‌توانید این را بپذیرید که پیروزی واقعی با شکست ظاهری سازگار است، و می‌شود کسی در کارزار شکست خورده باشد و در نظر خردمندان پیروز و پیروزمند باشد؟ آیا این را باور دارید که هر شکستی، شکست واقعی نیست؟ اگر باور ندارید پس «سقراط» را چرا احترام می‌کنید؟ و «مسیح» را چرا؟ و «علی» را به چه علت؟ و چرا در بزرگداشت «امام حسین» این همه می‌کوشید؟

مگر اینان همه به ظاهر شکست نخوردند؟ مگر سقراط زمامداران آتن را از میان برداشت؟ مگر مسیح مخالفان لجوج خویش را ریشه کن کرد؟ مگر علی رژیم معاویه را سرنگون ساخت؟ و مگر قیام حسین، در همان عصر عاشورای سال ۶۱

هجری، حکومت بنی امیه را ساقط کرد؟ و دیگر و دیگران از پیشوایان بزرگ و پیروانشان که فراوانند و از حوصله قلم بیرون. پس اینان پیروزمندان شکست خورده و شکست یافتنگان پیروزند. و اگر در میدانی محدود شکست خوردن، در میدانی دیگر، به وسعت تاریخ و زندگی، پیروز شدند.

با جام شوکران تن سقراط را از کار انداختند، اما فکر او جاوید ماند. مسیح را پنداشتند که به دار آویختند، اما آیین او در سراسر گیتی گسترش یافت. پیکر علی را با ضربتی از پای درآوردند، لیکن اندیشه‌هایش جاودانه ماند. و نهضت تشیع، پناهی شد برای هر مظلوم و محرومی در برابر هر ظلم و ستمی. حسین و یارانش را کشتند، و حتی کودکانش را از دم تیغ و تیر گذرانیدند، تا به خیال خود، این نسل منقرض گردد و اثری از آن نماند، لیکن دیری نپایید که کارشان نتیجه‌ای واژگونه داد. و نهضت به ظاهر شکست خورده حسین «ع» اساس حکومتهای اموی را در شرق برهم ریخت.^{۹۰}

و اینهاست پیروزی، پیروزی اندیشه که خاموش شدنی نیست، چون چشمۀ خورشید.

پس درباره امید و یأس چگونه بیندیشیم؟ آیا در برابر فشار حوادث و رویدادهای ناانسانی و فاسد تاریخ، باید سرفود آورد، و از هرگونه تحولی مأیوس شد؟ و پنداشت که

تیرگیها، زشتیها، ستمها، گرسنگیها، نادانیها، دائمی است؟ و فسادها، بدبختیها، ستمکشیها و ستمگریها، زوال ناپذیر است؟ و چاره‌ای نیست جز تن دادن و تسليم شدن، و این سرنوشتی است حتم و مسلم، و همین است که هست و می‌بینید. و زندگی برهمین مدار چرخیده است و پس از این هم خواهد چرخید. و هرگونه تلاش و کوششی برای تغییر راه زندگی بیهوده است؟ آیا این گونه بیندیشیم؟

یا نه، بلکه بیندیشیم که هیچ کثی و کاستی همیشگی نیست، و حق همواره محکوم نخواهد بود. و تاریکیها راه به روشنایی دارد. و فرجامی خوش در انتظار انسان است. و چهره سیاه و نکبتبار زندگی سیمگون و زیبا می‌شود. و همای آزادی بال می‌گشاید. و بر فراز مرز و بومنها به پرواز می‌آید. و زنجیرها پاره می‌شود. و محرومیت‌ها از زندگی انسان زدوده می‌گردد.

بنابراین اندیشه، هرگونه تلاش و کوششی برای تغییر مسیر با ارزش است. و هر فداکاری و از خود گذشتگی، ستودنی است، که هر صخره‌ای را می‌توان از سر راه انسان برداشت. کدامیک از این دو راه و دو اندیشه به روح زندگی پیوسته‌تر، و کدام راه به خوشبختی و نیکروزی نزدیکتر است؟

کامیابی و یا شکست، در دفع هر مصیبت،
وابسته به طرز تفکر و عمل ماست. به همین جهت در

حالی که شکست و ناکامی برای روحهای ناتوان زهر
قاتل است، برای روحهای توانا، به منزله نخستین پلکان
کامیابی است.^{۹۱}

اکنون آیا نومید باشیم و با دیو یأس هماغوش، و به
زندگی نیشخند بزنیم، و همه چیز را به مسخره بگیریم، و همه
را پوچ و ناچیز بشماریم؟ بینگاریم که صحنه زندگی جنگلی
است و جانورانی که به جان هم افتاده‌اند. و هر که را «زر در
ترازو، زور در بازوست»، خوشبخت بداینم، و دیگر هیچ. و
برهمه فضیلتها خط بطلان بکشیم. و با «ماکیاول» همراه شویم
که پنداشت: «الْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ»؟ پس با زور و زورمندان بسازیم؟
آیا اصل همین است و دیگر چیزی نیست؟ یا اینکه امید به
بهبود زندگی داشته باشیم. برای بهروزی خلق تلاش کنیم.
فضیلتها و انسانیت‌ها را نادیده‌نگیریم. ارزشها را ناچیز نینگاریم و...
اینک این موضوع از نظر قرآن و گفتار پیشوایان دین،
یعنی براساس قرآن و طرز تفکر اسلامی چگونه است؟ آیا
جایی برای یأس و نومیدی هست؟ و آیا در آخرین مرحله، و
در صورت و امандگی و درماندگی از همه چیز و همه کار، یأس و
نومیدی و کناره‌گیری و انزواج‌جویی به صورت چاره و درمانی
عرضه شده است؟

در این بخش درنظرداریم ریشه‌های موضوع را جستجو
کنیم و به سراغ اصول این مکتب برویم. پایه را بنگریم و زیر -

بناهارا و سنگ زیرین را، آن هم از دیدگاه «دینی - اجتماعی»،
نه دیدگاههای دیگر.

اصل عدالت

عدل یکی از اصول پنچگانه آیین ماست. این اصل می‌گوید، دستگاه آفرینش بر نظام عادلانه‌ای بنا شده است. آفریدگار هیچ‌گونه ظلم و ستمی روانداشته و سنتی ظالمانه در این دستگاه مقرر نگشته است. انسان نیز یکی از پدیده‌های آفرینش است، و نظام عدل مقتضی است که مختار و دارای اراده باشد، و خیریا شر را خود اختیار کند (در توضیح اصل آزادی، به شرح آن می‌پردازیم). بنابراین اگر انسان مجبور و مقهور باشد و به سوی مقاصد، جبراً کشانده شود، بروفق نظام عدل نخواهد بود. پس این نیروی اختیار خیروش، و عدل و ظلم، لازمه عدالت و صلاح است. و در این راه، خوبیها و بدیها به انسان نمایانده و شناسانده شده است، با دو دلیل و رهنمون: درونی (عقل و اندیشه) و برونی (پیامبران). و چون از انسان خواسته‌اند تا به راه خیر برود و در راه شر پا نگذارد، روشن است که اختیار با اوست، که درست کردار باشد یا نه. امام موسی بن جعفر (ع) از پیامبر (ص) روایت کرده است که:

«ای مردمان! تنها دو راه مشخص هست: راه مشخص نیکی و راه مشخص بدی. پس مبادا راه بدی را

از راه نیکی دوستربدارید.»^{۹۲}

و انسان، آنگاه درست کردار است که از سنت جاری در مجموع دستگاه آفرینش پیروی کند. و در دنیای کوچک (عالی صغير) وجود خویش، اصول و سُنَّت دنیای بزرگ و عالم کبیر را رعایت نماید و به عمل آورد. و میان این دو عالم، هماهنگی برقرار کند.

خواست الهی نیز در باره انسان، پیروی از همان اصل عدل و متابعت سنت آفرینش است. پس آنجاکه ظلم هست، محرومیت هست، فساد و تباہی و دیگر زشتیها هست، آن را خداوند نخواسته است و به اراده او به وجود نیامده است، و ازلی و تغییر ناپذیر نیست، بلکه اینها همه پدیده‌هایی است آفریده دست انسان. و به تعبیر قرآن: «يَا كَسْبَتُ أَيْدِيْكُمْ» - یعنی چیزهایی است که خود به دست خود کرده‌اید!

اسلام نمی‌گوید دو مبدأ داریم و دو اصل، یکی پدید - آورنده تاریکیها و زشتیها، و آن دیگری پدیدآورنده روشناییها و خوبیها، که در نتیجه، ریشه هر دو پدیده ماورای طبیعی باشد. نه، بلکه به عقیده اسلام، یک مبدأ است و او، همیشه و همه جا، فاعل خوبیها و علت روشناییها بوده و هست، فاعل خوبیهاست در آفرینش جهانی منظم و عادلانه، و انسانی مجھّز به همه وسائل خیر. آری خداوند بنیاد آفرینش را بر

عدل نهاده است. زندگی را زیبا و انسانی آفریده، و انسان را انسان آفریده است، نه دژخیم. خداوند پدیدآورنده هیچ پلیدی و زشتی و ستمی نیست. علل زشتیها و فقرها و سایر پدیده‌های ظالمانه، در همین زندگی است و به دست خود انسان متجاوز - از یک سو - و انسان تجاوزپذیر - از سویی دیگر -.

به گفته روسو:

در زندگی انسان هیچ نوع بدی وجود ندارد، مگر آن چیزهایی که خود انسان ساخته ...^{۹۳}.

طبیعت خوب است. این انسان است که آن را خراب می‌کند.^{۹۴}

پس انسان مجبور نیست که دست به ستم بیازد، و زیردست را محروم سازد، و حقوق را پایمال کند، و ریشه صفا را از پهنه زندگی برکند. و این کارها که از انسان سرمی‌زند و اینکه انسان دژخیم می‌شود، برادر جبری نیست که از تسلیم به سرنوشت ریشه گرفته باشد، بلکه حقیقت این است که انسان آزاد است و مختار آفریده شده است، یعنی هم می‌تواند انسان باشد و هم دژخیم.

بنابراین، آن انسان نیز که محروم است و ستمدیده و فقیر و ناتوان، خدا آن را نخواسته است. و با اصل تعاونی که قرآن کریم بدان امر کرده است، یقین است که در باره

محرومیت محرومان، سرنوشتی حتمی و ازلی درکار نیست، تا محرومان مجبور باشند به این ناهنجاریها تن دهند و تسليم پیشامدها باشند، و در برابر ستمها نیاشوبند. اگر جز این بود، تعاون کدام بود؟ احقيق حق چه معنی داشت؟ و این همه حکم فقهی را چه جایی بود؟

ما در متن فقه چنین می خوانیم:

هرگاه کسی که زکات براو واجب است، از پرداخت زکات سرباز زند، جایز نیست که فقیر خود - به عنوان قصاص - از مال او برگیرد، مگر با اجازه حاکم شرع، در هر مورد.^{۹۵}

از اینجا روشن می شود که حاکم شرع، که مصلحت اجتماع به دست اوست و ولایت جامعه با او، می تواند به مستمندان اجازه دهد، تا خود به دست خود، حق خویش را از مال توانگران بیخبر از همه چیز بردارند. و این فتوای انقلابی، یکی از اصول تعدل حقوق است.

اکنون اگر روش عملی ما این باشد، که باید فقیر صبر کند و راضی به وضع خویشتن باشد، پس نباید حتی به حاکم شرع رجوع کند و از اجازه تصرف در مال مانع الزکاة بخواهد. نه، چنین نیست، بلکه صبر مسئله‌ای است تربیتی و نفسانی، نه اجتماعی و تکلیفی.

باز در متن فقه می خوانیم :

جایز است صرف زکات، از سهم سبیل الله، در هر امر قریبی، حتی دادن آن، به ظالم، تا بدین وسیله مسلمانان از شر او رهایی یابند. و این در صورتی است که دفع شر او، جز از این راه ممکن نباشد.^{۹۶}

بنگرید به این فقه متحرّک زندگی‌ساز، که نمی‌گوید برستم ستمگران شکیبا باشید، تا خداوند به شما پاداش دهد، یا برستم ستمگران شکیبا باشید که سرنوشتتان از ازل همین بوده است، نه، بلکه می‌گوید یکی از موارد صرف زکات، این است که - اگر دفع شر ظالمی متوقف برآن بود - به آن ظالم از آن مال الله بدهند، تا دست از ستم بدارد.

در ضمن حکم فقهی مذکور، تصریح به این امر نیز شده است که اگر دفع شر ظالم، منحصر به پرداخت مال بود چنین کنند. یعنی اگر از راههای دیگر امکان دفع ظلم بود، باید از آن راهها اقدام کنند، تا کار به پرداخت مال الله نرسد. و از اینجا می‌فهمیم - و هم از صدھا مورد دیگر - که دفع ظلم و برطرف ساختن ستم در سطح فرد و اجتماع، جزء متون تکلیف دینی است.

باری این موضوع نیاز به استدلال ندارد. سراسر فقه ما، احراق حقوق است و سراسر تاریخ ما پُراست از اعتراض و

عصیان اجتماعی، مخصوصاً از ناحیه ائمه طاهرين و خاندانهاي وابسته به آنان و علما و فقهاء شيعه، البته آن گروه که مذهب را شناخته‌اند نه ديگران.

اینجا سخنی است از «ژان ژاک روسو»، فیلسوف اجتماعی قرن هیجدهم فرانسه، در کتاب «قرارداد اجتماعی» (صفحه ۱۹۵-۱۹۶ از چاپ ششم) که از نقل و تحلیل آن صرف نظر می‌کnim و خوانندگان را به کتاب مذکور، صفحه مزبور، ارجاع می‌دهیم. فقط می‌گوییم جای تأسف است که فیلسفی بیگانه این حقیقت را درک کند، و نزدیکان نکنند. آنچه را در آغاز آوردیم نیز اشاره به همین موضوع است و حماسه جاوید، همین است ...

پس - در سطح تکاليف اجتماعی - نمی‌توان گفت خداوند اینهمه تبعیض و تفاوت آفریده است، یک عدد شرودمند و یک عدد فقیر، یک گروه توانگر و بسیاری نادار و ناتوان. و هر طبقه‌ای محکوم است به سونوشتی ازلی و اراده‌ای تغییر ناپذیر. نه، بلکه این تفاوت‌های فاحش در زندگی، زاییده اجحاف و سکوت، و تعدی و تحمل است. کسانی که می‌خواستند، فقیران و محروم‌مان را به همان حال نگاه دارند و از آشوبشان در امان باشند، وضع تیره اینان را به ماورای طبیعت نسبت دادند و خود را تبرئه کردند. چنین کردند و

چنین نیز می‌کنند.

آری قدرتها این‌چنین اندیشه‌هایی را در مردم رواج دادند، و در برابر ائمهٔ طاهرین «ع» که در راه آزاد ساختن انسان، تا آخرین حدّ تصوّر، تلاش می‌کردند و فدا می‌شدند، گروهی را به وجود آوردند و ترویج کردند تا به مردم بدآموزی کنند. و «جامعهٔ متحرّک» مسلمان را به «جامعه‌ای متحمل» بدل سازند.

زیان این عمل اندک نبود، بلکه کار را به جایی کشید که به شناخت اسلام در سطح جهانی آسیبها رسانید. یکی از مورخان فلسفهٔ تربیت (فردریک مایر)، که خود به بسیاری از ارزش‌های اسلام و نهادهای تربیتی آن پی‌برده است و تأثیر اسلام را نیک دریافته است، به این مبحث که می‌رسد چنین می‌گوید:

در حالی که مسلمانان درست دین، به جبر مطلق اعتقاد دارند، بعضی از فرقه‌ها معتقد به نوعی اراده آزاد محدود هستند، و براین عقیده‌اند که خدا مسبب شر و بیعدالتی نیست، بلکه بشر مسبب آنهاست. در صورتی که بشر از زندگی کامیاب نشود، در خور سرزنش است. این اعتقاد به قضا و قدر، نتایج ضمنی فلسفی و تربیتی دور و درازی دارد؛ مؤید نظام اجتماعی و اقتصادی موجود است. زیرا اگر تمام حوادث و روابط به فرمان خدا به وجود آمده باشد، دلیلی ندارد که بشر علیه آنها قیام کند... بنابراین چرا از زجر آنی غصه

خوریم، و از مصیبتهای گذران شکایت کنیم؟ چرا غصه
بسط تربیت را بخوریم، در حالی که تمام حوادث از
پیش مقدّر شده‌اند؟^{۹۷}

آری، چون کتابهای عقیدتی را که در سایه دارالخلافه‌ها
می‌نوشتند، از این گونه مباحث اغفال کننده آکنند، و میان
مردم و سرچشمه درخشنان تعلیمات اصیل اسلام حاصل
شدند، نتیجه این شد که هم اکنون، محققی، معتقدان به جبر
را، «مسلمانان درست دین» بنامد. روشن است که مقصودش از
مسلمانان درست دین کیست. چنانکه روشن است که
مقصودش از فرقه دیگر - که قائل به اراده آزادند - شیعه است.

نه این است که این نویسنده از اسلام بیخبر است، نه،
بلکه - چنانکه یاد کردیم - او خود به برخی از نهادهای ارجمند
تربیتی اسلام پی برده است. همو می‌گوید:

اسلام یکی از جدیترین دینهای یکتاپرست عالم
است. در حالی که مسیحیت واقعی، مفهوم ثلیث (سه
خدایی) را تأکید می‌کند، دانش و فرهنگ مسلمانان در
سله‌های میانه، بسی برتر از تمدن غرب بود...
مسلمانان معیارهای رفیعی برای دانش به وجود آورده‌اند.
راجر بیکن، مدیون دانشمندان مسلمان است، که در
علوم ریاضی و فیزیک و شیمی پیشقدم بودند. معمولاً
طرز فکر تجربی بر پژوهش علمی عربی (اسلامی)

فرمانروایی بود. پژوهش علمی با اینستی با آزمایشها بررسی و تأیید می‌شد. دانشگاه‌های اسلامی در سده‌های میانه، بسیار پیشرفته‌تر و ترقیخواه‌تر از زمان حاضر بودند. به طور کلی، تربیت اسلامی، نمونه‌ای از ارتباط آزادی و خلاقیت تربیت است.^{۹۸}

از این نویسنده خارجی که بگذریم، باز می‌بینیم که برخی از نویسنده‌گان تاریخ فکر و فلسفه در اسلام، از مشرق‌زمین و در همین دوره معاصر نیز، به واقعیت این بدآموزی و این تعلیم منحرف و غیر اسلامی پس برده‌اند. از این جمله‌اند مؤلفان «تاریخ الفلسفهِ الغریبیه» که می‌گویند:

موضوع آزادی اراده، با سیاست نیز پیوستگی عمیقی دارد. زیرا این امویان بودند که قائل به جبر شدند و از این عقیده دفاع و جانبداری کردند، تا به مردم چنین وانمود کنند که واقعه‌ای که در «صفین» رخ داد و در نتیجه آن، خلافت به معاویه و بنی امية انتقال یافت، امری بوده است حتمی و به اراده خداوند، و بشر را در آن دخالتی نبوده است. اما مخالفان بنی امية از حریت و آزادی اراده دفاع می‌کردند. و از جمله غیلان دمشقی، قربانی عقیده به آزادی اراده شد. و هشام بن عبد‌الملک، خلیفه اموی، او را به خاطر دفاع از همین عقیده کشت.^{۹۹}

از اینجا روشن می‌شود که بنی امية چگونه می‌خواستند

جنایتی را که در داستان حکمین رخ داد و ظلمی را که نسبت به علی و مطلق انسانیت شد، به اراده خداوند موکول کنند، و کسی را مورد مؤاخذه نشناشند. نیز خلافت خودشان را به اراده الله منسوب کنند، تا کسی تکلیفاً به مبارزه برنخیزد و برای سقوط آنان تلاش نکند. و از اینجا می‌کوشیدند تا از طریق علمای دریاراموی، جبر را تأیید کنند. و اگر کسی برخلاف، در باره توضیح و تفہیم آزادی اراده - که نتیجه‌اش تقویت روح جامعه و بسیج نیروی آن بود - می‌کوشید او را می‌کشند.

پس - چنانکه می‌نگریم - بدآموزیها تا بدینجا رسید که جبر جزء اعتقادات گروههایی از مسلمین قرار گیرد و تسليم و تحمل وظیفه شود. با آنکه چنین نیست. و این انسان است که انسان دیگر را محروم می‌کند. و این انسان است که به انسان دیگر ستم روا می‌دارد. و «سدکننده راه نیز انسان است.»^{۱۰۰}

پس ویران‌کننده سد نیز باید انسان باشد. چون آن‌کس که راه فرد یا جامعه را سد می‌کند، و به تباہی و تجاوز دست می‌یازد، فرمان خدا را برزمین گذاشته است، پس باید او را به جای نشاند. و برای حفظ حکم خدا و ناموس دین و شرف اجتماع، دست این چنان کسان را کوتاه کرد. تکلیف دینی این است، نه از تکلیف تن زدن و به عذرهای بدتر از گناه چنگ زدن، و یک مسئله کلامی منحرف و بدآموخته را ملاک قرار دادن.

در اینجا، اشاره‌ای به سرنوشت و قضا و قدر شد. باید

بگوییم این موضوع، در سیستم اجتماعی، چه بلاهایی که به همراه نداشته و چه تیره روزیهایی که نصیب انسان نکرده است، و چه مخدّرهایی که از آن نساخته‌اند؟! و این همه از راه بدآموزی و تعمّد گروهی، و سفاهت و خامی گروهی دیگر شده است.

بیشتر اشکالات بر مذاهب و خداشناسان عالم نیز، از همین مسئله است. برخی از نویسندهای جهان، که از ادیان به ویژه دین اسلام و تعلیمات خالص آن اطلاعی کافی نداشته‌اند، چنین گفته‌اند که «مکتب ادیان، اعتقاد به قضا و قدر را جزء برنامه اساسی خود قرار داده است، از این رو، ادیان افراد انسان را از هرگونه کوشش و فعالیت بازداشته است. و نیک و بد و سایر جریانات و حوادث فردی و اجتماعی را به گردن قضا و قدر انداخته است». از این رو ادیان، به جای اینکه عامل محرك معرفی شوند، باعث رکود و جمود تفسیر شده‌اند. تأثیر سوء این عقیده و این طرز تربیت را از دیگران نیز نقل کردیم. متأسفانه شرقیها نیز در این باره از برادران غربی‌شان عقب نمانده‌اند و همین گمان پوچ را در مغز خود می‌پرورانند که ادیان - حتی دین اسلام که متحرّک‌ترین همه ادیان بشری است - از طریق اعتقاد به قضا و قدر، از کوشش و فعالیت در راه اصلاح فرد و جامعه جلوگیری می‌کند. در صورتی که - به طور کلی - چنین نیست و بجز کلیّت تعالیم دین و رفتار بزرگان دین،

روایتی را که چند سطر بعد، از پیامبر اکرم نقل می‌کنیم این گونه نسبتها را نفی می‌کند.

علّت این اعتقاد را در غربیها باید عدم اطّلاع کافی از ادیان، مخصوصاً دین اسلام دانست، در حالی که سبب چنین اعتقادی در شرق، علاوه بر عدم اطّلاع از مواد دینی خود، نکبت و ادبیاتی است که به جوامع اینان روی آورده است.

این مسئله از جنبه تاریخی تقریباً اثبات شده است که، هر فرد یا جامعه‌ای که نتوانست یا نخواست به آرمانهای مادی و معنوی خود برسد، خود را با کلماتی از قبیل قضا و قدر و سرنوشت و شанс و تصادف و اتفاق تسلیت می‌دهد.

پیامبر اکرم، همین مضمون را چنین فرموده است:

«دورانی برای این اقتت پیش آید، که مرتكب معصیت و تبهکاری شوند، آنگاه برای توجیه این سقوط و تباہی گویند: "قضا و قدر خداوندی چنین اقتضا می‌کرد." اگر چنین کسانی را دیدید، به آنان برسانید که من از ایشان بیزارم.»^{۱۰۱}

پس نظام زندگی بر اصل ستمگری گروهی و ستمکشی انبوهی، و غنای بیکران دسته‌ای و فقر و حشتناک خلقی و ... قرار نگرفته است. و این همه فساد و ستم و فقر و تجاوز را، قضا و قدری اقتضا نکرده است. و در مردمی که این اندیشه وجود

دارد، به یقین، از مذهب نیست، بلکه از مواردی است که در ک صحیح از مذهب وجود نداشته، یا در تعلیمات آن انحرافی رخ داده است.

اگر جز این است، پس آن همه خون دلها و رنجها برای چه بوده است؟ پیامبران برای چه مباعوث شدند؟ اسلام چرا آمد؟ محمد «ص» و علی «ع»، چرا آن همه کوشیدند و در برابر آن همه آزارها تاب آوردن؟ عاشورا چرا به وقوع پیوست؟ و چرا امام موسی بن جعفر «ع» آن همه در سیاه چالهای زندان بغداد به سر برد؟ و چرا...؟ مگر اینها همه برای آن نبود که طبقه‌ای را که ستم می‌کرد از میان بردارند و طبقه محروم را به آسایش برسانند. پس در این صورت، اگر این فکر را نپذیریم که مسائل تباہ زندگی، ساخته ستمکاران است، نه مولود تقدیر، باید بگوییم که آن مصلحان با اصول تغییر ناپذیر خلقت به ستیز برخاسته بودند، و با اراده ازلی پیکار می‌کردند! و آیا چنین است، یا برعکس، در راه خدا و رضای او، به پا می‌خاستند؟

اصل اختیار و آزادی

در بیان اصل اول (عدالت) یاد کردیم که، آیین ما، در باره انسان و سرنوشت، چنین می‌اندیشد: خداوند انسان را صاحب اختیار (نیروی ترجیح فعل یا ترک در هر کار و هر راه)

و آزاد آفریده، و به او این نیرو و توان را داده است که راه خویش را انتخاب کند، تا آنجاکه انسانی کامل گردد، و «از ملک پرّان شود، و آنچه اnder وهم ناید، آن شود.»، چنانکه می‌تواند در خیمی تبهکار باشد. و هم فرموده است که «راه نیک را بگزینند نه راه بدرا.» پس انسان، هر یک از این دو راه را به گزینش خویش می‌پیماید؛ جبری و الزامی از خارج نیست.

پس از این بیان کوتاه درباره اصل آزادی، یاد می‌کنیم که نتیجه اجتماعی اصل یادشده این است که هرچه پلید و ناانسانی است زاده کجرفتاری انسان است. و اگر انسان بخواهد، تغییر پذیر است. و سعادت به مقدار کار و کوشش و تصمیم انسان بسته است.

قرآن کریم می‌گوید:

«برای انسان، جز پاداش کوششی که کرده است،
هیچ چیز نیست. و انسان نتیجه کوشش خویش را،
بی‌گمان، خواهد دید.»^{۱۰۲}

نیز همین مکتب می‌گوید آن سر دیگر کارها که به نیروهای ماورای طبیعی پیوند می‌یابد، باز قابل تغییر و دگرگونی است. بر همین اصل است که خداوند برنامه‌ها را تغییر می‌دهد، نفی می‌کند، اثبات می‌کند: «يَقُولَ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُنْهِيُ، وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»^{۱۰۳}، چیزی مانع قدرت او نیست.

پس خواستی راستین درخور است و کوششی خستگی ناپذیر. و در این صورت که جهاد و کوششی راستین بود، اراده کلی با اراده جزئی هماهنگی می‌کند، زیرا خداوند وعده داده است که بندگان مجاهد را یاری کند، نه آنان را که بنشینند و دست بر روی دست گذارند. «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا، لَمَنْهُدِ يَنْهُمْ سُبْلَنَا، وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^{۱۰۴} یعنی: «و کسانی که کوشیدند در راه ما، به راه خود راهنماییشان کنیم و به راستی که خدا با نیکوکاران است.» و «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا أَنْصُرَ الْمُؤْمِنِينَ»^{۱۰۵} یعنی «بر ما حق است و سزاوار، یاری دادن به ایمانداران» و «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ»^{۱۰۶} یعنی «آن حال نیکو که قومی دارند، خداوند تغییر ندهد، تا اینکه آنان خود، کردار نیکو و نفساتیاتی که دارند تغییر دهند.»

پس اگر زندگی فاضل و سالمی منظور باشد، در سیهروزی نشستن، و از خداوند بهروزی طلبیدن، اشتباه است. و این طرز فکر، هرگز مخالف اصل توجّه و توسل نیست، زیرا که باید کار کرد و برخاست، با توجّه و نیت پاک. به عبارت دیگر: حرکت است و توجّه، نه سکون و توهّم.

قرآن کریم هم می‌گوید: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^{۱۰۷} یعنی «آنکه که عزم کردی و برآهنگ کار خاستی، به خدای تکیه کن و کار بد و سپار، که خداوند تکیه کنندگان و

کار سپارندگان به وی را دوست دارد» که می‌بینیم توکل، پس از خاستن و آهنگ کردن و عزم راست نمودن است. به عبارت دیگر، توکل، صفت مرد عمل است که در کار، به خدا توکل کند، نه صفت مرد نشسته بیکار.

اصل توکل

خوب است در اینجا سخن دو بزرگ را، در باره توکل، نقل کنیم، تا شاید جلو بدآموزیهای سنت عنصران و بیخبران از معارف و تعالیم واقعی دین را بگیرد.

۱ - خواجہ نصیر الدین طوسی :

مقصود از توکل، این است که بنده، همه آنچه را از او سرمی زند و برایش رخ می‌دهد، به خداوند متعال بازگزارد. چون معلوم است که خداوند برهمه چیز قادر و تواناست. و هر چیز را به نیکوترين و کاملترین صورت انجام می‌دهد. بنده باید، چون کار را به خدایی بازهشت، به آنچه خداوند کرد راضی و خشنود باشد. اما بنده، با این همه، باید خود، در باره همان چیزی نیز که به خداوند واگذاشته تلاش کند و بکوشد. نهايت، خودش و قدرت و اراده و کارش را از اسباب و شروطی بداند که موجب تعلق قدرت و اراده خداوند به وقوع شیئی می‌شود که در حق او انجام داده است. و این است معنای «لأَجْرَ و لَا تَفْوِيْض، بَلْ أَمْرُّيْنِ أَمْرَيْنِ». ^{۱۰۸}

۲ - علامه مجلسی :

معنای توکل این نیست که به طور کلی، کوشش را در باره امور ضروری و احتیاط را در مواردی که احتیاط لازم است، کنار بگذاریم، بلکه انسان باید، چاره جویی کند، اسباب فراهم آرد، نهایت حرص بسیار نزند، و تکیه اش بر کوشش خود و اسبابی که فراهم می کند نباشد، بلکه بر سبب ساز واقعی باشد. این دستور شریعت است.^{۱۰۹}

پس توکل را این دو بزرگ و متبحر در معارف و شناخت دین، چنین تعریف کردند که شخص بکوشد و سعی و کوشش را کنار نگذارد. نهایت انسان موحد، غافل از خدا و واگذار - کردن کار به خدا نخواهد بود. پس کار است و واگذار کردن آن به خداوند، نه ترک کار. کوشش است نه ترک آن. فراهم آوردن اسباب است، نه به امید فرشتگان و ارواح نشستن . و می دانیم که فراهم کردن اسباب هرچیز متناسب با آن است. و نیازی به توضیح ندارد که اسباب نیز اسباب عادی است، نه جز آن. نهایت اگر با نیت پاک آغاز به کار شد، و کار از روح توکل سرشار بود، خداوند هم و عده داده است که راهنمایی و یاری کند: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِيهَا، لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُّلَنَا، وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ».

بدین گونه تعلیم اصیل اسلام، که به برکت خاندان

وحی، آموخته شده است این است که اگر خواستی جدّی باشد و برخاستنی نیز جدّی، همراه کوششی پیگیر، برنامه‌ها، سرنوشت‌ها، دگرگون شود و بدبختی و تیره روزی جای خود را به خوشبختی و نیک روزی دهد. از نیمه راه نیز می‌توان برگشت.

و اگر روی اصل روابط پدیده‌های اجتماعی و پی‌آورد پدیده‌ای پدیده دیگر را (مثلًاً پی‌آورد خود کم بینی و عدم ایمان به شخصیت، تسلیم را، و تسلیم، تسلط روش‌های ناهنجار را و ...)، اجتماعی ناگزیر رو به سقوط برود، باز می‌تواند در صورتی که بخواهد و تصمیم بگیرد و مردانه گام بردارد و مجاهده کند، به سوی مسیر تعالیٰ بازگردد، و از نکت و نابسامانی - که تقریباً نتیجه حتمی کار خود انسان بوده است - نجات یابد. در گذشته آیاتی از قرآن آورده‌یم بدین مضمون که، خداوند بندگان را یاری می‌کند، در صورتی که سستی و کوتاهی را کنار بگذارند، و «دست خداوند بسته نیست، و دائمًاً بر موجودات نظارت دارد. و هر لحظه توانيی تغییر دادن پدیده‌های ایجاد شده جهان را داراست.»^{۱۱۰}

شیعه به چنین اصولی معتقد است. و همین اصول و همین اعتقاد، نوید می‌دهد که تیره روزیها را هیچ پایندگی و دوامی نیست. و کسی آنها را ابدی و زوال ناپذیر قرار نداده

است. و همین طرز فکر خود زادگاه اميد به زندگی بهتر است.

خلاصه، فلسفه تربیتی اسلامی، مبتنی بر فرار نیست، مبتنی بر مبارزه است، بر پایمردی و ثبات. تفکر صحیح اسلامی این است که همه چیز این زندگی تغییرپذیر است، و هیچ کثی و کاستی پایدار نیست. در نظام آفرینش، برای ما راه دشواری تعیین نکرده‌اند. قلم قضا و قدر الهی خطی علیه ما ننوشته است. ما در گرو سرنوشتی شوم نیستیم، و این سرنوشت است که در گرو ماست. پس باید مأیوس بود. و اگر در برابر مشکلاتی وجود دارد و زندگی دارای وضعی است ناهمجارت، باید آن را حتمی دانست، و علت را در جاهای دیگر جستجو کرد، و شکست خورد، و تسليم شد، به این عذر که، از ازل این طور خواسته‌اند، و سرنوشت چنین بوده است، و ناگزیر باید تن داد! پس اسلام، با تعالیم خود، ریشه‌های نهال زیانبار یأس و نومیدی را از بن برآورده است. و در پرتو اصول یادشده، همه چیز را ممکن و هر روشی را تغییر پذیردانسته است.

اندکی بیشتر در مسئله فقر و علتها یش اندیشه کنیم: طرز تفکر نوع مذهبیها این است که فقر به علل ماورای طبیعی مربوط است. و فقیر در برابر فقر، هیچ وظیفه‌ای ندارد جز تسليم و سرفروز آوردن؟!

این پندار، اسلامی نیست، زیرا اسلام عقیده‌ای درست به عکس این دارد. خداوند اگر می‌خواست انسان فقیر باشد، طبیعت را فقیر می‌آفرید، اما طبیعت را غنی آفریده است، و همه آنچه را که انسان بدان نیازمند است در آن قرار داده است. هوش و ادراک و سایر وسائل لازم را نیز به انسان داده است تا با کوشش و مجاهده خود، نیازهای خویش را برآورد. و آنچه که می‌نگریم که در ستایش فقر گفته‌اند، مقوله‌ای دیگر است و دارای قیدها و شرطهایی است، و غالباً در باره فقر اختیاری است - که مسئله‌ای دیگر است - و مربوط نیست به جمع و جامعه و صرف نظر کردن از حقوق خود و اجتماع، و کامروایان را برحال خود گذاشت، و مستمندان را در فشار نظاره کردن.

نیز اگر فقر - به صورت مطلق - ستایش شده است، باید دانست که برای مذلت و تحیر اشراف و اشرافیّت است، و برای نیرو دادن به گروههای فقیر و بی‌چیز، تاخود کم بین نباشند. و حقارتی - به خاطر فقر - در خویش احساس نکنند. و انسانیّت خود را ناقص نپندارند و خود را نبازند، و به تکبر توانگران و اشراف، به دیده حقارت بنگردند. اینجاست که پیامبر و امامان با فقیران می‌نشینند و به آنان نزدیک می‌شوند و از آنان دوست می‌گیرند، و هرگونه رفتار اشرافی را تحقیر می‌کنند.

این است، و گرنه جامعه باید نیازمند نباشد. و فرد باید از همه حقوق خود برخوردار گردد. و اگر به صبر نیز توصیه شده است، یا برآن، نویدهای اخروی داده‌اند، برای تربیت نفسی است، که نیازمندان -نفساً - صابر و بی‌نیازگون باشند نه تکلیفاً و اقداماً. به تعبیر قرآن کریم، دارای «تعفّف» باشند و چنان باشند که «کسی که ایشان را نشناسد پندارد که ایشان بی‌نیازانند، از آنکه نیاز پیدا (آشکار) نکنند و از مردم چیزی نخواهند.»^{۱۱۱} این است، نه اینکه تن به تحمل ستمی که برآنان می‌رود بدهند، و از پایمال شدن حقوق خویش دفاع نکنند، و ستم پذیر و ساکت باشند و از حق خود صرف نظر کنند. اگر جز این است، پس آن همه اقدامات ابودزیر غفاری - مسلمان بزرگ - و کوششهای توانفرسای او در راه تعدل شروت و جلوگیری از اسراف و اجحاف حکومت وقت،^{۱۱۲} برای چه بود؟

جامعه‌ای که فقیر باشد، و دچار تفاوت‌های ناروا و طبقات موهم و امثال آن، در هیچ راه پیش نمی‌افتد، تا چه رسد به راه معنویت و کمال. حتی اگر بینیم که غرض از آفرینش هم عبادت و معرفت است، باز باید وسائل رفاه و آسودگی مادی مردم فراهم باشد.

پیامبر اکرم «ص»:

«ای خدا، در نان ما برکت قرار ده. میان ما و نان
جدا بی مینداز، اگر نان تبود نه می توانستیم نماز بخوانیم
نه روزه بگیریم و نه دیگر و اجبات پروردگارمان را
انجام دهیم.»^{۱۱۳}

امام علی «ع»:

- به پرسش محمد حنفیه - «من برای تو از فقر
بیمناکم، از آن به خدای پناهبر، زیرا فقر و تنگدستی،
موجب کاستی در دین، سرگردان شدن عقل، و بیزاری
مردم است از انسان.»^{۱۱۴}

امام علی «ع»:

«فقر، مرگ بزرگ است.»^{۱۱۵}

امام صادق «ع»:

«فقر به کفر، نزدیک است.»^{۱۱۶}

پس اگر زندگی مادی تأمین نشود، سیر معنوی انسان نیز
دچار وقفه می گردد، زیرا فقر چنانکه کالبد را می خورد، روح را
هم می فرساید. حالات روانی مردم ناتوان، سرشار از سستی،
زیونی و کاهلی است. می شود گفت ناتوان، از همه چیز ناتوان
است.^{۱۱۷}

منطق قرآن این است: این زندگی زیبا و پرمایه و غنی را خداوند آفریده است، و آن را مسخر انسان کرده است تا هرچه می خواهد از آن بهره مند شود.

قرآن کریم:

«آیا نمی نگری که خداوند آنچه را در زمین است
برای شما رام کرد؟»^{۱۱۸} «آیا نمی نگرید که خدا آنچه را
در آسمانها و در زمین است برای شما به فرمان کرد، و
تمام کرد، و فراخ و بسیار قرار داد بر شما نعمتهاي
خويش را، هم نعمتهاي ظاهري و هم نعمتهاي باطنی
را؟...»^{۱۱۹}

در قرآن بيش از ۲۰ آيه است، که در آنها «سَخْرَ» و
«سَخْرُونَا» آمده است، بالاضافه به: «بَحْر» (دریا)، سَمَاءات
(آسمانها)، أَرْض (زمین)، شَمْس (خورشید)، قَمَر (ماه)، آنَهار
(رودها)، جِبال (کوهها)، و مَا فِي الْأَرْض (هرچه در زمین
است). اين آيات بشر را به جهاد با طبیعت و استفاده از ذخایر
آن دعوت کرده است.

قرآن کریم:

«زمین را بگستردیم، و در آن کوهها در افکنديم، و
از هر چيزی، سنجده و موزون، در آن رو يانيدیم.»^{۱۲۰}

پس این زندگی، موزون و سنجیده آفریده شده است. بنابراین، هرجا که سنجیدگی نباشد و توازن به هم خورد، از آفرینش و چیزها ناشی نیست. از کجرفتاری انسان است، و از ستم گروهی برگروه دیگر، و امتیاز طلبی گروهی نسبت به دیگران...

نیز قرآن کریم می‌گوید:

«ما همه راههای معيشت و زندگی شما را در جهان پدید آوردیم، و هم راههای زندگی آنان را که شما روزی رسانشان نیستید.»^{۱۲۱}

در تعبیر قرآن، در آیه بالا، «معايش» است: «وَجَعَلْنَاكُمْ فِيهَا مَعَايشٍ». و مقصود از تعبیر به لفظ جمع، هر راهی است که برای زندگی هست.

نیز قرآن می‌گوید:

«الله زمین را برای شما فرودست و فرمانبردار بیافرید. پس در اطراف آن سیر کنید، و از روزی الله بخورید. و (سرانجام) از گور برخاستن، برای رفتن به سوی اوست.»^{۱۲۲}

بدین گونه اسلام، عوامل نارسایی و کمبود مواد زندگی را روش می‌سازد، و تسلیم در برابر هرگونه کمی و بی‌چیزی را تخطیه می‌کند، زیرا این امور - و در رأس آنها فقر - زاده قوانین

خلقت نیست، بلکه نتیجه استثمار گروهی و تسليم شدن گروه دیگر است، یا براثر تبلی و بیکارگی است، که برای استفاده از منابع طبیعی کوشش نمی شود، و آنچه سد راه بهره برداری از طبیعت است از میان نمی رود، و یا استخراج می شود، ولی ...

پس چنانکه برای استخراج معدنی باید با طبیعت به نبرد برخاست، و خشونت طبیعت را از میان برد، و آن را رام و به فرمان کرد (تعییر قرآن را فراموش نکنیم که واژه «تسخیر» و درباره زمین - «ذلول» را که به معنای رام و به فرمان است به کار برده است، یعنی طبیعت در دست انسان است)، همین گونه باید کلیه عواملی را که مانع بهره برداری از مواد طبیعت است نرم و رام کرد. این خوانی است گسترده که انسان را برآن نشانده اند، لقمه را دیگر باید خود بردارد. کناره گزیدن، و مناع سفره به یغما رفتن، و جرم را برگردان ماورای طبیعت گذاردن، کاری عبث است. و نه تنها عبث، بلکه گناه است و بدعت، و اگر کسی چنین فکری را در جامعه القا کند، مردم را با تربیتی ضد دین و ضد منطق دین بار آورده است.

امام علی (ع) :

«هیچ فقیری گرسنه نمی ماند، مگر به خاطر آن
بهره اضافی که غنی می برد.»^{۱۲۳}

امام صادق «ع»:

«مردم که فقیر و نیازمند و گرسنه و برهنه شده‌اند، همه به خاطر گناهکاریهای توانگران است. پس می‌سزد که خدای متعال، رحمتش را از آنان که حق خدا (حق مستمندان) را از دارایی خویش نمی‌پردازند، باز دارد.»^{۱۲۴}

نیک بنگرید که علی و امام صادق علیهم السلام فقر را به سرنوشت، یا به تهییدستی طبیعت و منابع رزق بشر، نسبت نمی‌دهند، بلکه با جمله «حصری»، آن را به ستم و بهره‌برداری و اسراف و گناه توانگران نسبت می‌دهند، و علت منحصر را همان می‌دانند. علی نمی‌گوید: «مَا جَاءَ فَقِيرٌ إِلَّا بِقَضَائِ اللَّهِ وَتَقْدِيرِهِ» یا: «مَا جَاءَ فَقِيرٌ إِلَّا لِفَقْرِ الْأَرْضِ وَقِلَّةٌ مَا فِيهَا مِنَ الرِّزْقِ» هرگز، بلکه می‌گوید: «مَا جَاءَ فَقِيرٌ إِلَّا مِمَّا مُتَّعِّبٌ بِهِ غَنِيٌّ...»، این توانگران بیخبرند که مردم را فقیر می‌کنند. یک سوی شهری، یک مهمانی چند نفره و فلان مبلغ صورت حساب، آن سوی دیگر شهر، بینوايان و زاغه‌نشينان را به وجود می‌آورد؟ و اين مثل، دانه ارزنى است از هامونى ارزن، و قطره‌اي است از اقيانوس كبير.

از سوی دیگر، اسلام هم ظالم و هم مظلوم هر دو را مسئول می‌داند. در کتاب «کافی» - باب زکات - آمده است که امام می‌فرماید: «ثَارِكُ الزَّكَاةِ وَقَدْ وَجَبَتْ لَهُ، مُثُلُّ مَا نِعِهِ وَقَدْ

وجبت علیه، یعنی: - آن کس که حق خود را نستاده، مانند کسی است که حق واجب را نداده است.

بنابراین ، دردها ، فقرها، کژها، کاستیها و دیگر بدبختیها، معلول انحراف از زندگی طبیعی و صحیح است نه از سرنوشت و تقدیر. قانون آفرینش بروایه صحّت و سلامت بنا شده است، نه بر بیماری و بیمارگونگی، بر بی نیازی نه بر فقر، بر توان و قدرت نه بر زیونی و واماندگی، بر آزادی نه بر بردگی.^{۱۲۵} و اگر گاهی در پی انحراف از مسیر طبیعی، دردی بروز کرد، درمان آن در طبیعت هست، و راهها برای هرکاری باز است و چاره‌ها فراوان، و یأس بی مفهوم.

این بود اشاره‌ای کوتاه، به تباہی و تیرگی که به درون فرد راه می‌یابد. اکنون باید توجه به این موضوع نیز داشت که فساد جامعه و اجتماع و نوسانهایی که در آن هست، و فراز و نشیبهای آن، در صلاح یا فساد، همین گونه است، یعنی ریشه و علّت آنها را نباید در ماورای طبیعت و بیرون از حدود مسئولیّت افراد و نظام حاکم جستجو کرد، بلکه همه این امور و اضداد آنها، به نهادهای جامعه و افراد آن بستگی دارد. پس نباید از اجتماعی که رو به فساد گذارد، و اصول درستی و نیکی در آن متروک شد، مأیوس گشت و کنار رفت و مسئولیّت را برگردان مفاهیم کلی (محیط و امثال آن) گذاشت.

ممکن است اینجا یأس - در آغاز - صحیح به نظر برسد، با این توجیه که جامعه از تسلط فرد بیرون است، و از حدود قدرت فرد فراتر. و فرد ناتوان چگونه می‌تواند جلو سیل محیط را بگیرد؟ پس ناگزیر باید چون پرکاهی دستخوش امواج جامعه باشد، و باکریها و کاستیهای محیط خود بسازد، یا اعراض کند. نیز به علت اینکه فساد جامعه و گروه، همه انسانیتها و فضیلتها را در خود نیست می‌کند، پس در چنین جامعه‌ای کارهای فردی اثری ندارد، و با ریگی نمی‌توان دریا را به موج آورد.

منتسکیو می‌گوید:

در جامعه‌ای که واژگونه اداره می‌شود، چرا رنج بیهوده می‌برید، و فرزند خود را شرافتمند بار می‌اورید، زیرا همان دم که فرزند شما وارد جامعه شد، برای گذراندن زندگی، مجبور است با شرافت خود وداع گیرد.^{۱۲۶}

پس در درون این جامعه واژگونه، افراد هر فضیلت را بخواهند و دنبال آن بروند، ناگهان می‌بینند رذیلت شده است. آنان کششی به سوی فضیلتها داشتند و امواج نیرومند محیط به سوی دیگر، به سوی رذیلت.

گرچه این توجیه به ظاهر درست می‌نماید، و در اجتماع واژگونه همه چیز واژگونه است. لیکن از نظر طرز تفکر اسلامی

این اندیشه صحیح نیست. و طبق تعالیم اسلام، مسئولیت و تکلیف از اینها بالاتر و بالاتر است. و با این اندیشه‌ها انسان نمی‌تواند خود را تبرئه کرده شانه خالی کند. اسلام برای پایداری فضیلت‌ها، نخست انسان را به محیط توجه می‌دهد، و اهمیت آن را گوشزد می‌کند. دستورات فراوانی در باره اصلاح محیط و جامعه داده است، و مسئولیت‌های اجتماعی را برگردان افراد گذارده است، تا بدانجا، که در هر حادثه اجتماعی، همه افراد آن اجتماع را مسئول می‌داند. پس در جاهایی هم که نظام گروهی و اجتماعی بر پایه کج و فاسد استوار شده است، باز فرد بدون تکلیف نیست، و نمی‌تواند به این منطق تکیه کند که در «جامعه واژگونه فضائل فردی هم نتیجه واژگونه می‌بخشد»، و به این علت فضیلت‌ها را ترک گوید، بلکه باز مسئولیت دارد، بلکه وظیفه در چنین شرائطی سنگینتر است.

در این گونه موارد، فرد با توجه به بینش اسلامی، نخست موظف است، فضیلت و انسانیت را در خود پایدار و زنده نگاه دارد، آنگاه در دیگران. و این تکلیف و مسئولیت مرزی نمی‌شناشد، نه زمانی و نه مکانی.

یک گروه بزرگ، از گروههای کوچک تشکیل می‌شود. و اگر تأثیر برگروه بزرگ ممکن نبود، برگروههای کوچک امکان پذیر است، دست کم یک گروه خانوادگی. و همین مقدمه تأثیر برگروههای بزرگ است. زیرا این روشن است که اگر شاخه یک

درخت را با غبانی کردیم و پیراستیم ، ناگزیر درخت نیز پیراسته و اصلاح شده است.

پس این اندیشه از نظر منطق اسلامی صحیح نیست و اسلام این را نمی‌پذیرد که اگر اجتماعی بیراهه رفت ، افراد از آن پیروی کنند و تسلیم شوند ، یا آن اجتماع را رها کنند ، به این جهت که کار فرد بی‌نتیجه و فاقد ارزش است.

«هنگامی که خورشید را از دست دادی ،

اگر اشک بریزی ،

ستارگان را نیز از دست خواهی داد.»^{۱۲۷}

اگر در کارهای بزرگ ناتوان بودیم ، از مقدمه کارهای بزرگ (ساختن افراد و گروههای کوچک) نباید غفلت بورزیم. اگر فضا ابرآلود و تیره شد و خورشید را از دست دادیم ، از نور ستارگان روشنی می‌گیریم و به سوی خورشید می‌شتابیم.

در اینجا یک سخن دیگر از ما پاسخ می‌طلبد. و آن این است که اگر گروه به سویی رهسپار شد ، فرد چگونه می‌تواند به سویی دیگر رهسپار گردد ؟

در جواب این سخن می‌گوییم : آن طور که از قرآن و روایات اسلامی روشن می‌گردد ، و از نظر واقعیّتهای خارجی نیز همین گونه است ، محیط اجتماعی ، جبر و الزامی مطلق

این تکلیف - مانند عبادات - برای همه افراد جامعه است و استشنا بردار نیست، اگرچه با شکست روبرو شود. چون این راه به سوی کسی است که در آنجا شکست مفهوم ندارد. باید پایان راه را نگریست و انجام آن را، نه آغازش را. در آغاز کار ممکن است شکست باشد، لیکن در فرجام هماره پیروزی است. زیرا به جاودانگیها پیوند می‌یابد، به خدا، به آینده بشریت و دنیای دیگر ...

بر پایه این فلسفه اعتقادی (اگر کاری برای خدا بود پاداش دارد و خیر آن باقی است)، هر کاری که در راه هدف باشد، جاودانه و پایدار است، اگرچه در اجتماعی، برای مددّتی، بی‌اثر و زایل جلوه کند.

جرج جرداق می‌گوید:

علی، در جنگها مطلقی را در نظر می‌گرفت، که در راه آن شکست و پیروزی معنا نداشت، اگر شکست هم می‌خورد، پیروز بود.^{۱۲۸}

جان سخن اینکه در اسلام، واقعه عاشورا هست، نه داستان اصحاب کهف. برخی از محدثان فاضل احتمال داده‌اند که اینکه - بنابر نوشته بعضی از مؤرخان - سر مطهر امام حسین، بر روی نیزه، از میان آن همه آیات قرآن، این آیه را

تلاوت کرد : «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقْمَ كُانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَباً؟»^{۱۲۹} یعنی : «می‌پنداری که مردمان آن غار و ده (اصحاب کهف)، از میان آیات ما، بسن شگفت بودند؟»، شاید به این منظور بوده است که با تلاوت این آیه بگوید : تو می‌پنداری داستان اصحاب کهف عجیب است، که از ستمگر زمانه - برای رهانیدن دین خویش - دور شدند و به «کهف» پناه آوردند، نه، عجیب داستان ماست که با عزم استوار و پنجه آهنین خویش در سینه ستمگر فرو کوفتیم. در روز هشتم ماه ذی‌حجّه، که مردمان از همه سوی جهان اسلام، برای عبادت بزرگ به مگه سرازیر می‌شوند، از آن معبد مقدس درآمدیم. در دل دشتها راه پیمودیم. هرجایی، بیدار و بیدارگر بودیم، تا سرانجام، در یک درگیری کامل، با سپاه جابران، در یک نیم روز بزرگ، خون خود و جوانان و کودکان و یارانمان را، در راه حق و انسانیّت جاوید هدیه کردیم. سرهای خونین خود را، چون مشعلی خونسوز، به عنوان شعاراتی خروشان از ابدیّت حق و عدل، به سرنیزه‌ها فرستادیم. و شیرزنان پاک و بزرگ خویش را روانه کردیم تا در درون مقر ستمگران فریاد «أَمِنَ الْعَدْلِ يَأْبَئُ الظُّلَّاقَ؟» برأورند، داستان ما شگفت است!

این طبیعت و روح اسلام است. و با همین اصل، قیام پیامبران و پیروان آنان را توجیه می‌کنیم، زیرا برخی از آن رستاخیزها را به ظاهر اثری نبود. آنان از صفر شروع می‌کردند و

بیشتر اوقات ظاهراً پیروزی به دست نمی‌آوردند. اما آنان در خود راه هدف را می‌دیدند و می‌دانستند که این تلاشهای به - ظاهر شکست خورده، هم نزد خدای ارزشمند و جاودان است، و هم در تراکم نیروهای تاریخ، و بیدار کردن نسلها و ...

فاایده و اثر

بد نیست آنکه از فایده و اثر سخن بگوییم : میزان ارزش کارها، نیت و قصدی است که انسان دارد. اصل «الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»^{۱۳} از نظر ایدئولوژی اسلامی تردید ناپذیر است. اصل مذکور این موضوع را دربردارد، که فایده و اثر در خود نیت و قصد است. و اگر کوششی بوده همراه با نیتی درست، آن کوشش مفید و مثمر است، اگرچه در خارج هیچ اثری ظاهري بر جاي نگذارد. بنا براین اصل، پیروزی، همه جا و همه وقت هست. مرز شکست و پیروزی، نخست در درون آدمی تعیین می‌گردد، سپس در برون.

مشکل این اندیشه که کارها بی ثمر است و بیهوده، کناره گرفتن از هر کار و خدمتی است در راه فرد و در راه خلق. این اندیشه اگر به درون فرد راه یافت، او را بیکاره و پژمرده می‌کند، و اگر به درون اجتماع، آن جامعه را دچار رکود و سستی می‌نماید. در این صورت، مرگ حتمی انسانیتها و فضیلتها فرا می‌رسد.

اسلام می‌گوید، شما که از این بیمناکید که کوششها بیان بیهوده و بی‌نتیجه باشد، اگر نیت درست داشته باشید، کارتان رنگ بقا و جاودانگی خواهد گرفت، و مثمر و مفید خواهد بود. پس چشم به نتیجه‌ای آنی نداشته باشید، و از توده مردم امید هرگونه قدرشناسی را قطع کنید، تا اگر روزی آنان را ناسپاس دیدید نرنجدید، و بر آنان خشم نگیرید، و همراهان را تنها نگذارید. فضیلت دوست باشید. برای ذات حقیقت به کوشش تن در دهید، و اثر و نتیجه را در جای دیگر بجویید.

قرآن کریم:

«ای (پیامبر) بگوی: من یک موعظه بیشتر ندارم: برای خدا به پا می‌خیزید! با دیگری، و تنها ...»^{۱۳۱}

پس هدف به پا خاستن برای خدا و دین او و اشاعه عدالت و زنده نگهداشتن حماسه انسانیت است، تا روزی که همهٔ نوامیس، پیراسته از هر تحریفی، به کوشش مردان حق (که شما می‌توانید از آنان باشید و در صف آنان) به ابدیت و خداوند برسند. بنابراین، دین از هر عاملی محركتر است، اگر درست فهمیده شود. زیرا بر مبانی دین، انسان در هیچ اقدامی زیان ندیده است.

و به راستی، اگر پیامبران و دیگر مصلحان به امید اجر و مزدی بودند، کارهایشان نتیجه‌ای واژگونه داشت، بلکه

نمی‌توانستند هیچ گامی بردارند، زیرا پاداش خلق را دیده‌اند که چگونه بوده است. لیکن آنان هدف را در جای دیگر می‌جستند، و پاداش را از کسی دیگر می‌خواستند. نزد آنان، آن همه فداکاریها تکلیف بود، مفید بود و نتیجه درست، اگرچه در نظر بیشتر مردم بیهوده و لغو جلوه می‌کرد، زیرا آنان به گفته «تاگور» به سوی دیگری چشم داشتند، جز آن سوی که نوع مردم بدان می‌نگرند.^{۱۳۲}

از همین رو بود که ناسپاسی مردم و شکستهای ظاهري، آنان را از کار باز نمی‌داشت، و خشمگین نمی‌کرد. و در راه، از کمی یار و یاور نمی‌هراستند. گفته‌های علی «ع» را به یاد بیاورید: «در راهی که بدان رهنمون شده‌اید (راه حق) از اینکه همراهان اندکند مهراسید». ^{۱۳۳} و «در کار نیک، چون کسی سپاست نداشت، بی‌رغبت مشو!»^{۱۳۴} که این است راه مردان راه، و این بوده است، چنانکه گفته‌اند: «همیشه ایجاد یک انقلاب آسان است، چیزی که مشکل است ادامه آن است.» و این است طرز تفکر اسلامی. و با این طرز تفکر - چنانکه گفتیم - یأس مفهوم ندارد. و در پایان راه و سرانجام همه کارها، اگر درها همه بسته شد، و کڑی و نامردی بدان پایه رسید که امید هرگونه بهروزی و بهزیستن از زندگی انسان بریده گشت، و انتظار سپیده‌ای در پایان این شب دراز نماند، باز نمی‌توان نومید شد و آینده را به گذشته قیاس کرد، زیرا طبق نویدهای

مسلم مذهبی، فردا را داریم و فرداها را، فردای آزادی، فردای پراز عدل و داد، فردای پیروزی انسان بر اهریمنان، فردای پیروزی فضیلتها بر رذیلتها. با این فردای امیدزا، کانون زندگی امروز را گرم مسیکنیم، و مشعل امید را اکنون در درون می‌افروزیم، تا اندک اندک در برون نیز افروخته شود. و تا پژمرده نباشیم و تا حسرتناک نگوییم:

ستارگان در آسمانند.

ولی دریغا که چراغ کوچکم را، در خانه
۱۳۵ نیفروخته‌ام.

کم کم، به موضوع رساله رسیدیم؛ و آن، اثر دعوت به «امام غائب» و «انتظار فرج» است برای جامعه فعلی و زندگی کنونی ما.

طبق بشارات مسلم اسلامی، از آینده نمی‌توان مأیوس شد. و محکومیت کنونی حق و انسانیت را نمی‌توان محکومیت دائمی دانست، و فردا و فرداها را به سان‌گذشته‌ها پنداشت. چنین یأسی در اجتماعات ما نباید وجود پیدا کند، زیرا ما در انتظار حکومت حق و عدالتیم و پیروزی صلاح و عباد صالح بر فساد و عباد ناصالح. و چون ظهور امام غائب (ع) مساوی است با پیروزی عدل و داد در سراسرگیتی، پس از آنکه ظلم و جور پیروزی یافته باشد، در همان حال و زمانی که

انسان فاسدترین و نا انسانیترین روزگار را می‌گذراند و در پنجه اهربیمنان گرفتار شده است، امیدش باید فزونتر باشد و انتظارش برای نجات و غلبهٔ حق و عدالت بیشتر. و باید یقین داشته باشد که در جهان روشناییهای وجود دارد که در عمیقترین ظلمات نهان است.

امام علی «ع»:

«چون سختی به نهایت رسد، آسایش پدید آید،
و چون حلقه‌های زنجیر گرفتاری سخت تنگ گردد،
راحتی رخ نمایله.»^{۱۳۶}

بر این اصل، آنچه را که برای دیگران مایهٔ نومیدی و شکست است، باید برای پیروان این مكتب، امیدزا باشد. و هرچه بدبختی فزونی یافت خوشبختی را نزدیکتر بدانند. به ما نوید داده‌اند که هر آن، احتمال فرج هست. وقت خاصی هم برای آن تعیین نشده است. پس آن روزگار نهایی فساد که از نظر نوع مردم، روزگار اوچ یأس و ستم و نامیدی است، از نظر مكتب ما، روزگار اوچ امید به فرج و فرا رسیدن فردای بهتر است.

در پایان این فصل، این موضوع را باید تذکر دهیم که این همه تلاشها برای برافروختن شعلهٔ امید و پدید آوردن حسن خوش بینی و طرد یأس و بدبینی برای چیست؟ چرا این همه

کوشش شده است تا چهره زندگی را زیبا جلوه دهد، و چهره دردناک آن را علاج پذیر بدانند، و چرا؟ و چرا؟

برای اینکه «هنگامی در جهان زندگی می‌کنیم که آن را دوست بداریم»^{۱۳۷} برای زیستن در این جهان، خوش بینی و امید شرط لازم است. یأس و بدبینی، نظام زندگی را از هم می‌پاشد و آثار زهر آگینی برای بشر به بار می‌آورد. اگر روح نفرت از زندگی در اجتماعات رسوخ کند، همه حیثیّتهاي انسانی بر باد می‌رود. اخلاق زایل می‌گردد. فضیلتها کشته می‌شود. نشاط کار و کوشش و ابتکار، از جامعه رخت برهمی بندد.

شرایط لازم برای تأمین سلامتی جسمی، فکری و اخلاقی ... بدون وجود این شرایط، امر تولید، که سرچشمۀ پیدایش ثروتهای مادی است، نمی‌تواند به نحو مؤثری انجام شود ... از نظر اهمیّت، بعد از این شرایط، سه شرط دیگر برای توانایی وجود دارد، که بسیار به هم مربوط بوده و عبارت است از: امید، آزادی و تنوع. از نظر بازده کار در سراسر تاریخ، ما به نتایج ناشی از رسوم بردگی و محدودیّتها بیی که رعیت در قرون وسطی داشت، و انواع دیگر فشارها و شکنجه‌های سیاسی و غیر سیاسی بر می‌خوریم.^{۱۳۸}

آزادی و امید نه تنها میل شخصی را برای انجام کار، بلکه توانایی او را نیز در انجام کار زیاد می‌کند.

علمای وظائف الاعضاء به ما می‌گویند که انجام یک کار معین، اگر لذت آور باشد، انرژی کمتری از اعصاب مصرف می‌کند. همچنین نیروی ابتکار بدون وجود امید، کمتر به کار می‌افتد و ...^{۱۳۹}

نیز با یأس و نومیدی، نوع دوستی و فلسفه خدمت به خلق از میان می‌رود، و جای خود را به خود پرستی می‌دهد. کوششها همه برای جلب منافع و لذایذ شخصی صرف می‌شود، گرچه به زیان دیگران باشد. و همه در اندیشه حفظ و نگاهداری خودند، اگرچه به نابودی دیگران بینجامد، زیرا هنگامی که امید به زندگی بهتری نباشد، خدمت به نوع، از خود گذشتگی و فداکاری، تلاش برای روز بهتر و زندگی انسانیتر، چه سودی خواهد داشت؟ مگر نمی‌نگرید به آنان که بر مرکب مراد سوارند که چه می‌کنند؟! پس بدینی، بدی را پایدار می‌سازد و خوش بینی، خوبی را.

دیگر از نتایج بد یأس از آینده، تن دادن به وضع موجود است، چون همه تلاشها برای فردای بهتر است. و اگر مسلم انگاشته شود که فردای بهتری در پیش نیست، دیگر تلاشها مذبوحانه و بی ثمر جلوه می‌کند. اگر بر مغزها این اندیشه حکومت کرد که راهی به خوشبختی و نجات نیست، و سنگلاخ زندگی هموار نمی‌شود، و همه راهها به بن بست می‌رسد، باید کنار رفت و دست بر دست گذاشت. چون

هرچیز، بی فایده و هر کاری بی ثمر و هر کوششی برای راه یافتن و راه بردن عقیم است، زیرا:

آنکه می گوید از من کاری ساخته نیست
می گریزد، و با گریز خود وضع موجود را استحکام
می بخشد. آنکه می گوید امکان رستگاری نیست، خود و
دیگران را از میدان می گریزاند، نتیجه آنکه نظام
ستمگرانه مستقر ادامه می یابد...^{۱۴۰}

و این اندیشه خود بزرگترین فساد را دربر دارد، و این
خود تحکیم و تثبیت هرگونه زشتی و نادرستی است. آنان که
می خواهند انسان را از حرکت باز دارند، این اندیشه را به او
تزریق می کنند که، همه راهها به بن بست می رسد، تا یأس
مستولی گردد.

دیده اید فردی که دچار یأس می شود، همه چیز را کنار
می گذارد، حتی وظایف فردی را و با دم سرد خود زندگی را
سرد می کند، در صورتی که این نومیدی و سرخوردگی، در فرد
است و در یک راه و یک کار. اینک بسنجید اگر این حال به
درون جامعه ای راه یابد، و به همه راهها و همه کارها سراپت
کند! در این گونه اجتماع قهراً تکلیف و مسئولیّت مفهوم ندارد،
اجتماعی است ویرانه و سرخوردگه، پیوندها از هم گسته و راه
برای هرگونه سیاهی و پلیدی باز، هر کس سر به گریبان خود
فرو برد، در کنار هم و از هم به دور، به ظاهر هماهنگی و

حالت گروهی و در واقع تنها یی و جدایی، و فقط یک تازیانه بس است که آنان را به هر سوی بخواهد براند و در نتیجه سرنشته داران کارها خوشحال باشند.

از همه در دنیا کتر، اینکه در چنین اجتماعی آنچه هست گرایش به فساد و رذیلت است، چه هنگامی که فرد از پدید - آوردن راستی و درستی سرخورده شد و نومیدروان گشت، احساس و خواسته‌ای در او کشته می‌شود، و ناگزیر احساس و نیازی دیگر جایش را می‌گیرد، حس ارضای بدлی به وجود می‌آید. انسانی که بالفطره خوبیها و معنویت‌هایی را می‌جوید، اگر به آنها دست نیافت و امیدش از آینده نیز قطع شد و چنین پنداشت که فردا هم، آن گونه می‌گذرد که دیروز گذشت، خواسته‌هایش از سوی دیگر سر بر می‌آورد و آن نیازها در جای دیگر اشباع می‌شود، در فساد، در پناه بردن به مخدّر، و لاابالی‌گری، و پازدن به همه اصول زندگی.

اینها حقایقی است تردید ناپذیر که نمی‌توان انکار کرد. از این رو اگر آینده زندگی را بتوانیم زیبا و انسانی ترسیم کنیم، و مردم را نسبت به فردا خوبی‌بین سازیم، شاید بتوانیم از این کامجوییهای بدлی خواسته‌های انسانی و گرایش به فساد پیش‌گیری کنیم. پس اینکه می‌گویند امید به زندگی بهتری در سایه حکومت حق و عدالت داشته باشید، نیروی محافظی

است برای انسان. نیرویی است که او را از منجلاب فساد و تیره‌روزی خواهد رهانید. و آخرین بقایای شرف و انسانیت را زنده نگاه خواهد داشت، به امید اینکه روزی نوبیايد و زندگی انسانگرا.

پس امید، زادگاه همهٔ خوبیهاست، و نومیدی ریشهٔ هر بدی. هر سکون و رکودی نخست از یأس ریشه می‌گیرد، و هر جهش و جنبشی از سرچشمۀ امید سیراب می‌شود. به همین جهت «راسل» می‌گوید:

... وظیفهٔ ماست که هر قدر ظلمت و غم و ماتم
بر جهان مستولی شود، امید خود را زنده نگاه داریم و
افکار خود را علی رغم بدبختیهای حال، متوجه آینده
کنیم. آینده‌ای که شاید بدبختیهای کنونی به منزله زهد در
آن باشد ...^{۱۴۱}

و «نhero» می‌گوید:

در دنیا بی که پر است از کشمکش و نفرت و
خشونت، اعتقاد بستن به سرنوشت انسانی، ضروریتر از
هر زمان دیگر است. هرگاه آینده‌ای که ما برای آن کار
می‌کنیم سرشار از امید برای بشریت باشد، نابسامانیهای
دنیای کنونی چندان اهمیتی ندارد، و کار کردن برای آن
آینده دارای حقّاتیت است.^{۱۴۲}

اکنون دانسته شد که امید به آینده و عقیده به انتظار،

اساسی‌ترین پایه است برای اجتماعات، و جامعه‌های مانیز از پرتو همین عقیده نیرو می‌گیرد و پایدار است، و دیگران که این موضوع را بررسی کرده‌اند اصالت و عظمت آن را تصدیق کرده‌اند.

و همین امید و انتظار است که در محیط‌های تاریک ستمگری و بیدادها، معتقدین را پایدار و ثابت می‌دارد. هر مذهب و مسلکی که امید در آن بیشتر باشد پایدارتر است و از شکستها و محرومیّتها، دلسرب و شکسته خاطر و متوقف نمی‌گردد. و باعث حیات و بقا و پیشرفت اسلام همین عقیده است که از روح امامت و پیروی از آن سرچشمه می‌گیرد. سرّباقی شیعه و گسترش آن در میان دشمنهای داخلی و دشمنهای خارجی همین است ... به این مطلب، محققین و دانشمندان خارجی که عقاید و ادیان را بررسی و مقایسه کرده‌اند معترفند.^{۱۴۳}

بنابراین باید کوشش کنیم تا هرچه بیشتر این عقیده را در ملت خود زنده و پایدار نگاه داریم (و حتّی به ملت‌های دیگر نیز سرایت دهیم)، زیرا که پایداری و پایندگی ما در پرتو این عقیده است.

این بخش را با این گفتار، خلاصه می‌کنیم :

در مذاهب مختلف که راهبر و راهنمای مردم

زمین به فوز و فلاح و سعادت و نجات است، وعده رجعتی از قبیل رجعت حسینی و ظهور امام غائب «ع» و بازگشت عیسیٰ داده شده است.

این وعده حکایت از یک نوع سلطهٔ زشتی بر زیبایی و غلبهٔ ناحق بر حق است، که با رجعت منجی، ابطال و امحاء شده و مجددًا تسلط نور بر ظلمت و غلبةٔ راستی بر کثی تأمین می‌گردد. این خوش بینی در پایان یک سلسلهٔ مرارتها و سختیها که ناظر بر بدکاری و حاکمی از بدینی است قرار گرفته، و در واقع، نقطهٔ آخرین تای تمّت است که به تلخیها و سوزها و ناکامیها و یأسها پایان می‌بخشد.

تا حصول این آزادی دور و دراز، نباید دست بر دست گذاشته و ناراستی و کثی را گستاخ کرد که بر راستی و درستی چیره شود، و دوران سلطهٔ و حکومت پاکی را بر جهان خاتمه دهد. هر کسی در حدود ممکنات و توانایی خویشتن، مأمور به ستیزه و مقابله در برابر ناپاکی است.^{۱۴۴}

۵

به سوی ساحل

اقیانوس «آرامش» در پیش است.
ای کشتیبان، کشتی به راه افکن!
تو همسفر جاویدان من خواهی بود،
در آغوشم گیرا
ستاره قطبی خواهد درخشید.
ای ایزد رهایی!
بخشایش تو، رحمت تو،
زاد راه پاینده من خواهد بود.
شاید بندهای زمین از هم بگسلند،
ولی کیهان نیرومند مرا در آغوش خود می‌گیرد،
و من سر آن دارم،
که بی‌بیم، «ناشناخته بزرگ» را بشناسم.
- «نیلوفر عشق» / ۴۰۴.

می خواستم این بخش را «در کام موج» نام بگذارم، زیرا
که در این بخش، سخن از چهره دردناک زندگی است، لیکن به
سوی ساحل گفتم، زیرا «به سوی ساحل» خود تلاشی را
می رساند برای رسیدن به ساحل.

و چون می خواهم در این نوشته، امیدها را برانگیزم و با
یأسها و نومیدیها بستیزم، و چهره های جذاب و روشن و دل -
انگیز زندگی را بنمایانم، به سوی ساحل گفتم، تا خود این نام
انگیزشی باشد برای رسیدن به ساحل و رهایی از کام موج و
موجها.

*

کاروان بشریت به سان کشتی است گرداب گرفته و در
کام موج فرو افتاده.

سرگذشت انسان اکنون به سرگذشت غریقی همانند است، که لحظات مرارتباری را می‌گذراند، و با همه هستی خویش تلاش می‌کند تا خود را به ساحل برساند.

بشر از آینده خود نگران است. و همه جا سخن از آینده بشریت است، که فراد چه خواهد شد. آیا این تمدن و زندگی حاصل رنج قرنها و نسلها، باقی خواهد ماند، یا به صورت مچاله و نیم سوخته درخواهد آمد؟ بشر به آینده خود که می‌نگرد می‌لرزد، وحشت می‌کند. و همین وحشت و ترس، زندگی کنونی او را نیز دچار دلهره و بیم ساخته است.

چه تأمینی در برابر آینده هست؟ به ظاهر اگر حساب کنیم به چه چیز و چه کس می‌توانیم اعتماد داشته باشیم؟ به این رهبران کنونی اجتماعات که می‌بینیم و بارها آزموده‌ایم و دیده‌ایم که، دیوانه‌وار، به چه کارهای ضد بشری و نابود‌کننده دست زده‌اند و چه خسارتها و جنایتها بی بهار آورده‌اند، که هنوز انسانیت از آنها داغدار است و هیچ دم سرگذشت غمناک آن را فراموش نخواهد کرد! و آیا چه دلیلی در دست است که در آینده، مانند آن کارها تکرار نشود، و مانند آن افراد بر سرکار نیایند.

پس، از رهبران و پیشوایان کنونی جهان، امید صلاح و اصلاحی نیست، و امید درمانی از آنان نمی‌توان داشت. اینان

که خود، آلوده و خودکامه و سودجویند، چگونه می‌توانند به فکر دیگران باشند، و برای آنان چاره بیندیشند؟ این است که حالت نگرانی، در انسان عمومی است، به ویژه در جهان غرب (یعنی جهان تعددی و سرمایه و ماشین) و اگر استثنایی باشد محدود است و منحصر به خلقهایی اندک که با ایمان و اصراری شریف، به مبارزات خود ادامه می‌دهند. ولی بشریت - به طور کلی - سرگردان است و از آینده نگران، و دچار ترس است و بیمی عمیق. و این است که راسل می‌گوید:

شبیحی بر ما سایه افکن است. گروهی مرغان و حشی دریایی، آرام در امتداد مدار قطب شمال پرواز می‌کنند، و در پرده رادار سوروی یا ایالات متحده پدیدار می‌شوند. پرده رادار، گروه مرغان را موشکهای طرف نشان می‌دهد. حکومت ایالات متحده یا سوروی، هر کدام بیدرنگ حمله انتقامی را آغاز می‌کنند...

علاوه بر احتمال خطای بشری، همیشه احتمال خطای مکانیکی هم در کار است. مکانیسم ذی مدخل در این کار بسیار بغيرنج است. و پس از آنکه بمب افکنها بر اثر اشتباه روانه مقصد شدند، کسی نمی‌تواند تضمین کند که دستور فراخواندگی به موقع بدان برسد. اگر به - موقع این دستور دریافت نشود، نژاد بشر از میان رفته است ...

مشغولم، و نمی‌دانم تراو بشر آن قدر دوام می‌کند که
نوشته من منتشر، یا در صورت انتشار قرائت شود، یا
نه؟ اما هنوز امیدواری هست. و تا امید وجود دارد،
ناامیدی از بزدلی است...^{۱۴۶}

پس بشری که امروز بر روی زمین زندگی می‌کند، با
چهره‌های گوناگون و طرز زندگی‌های مختلف، بازیچه امواج
خروشان اضطرابات قرن حاضر است و نابسامانیهای آن. آن
گروه که مرفهند و زندگی روبراه دارند، از دردهای و
کمبودهایی نگرانند، و آن گروه که بی‌چیز و فقیرند از دردهای
دیگری نالان. و این است آغاز تلاش، برای رسیدن به ساحل،
و رهایی از نابسامانیها و نگرانیهای زاده قرن حاضر.

بشر اکنون در دورانی زندگی می‌کند شورانگیز و هم
گرانبار از تلخکامی و از گرهای بازنشدنی. وسائل، نو و مدرن
شده‌اند، ولی متأسفانه انسانهای ما همه فرسوده‌اند. «بشر به
صورت آدمکی «اتومات» درآمده است که غایت مطلوب او
این است که خوب غذا بخورد، و خوب لباس بپوشد و راحت
زندگی کند. او را کمترین مجالی نیست که به درون خویش و
خصوصیت ذاتی خود بپردازد»^{۱۴۷} ظاهراً مکتب ماکیاول
شکست خورده است، ولی عملاً همین سیاست بر دنیا
حکومت می‌کند.

ادبیات و هنر معاصر، فراوانتر از هر دوره،
و حشت از تنها بی و بی پناهی را بیان کرده است. عجب
این است که هرچه شهرها بزرگتر و پر رونق‌تر شود، فشار
تنها بی محسوس‌تر می‌گردد. گمان نمی‌کنم که چو پناهی
مشرق زمین، در بیانهای دور، آن قدر احساس تنها بی
کنند که بسیاری از مردان و زنان در پر جمعیت‌ترین
خیابانهای لندن و پاریس ...^{۱۴۸}

اینها همه واکنش سرخوردگیها و سرگردانیهای انسان
است، که شاعران و نویسندگان و سایر هنرمندان - با روح
حساس و تیز نگر خود - آن را در لابلای زندگیها پاییده و در آثار
هنری خود منعکس ساخته‌اند.

فساد و آلودگیها بی که امروز جامعه بشریت را فراگرفته
است روز بروز، فزونی می‌یابد. هیچ مکتب و ایده‌ای نمی‌تواند
دردهای بیدرمان بشر امروز را درمان کند. بشر امروز از مسیر
اصلی منحرف شده و به راهی رهسپار است که همواره به
پرتگاه نیستی منتهی می‌شود.

فرمانروای مطلق، در اکثر نواحی جهان، ظلم و جنایت
است که با رنگهای گونه گون خود، فرزندان انسان را بیچاره و
سرگردان کرده است. در هر جا ظلم و بیداد و اختلاف زندگی و
معیشت، به رنگی، خودنمایی می‌کند، و هیچ اجتماعی از
تباهکاریها به دور نیست. اوضاع آلوده جهان کنونی، فضیلت و

تقوی و نوععدوستی و نوعپروری و دیگر ارزش‌های معنوی را از میان برده، و ماده پرستی و سودجویی را جایگزین آن کرده است. مقیاس ارزشها درهم و دینار است و زر و زور، با این اوضاع دیگر چه انتظاری می‌توان داشت؟

علم و دانش نیزگرهی از مشکلات بشر نگشود، هر چه دانش بشر پیش رفت و اکتشافات تازه‌ای نصیبیش شد، به ظلم و جنایت و آلودگیهای خود افزود، و از آن چیزی نکاست. ترقی روز افزون دانشها، بر معنویات چیزی نیفزود، و روزگار بشر را تیره‌تر کرد. ارمغان علم به بشر رنج‌دیده و زجر کشیده امروز، وسائل خانمان برانداز جنگی، سازمانهای جاسوسی، زندانهای مجھز به آخرین سلاحهای علمی برای شکنجه و روح‌کشی و نظایر آن بود. تمدن نواین گونه بشر را مسلح کرد و به جان همنوع خود انداخت، و سنگری برای دژخیمان و ستمگران شد؛ از دردها نکاست و مرهمی بر زخمهای انسان نگذشت.

هفتاد درصد نیروی فکری و علمی بشر صرف جنگ و ... می‌شود ... یک محاسبه دیگر نشان می‌دهد، که با پولی که در نیمة اول قرن بیستم، صرف جنگ و تسليحات شده، امکان داشت ۵۰ سال به تمامی افراد روی زمین مجاناً غذا داد، و برای ۵۰۰ میلیون خانواده، خانه‌های راحت ساخت و ...

اینهاست که زندگی را بر توده‌ها دشوار کرده، و آنان را به انتظار قیام مصلحی راستین - که از زبونی، خدمعه، نیونگ و هوای نفس بر کنار باشد - نشانده است.

... نیمکرهٔ مغرب در حالی که بر سرعت پیشرفت خود می‌افزود، از حرکت بطیء نیمکرهٔ شرق جلوگیری می‌کرد. دو ثلث از جمعیت دنیا به نفع یک ثلث دیگر از حرکت و زندگی، از پیشرفت و ترقی بازماند. تاریخ دو قرن اخیر، جز انعکاس کوشش و تلاش دسته‌ای محدود برای تمدید و تطویل اسارت میلیونها بشر رنج دیده، چیز دیگری نیست، و تأسف در این است ...

... هر روز دام تازه‌ای برای اسارت بشریه وجود می‌آورند. و هر زمان طرح نوی برای رنج و محرومیت افراد انسانی می‌ریزند. هنوز مشکلترین و بغرنجترین مسائل بشریت، تلاش برای رهایی از اسارت است. و باز هم کوششهای کسانی که بر رأس قدرتهای بزرگ جهانی قرار دارند، مصروف تقویت و تشدید طولانی شدن این بندگی است.

کابوس بزرگ قرن ما، که میلیونها بشر رنج دیده را در زیر چرخهای بزرگ خود می‌فشارد، و سعی دارد که میلیونهای دیگر را با سراب آزادی و نعمت آینده بفریبد، خود یکی از مهمترین رنگهای تازه است که به منظور اسارت انسانها ساخته‌اند. ۱۵۰

تمدن صنعتی امروز، «ساتیر»‌های اساطیر یونان را به یاد می‌آورد، که نیمی از بدنشان انسان بوده و نیمی دیگر حیوان. در حالی که نیمه انسانی این تمدن، بسیار بارور و آسایش بخش است، نیم دیگر آن گزنده‌هایی به بار آورده است که آثار آن بر هیچ کس پوشیده نیست.
دوران ما عصر شگفتیهای دانش نامیده شده، لیکن هیچ‌گاه تناقض و ناهمواری در زندگی بشر تا بدین پایه نبوده است.

... تا جایی که تاریخ یاد دارد هیچ‌گاه انسان مانند امروز بر طبیعت تسلط نداشته، و عجیب این است که هیچ‌گاه ریشه او در زندگی به این سنتی نبوده، این سنت ریشگی، هم جسمی است و هم روحی ...
۱۵۱

و اینهاست در کام گرداب بودن، یعنی سرخوردن از هر چیز، و فرار از هر کس و هر جا - که امید پناهی بود - و نارسایی همه راه‌های نجات، و بی‌پناهی راستین، و آرزوی ساحلی رامشخیز و آفتابگرفته.

ساحل نجات و رستگاری.

ساحل شهر زندگی و بهشت موعود.

ساحل بهبود دردھای درمان ناپذیر انسان.

ساحل زندگی بر اصول برابری و برادری و در سایه قانون و عدالت.

ساحل بی‌نیازی و آسودگی و آزادی.

ساحل دانش بیکران و شرف و تقوای عزیز.
و ساحل زندگی ویژه انسانها و انسانیت‌ها، و قرارگاه
انسانیت که در آن فرود آید، و بدیها و زشتیها و نا انسانیها را
پشت سر بگذارد و فراموش کند.

*

اگر درمانی بخواهد مؤثر افتاد، نخست باید احساس درد
باشد. اگر اعصاب بیماری را تخدیر کنیم، از بیماری خود
ناله‌ای ندارد و فریادی نمی‌کند، و تا او را به حال بیهوشی نگاه
داریم، به فکر درمانی نیست. و اگر کسی هم به او دارویی
پیشنهاد کند و درمان کردن او را بخواهد، آن دردمند ناگاه
سریاز می‌زند، و پیشنهاد را نمی‌پذیرد، حتی برای او شگفت
آور است.

پس نخست باید درد را برانگیخت، تا هنگامه کند،
آنگاه بیمار به سوی درمان روان می‌شود. و دوان دوان و فریاد
کنان بهبودی را می‌طلبد.

اینکه در اجتماعاتی، سیستمهایی شکست خوردند و
نتوانستند دردهای اجتماعی را به درمان برسانند، برای این بود
که جامعه احساس درد نداشت. تخدیر شده بود و دردهای را
نمی‌شناخت. با این حال تحمیل دارو را چه سود؟!

بشر دیروز بیمار بوده و امروز هم بیمار است. دیروز که

بیمار بود و دردمند و زندگی در دنای داشت، از درد بیخبر بود و به حقوق خود نا آشنا، در عالم بیخبری به سر می برد. با دردها می ساخت، می سوخت، و نالهای نداشت. از این رو می بینید اجتماعات گذشته ساكت است و آرام. توده‌ها، نجیبانه تن به زندگی سخت داده بودند. و همانند اجسامی بیروح، بازیچه شرایط و اوضاع بودند. و اگر گهگاهی فریادی بوده است، نیز برای همان احساس دردی بوده است که مصلحان برانگیخته‌اند و احساسهای خفته‌ای که بیدار کرده‌اند.

به گفته امام علی (ع) :

« خداوند پیامبران را فرستاد، تا آنچه در خردی مردمان پنهان مانده بود، برآورند »^{۱۵۲}

یعنی به احساس مردم جان دهند، و همه امکانات عقلی توده‌ها را به آنان بازشناسانند و به سوی صلاح بسیج کنند. اما امروز درد است و احساس درد نیز. انسان درد را می شناسد و می خواهد بشناساند. این رشد را پیدا کرده است که دردها را تشخیص بدهد و به سوی درمانها بستابد. از این رو می نگریم که اکنون فریاد بشریت بلند است و از وضع خود نالان. نگرانیهایی دارد و از آن نگرانیها هراسناک است. در این موقعیت‌هاست که اگر «مصلحی راستین» به پا جیزد، و درمان و راه و چاره‌ای همراه داشته باشد، و بر بشر عاقل و اندیشه‌مند امروز - که از دردها و ناسامانیها به ستوه آمده است - عرضه

کند، بشریت آن را از صمیم قلب می‌پذیرد، و به پیش باز آن می‌شتابد. درست همانند دارویی برای بیماری درد کشیده و درد شناخته.

تشنه کامی که در بیانی سوزان سرگردان مانده است، و برای هستی خود تلاش می‌کند، و از این سو به آن سو برای اندکی آب، آخرین لحظات زندگی را می‌گذراند، و به هرسویی که می‌شتابد سراب می‌بیند و سراب، و اندک‌اندک نیروها یش به تحلیل می‌رود، و نزدیک است که از پای درآید، در این حال اگر کسی راه دانسته و راه شناخته بیاید، و فریاد براورد : «ای تشنه کامان با من بیایید، تا به چشمۀ حیات برسیم، و از زلال زندگی آب بنوشیم، و التهاب دلها را فرو بنشانیم»، بی‌درنگ و از دل و جان، در پی اوروان می‌شوند، تا حیات از دست رفته را باز یابند، و به ساحل زندگی برسند.

بشر اکنون، این گونه است، و به چنین سرنوشتی تلخ و تاریک گرفتار. تشنه حقیقت است و مردمی و دیگر اصول انسانی. و این است که گفتیم به سوی ساحل رهسپاریم، بلکه در نزدیکیهای آن به سر می‌بریم.

قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی، دوران اوچ حکومتهاي ملّی بود، حکومتهاي محدود و محصور به حد و مرز میهنی و پر از تعصّبات پوچ و غلط نژادی، و انسان را از انسان دور.

نگاهداشتن، و بر دور هر گروهیشان تارهایی تنیدن. در آن روزگار پیشنهاد حکومت جهانی، و شکستن حدّ و مرزها، و برداشتن بندها، و به وجود آوردن هم‌آهنگی و وحدت جهانی، پیشنهادی پیش از موقع بود. و بدون زمینه فکری، چنین طرحی پیروز نمی‌شد، چون لزوم آن احساس نشده بود. و دیدیم که احساس درد ضروری است و درک و تشخیص آن نیز ضروری.

اکنون دیگر بشر سنگلاخها را با همه سختیها پیموده، و با مشعل فروزان دانش، کوره راهی به ساحل برادری و هم‌آهنگی جهانی یافته است (دست کم در مفهوم ذهنی و فرهنگی)، و زمینه برای یک انقلاب جهانی به وجود آمده است. در آن روزگار بشر سعی داشت، هرچه بیشتر انسان را از انسان دور کند و میان توده‌های انسانی شکاف اندازد و آنان را به جنگها و نبردها گسیل دارد، لیکن طرز فکرها در این زمان دگرگونه شده است، به طوری که توصیه می‌کنند، کودکان را در مدارس، بین‌المللی تربیت کنند.

... در تعلیم و تربیت باید تغییر اساسی وارد شود. باید به جوانان آموخت که در باب شایستگیهای خود گزافه گویی نکنند ... تاریخ را باید از نظرگاه بین‌المللی تعلیم داد ... در تدریس تاریخ یا موضعی اجتماعی، تمام تأکیدات باید بر نوع بشر باشد، نه ملتی

خاص یا گروهی از ملل ...^{۱۵۳}

گرچه اینها همه مفهوم ذهنی است که بشر، در نتیجه پیشرفت‌های فرهنگی و علمی به این حقایق رسیده است، و از نظر واقعیّت خارجی همان تعصّبات و تبعیضات برقرار است و کینه‌ها و دوگانگیها پایدار، لیکن ارزش همین درک و احساس را نمی‌توان فراموش کرد، که اکنون هست و دیروز نبود. و این امروز است که در سطح بین‌المللی، در همه امور مورد نیاز انسان: فرهنگی، اقتصادی، بهداشتی، علمی و تحقیقی، مانند تحقیقات فضایی، طبی و ... توصیه می‌شود که با کمک همه افراد و در پرتو همکاری بین‌المللی انجام شود.

آلبرت اینشتین می‌گوید:

وجود یک دستگاه فوق ملّی بحث و فحص، ممکن است به تدریج آدمیان را با این اندیشه که منافع ملّی را می‌توان از طریق مذکوره و نه اعمال زور سُبّانه تأمین نمود، آشنا سازد ... یک فدراسیون جهانی خواستار نوع جدیدی از اتباع و وفاداری از جانب آدمی است، خواهان احساس مسئولیّتی است که از مرزهای ملّی فراتر می‌رود. برای اینکه یک چنین وفاداری حقیقتاً اثر بخش باشد، نباید فقط مسائل سیاسی محض را در برگیرد. تفاهم میان گروههای مختلف فرهنگی، بذل کمک متقابل اقتصادی و فرهنگی در زمرة چیزهای لازمی هستند که باید به این وفاداری منضم شوند.^{۱۵۴}

به عنوان نمونه، طرز فکرها را نسبت به اصل مالکیت و قوانین گوناگون راجع به آن مقایسه کنید و در سیر تکاملی آن نیک بیندیشید. از آن زمان که «اگر بدھکار نمی‌توانست وام خویش را بپردازد، بستانکار حق داشت عضوی از اعضای او را قطع کند»^{۱۰۵}، و اگر کسی غذای روزش را نداشت، و از کسی که ذخیره و اندوخته‌های سرسام آور داشت، چیزی می‌ربود، مجرم شناخته می‌شد و محکوم بود، تا امروز و نظریاتی که درباره اصل مالکیت، و مسائل کارگری، و حقوقهای مختلف راجع به آن مطرح است. و اینها همه تلاش برای رسیدن به ساحل است.

روزگاری بود که بشر می‌خواست مذهب را فراموش کند. اصول اخلاقی را زیر پای بگذارد. بر آنچه به مذهب مربوط است خط بطلان بکشد. و گفته شد که مذهب نمی‌تواند پاسخگوی این همه پرسشها باشد. مشکلات زندگی را حل کند. سدها را بشکند. و سنگها را از سر راه انسان بردارد.

نزدیک به یک قرن چنین اندیشه‌ای در میان بود، و خرافات و تحمیلات توانفرسای بیشتر مذاهب از سویی، و گرایش به مادیت و کاهش وزنه‌های اخلاق و فضیلت از سویی دیگر، این عقیده را پدید آورد. و کوششها شد تا انسان خدرا را فراموش کند و حقوقی بر اساس و اصول همین زندگی و بدون

تکیه به ماورای طبیعت تدوین کند. گروهی برای ثبیت مقام و ارزش انسان، ایمان به بشر را جایگزین ایمان به خدا کردند. و گروهی دیگر اصل ایمان به خداوند و مذهب را زیان آور دانستند و ...

برخی این راه را رفتند و کوشیدند تا در آینده هم بروند، و سدّ خرافات را به اصطلاح بشکنند. اما دیری نپایید که نیاز خفته‌ای بیدار شد. دوران احساس و درک پیش آمد. بشر احساس تنها بی کرد. درمانده گشت. در ظلمات سرگردان شد. و به راه باز گشت. دید که اگر شکم را هم خوب سیر کند، و زندگی مادی را به حدّ اعلا تأمین نماید، روان و دل را با چه چیز می‌تواند آرام کند و از تنها بی درآورد. تکیه‌گاه نهایی و تسلی بخش کیست و چیست؟ و آیا مسیر مرگ و پس از مرگ چه خواهد بود؟ آرامش خاطر و اطمینان قلب (به تعبیر قرآن) از چه عقیده و اصلی پدید می‌آید؟ آیا باید آن را در درون همین زندگی جست، یا از ماورای این زندگی.

از این روی دوباره به راه بازگشت و به غفلت خود پی برد. و اگر برای زمانی پشت به ساحل کرده بود، دوباره مسیر را به سوی ساحل قرار داد. و اکنون می‌شتابد، تا به ساحل برسد. و این را احساس کرده است که باید در آغوش خدا و معنا بیارامد.

متفکران نگریستند که حقوق و قانون نیز بدون یک اصل و پایه و «پرنسیب» ثابت ماورای طبیعی، یعنی الهی، نمی‌تواند در جامعه ثبت و تحکیم گردد، به طوری که مورد بزرگداشت و احترام همگان باشد. باید اصول عدالت و حقوق و حسن مسئولیت و تکلیف ریشه دار باشد. باید آن را از درون پایه‌گذاری کرد. و این بدون ایمان به خدا ممکن نیست.

«بنتم» انگلیسی می‌گوید:

... اگر بتوان این چهار نوع حقوق یا قانون (حقوق طبیعی یا قانون طبیعت، حقوق اخلاقی یا قانون اخلاق، حقوق سیاسی یا قانون دولت، حقوق مذهبی یا قانون دین) را با یکدیگر ترکیب کرده و مبدل به یک «کد» واحد نمود، مسلمًا بشر به عالیترین نقطه کمال خواهد رسید ...^{۱۵۶}

«هندنیک» می‌گوید:

دین حافظ ارزشهاست. بدون خصمانت دینی، اخلاق فقط حسابگری است ...^{۱۵۷}

«داستایوسکی» بزرگترین داستان عالم را نوشت، «تا ثابت کند که چگونه انسان پس از ترک خداشناسی، اسیر سرپنجه دیو می‌گردد».^{۱۵۸}

«منتسکیو» می‌گوید:

قوانين بشری همواره راه حل خوب را در نظر دارد، اما قوانین آسمانی، بهترین راه حلها را پیدا می‌کنند.^{۱۵۹}.

و دیگر گفته‌ها ...

برای همین است که گفتند، نظام حقوقی اسلام، که متکی به اصول ثابت عقیده‌ای و درونی و ماورای طبیعی است، برای درمان دردهای اجتماعات و پدید آوردن حسن مسئولیت و تکلیف، پایدارتر و رسانتر است. پیرو همین بازگشت به راه است که می‌بینیم اکثریت قاطع دانشمندان و اندیشمندان جهان به مذهب می‌گرایند. اعترافنامه‌ها می‌نویسند. خدا را ثابت می‌کنند، از فیزیکدان و ریاضیدان تا فلک‌شناس و جامعه‌شناس و روانشناس. و شگفت‌آور است داستان این اعترافات و پی‌بردن به این اصل، پس از آن همه انحراف، و - البته - خستگی و بیتابی از گرایش‌های شدید مادی.

در بعضی از نوشته‌ها می‌بینیم که مذهب را منجی می‌دانند، مذهبی که از نوع مذاهب کنونی نباشد. گروهی که در باره اسلام و جامعیت آن مطالعه و غوررسی کرده‌اند، اسلام را پیشنهاد می‌کنند مانند: دکتر «لورا واکسیاواگلیری» و «گستاولوبون» و دکتر «لکلرک» و «جان دیون پورت» - در «محمد و قرآن» - و «توماس کارلایل» - در «زندگی محمد» (ص) «

(ترجمه‌الأبطال) و «لا دین کوبولد» - در کتاب «به سوی خدا» - و دکتر «ماردریل» و «بلر» خاورشناس معروف - و «ناپلئون بناپارت» - در کتاب «ناپلئون و اسلام» - و «کنت تولستوی» - در کتاب «حِکْمَةُ النَّبِيِّ مُحَمَّدٌ(ص)» و «سديو» - مورخ فرانسوی - و «ویل دورانت» و «شیبلی شمیل» و «ولز» و «برنارد شاو» - در کتاب «دخترک سیاه در جستجوی خدا»^{۱۶۰}

و اینهاست نزدیکی به ساحل، و رو به پایان نهادن شب دریا و توفان، و دمیدن فجر ساحل جاوید. زیرا آن کسی که ما مدعی هستیم، با اصول مذهب و با دعوتی الهی جهان را اصلاح می‌کند، با مذهبی است جز مذاهب کنونی جهان، حتی جز آنچه امروز، به نام اسلام، در جامعه‌های کنونی اسلامی، معرفی می‌شود. مذهب او، اسلام قرآن، اسلام واقعی محمد و علی است. کسانی که نسبت به مذاهب عناد می‌ورزند، و آن را برای انسان زیان آور می‌دانند، به علت پیرایه‌هایی است که پس از گذشت زمان بدانها بسته شده است، و گرنه آنان نیز، اصل مذهب (مذهب اصیل) را مفید می‌شمارند.

پس، این نیاز شدید به مذهب، که انسان در خود احساس می‌کند، از نزدیکی به ساحل است. و این احساس، به خاطر حس مطلق جویی و حالات متافزیکی است که در درون آدمی نهفته است، و جزء حقیقت و ذات او شده، به طوری که

«شوپنهاور» در تعریف انسان توجه به متأفزیک را گنجانیده است:

انسان حیوانی است خواستار وقوف به کنه

وجود و ماورای طبیعت.^{۱۶۱}

و امروزه، راههای متعددی ما را به این اصل راهنمایی می‌کند، که آینده بشریت، نه فقط نخواهد توانست مذهب را از شئون زندگانی فردی و اجتماعی خود حذف کند، بلکه این حدس را قویتر می‌سازد که مذهب به عنوان یک عامل اساسی در حیات انسانها مورد محاسبه قرار خواهد گرفت. بعضی از این راهها به قرار زیر است:

۱- گرایش جدی مغزهای بزرگ به یک عدد قضایای کلی‌تر. این قضایای کلی‌تر، هنگامی شکل قاطعانه به خود خواهد گرفت، که همه جنبه‌های جهان هستی را، به اضافه انسان با همه پدیده‌هایش، مطرح نماید. و هیچ کس نمی‌تواند در این تردید کند که مادامی که سؤال از علت و هدف کلی زندگی پاسخ قانع کننده‌ای دریافت نکند، قضایای کلی که اندیشه‌ها در راه به دست آوردن آنها در تلاش جدی هستند، شکل قاطعانه به خود نخواهد گرفت. و پاسخ سؤال مزبور را فقط مذهب می‌تواند بیان کند و بس.

۲- ورشکستگی صریح مکتبهایی که انسان را به طبیعت و خود انسان مشغول می‌دارد، و در نتیجه بن‌بستهای غیرقابل

نفوذی به بار می آورد.

۳- تنفس روزافزون بشریت از جنگ و خونریزی، و احساس لزوم تعديل در نیروی نیرومندان، برای زندگانیهای دسته جمعی جوامع. این مسئله، منهای مذهب، رؤیای شیرینی است که هیچ مکتبی قدرت تعبیرش را ندارد. از این رو می توان به طور اطمینان گفت که مذهب در آینده بشریت، مهمترین نقش زندگی را به عهده خواهد گرفت.

پس ناگزیر رهبر آینده و منجی بشریت باید از راه دین و ایمان و معنا، و در پرتو عشق و عقیده، انسان را نجات دهد. و ترقیات بشر در رشته های مختلف علوم هرچه بیشتر شود، چون عامل اصلی زندگی انسانی -که عشق و عقیده و معناست- در آنها نیست، نمی تواند نیازمندیهای انسان را برآورد و بشر را از نگرانیها و دلهره ها برهاند. پس ناگزیر منجی آینده بشریت، باید یک رهبر الهی باشد، که زندگی مادی را نیز، در پرتو معنا، غنی سازد.

... بنابراین باید حق به جانب حکیم و عارفی داد، که عشق را پایه و اساس نمود و کمال آدمی می داند.
یک متفکر اروپایی اساس اجتماعات بشری را برپایه امور نفسانی و نوع دوستی می نهاد، می گوید: «امور مادی و اقتصادی تنها نمی توانند سبب ایجاد جماعت های بزرگ انسانی گردد، بلکه اجتماع انسانی سبب لذتی

است که آدمی از زندگی با همنوع خود می‌برد.» و خلاصه، این متفکر عالی‌مقام، ایجاد جماعت را نتیجه لذتی می‌داند که از دوستی و مصاحبت همنوع حاصل می‌شود. و به نظر او «ایده آل بشریت» وقتی تحقق می‌یابد، که وجود انها همه افراد با یکدیگر مربوط، و در تأثیر و تأثر باشد.^{۱۶۲}

پس، اگر جهانی را فرض کنیم که در آن نیازمندیهای مادی بشر برآورده شده باشد، و انسان از نظر خوراک و پوشان و مسکن و ... آسوده و فارغ‌بال زیست کند، باز از تکاپو و جستجو دست برنمی‌دارد و خود را سعادتمد و خوشبخت واقعی نمی‌داند، زیرا خواسته‌هایی دارد که بدون آنها زندگی لذت بخش و آرام نیست. از این روگروهها یا افرادی را می‌نگریم که با داشتن زندگی بی‌نیاز و مرفه باز ناآرامند و در جستجوی امنیت روانی.

و روزی که انسان از نظر مادیات کاملاً آسوده باشد، کوشش او برای رسیدن به معنویات فزونی می‌یابد، زیرانیروها و اندیشه‌ها به یک هدف متوجه می‌شود. و در آن روزگار است که تلاش انسان برای رسیدن به زندگی معنوی و روحانی اوج می‌گیرد. و آنجاست که نیاز به راهبر و راهنمایی که این گونه خواسته‌ها را برآورد بیشتر می‌شود، چه آن راه خیلی باریکتر و ناهموارتر است و لغزش در آن فراوانتر، که باید راهبر و

راهنمايش، داناي چنین رموز و معارف باشد.

« جرج سوول » مى گويد :

گرچه پيشرفتهاي علمي و صنعتي نويده
مى دهنده در عرض سه چهار نسل ديگر، شايد حداکثر
درآمد، و يا حداقل کار برای مردم فراهم شود، باز
نمی توان تصور کرد که اغلب مردم بتوانند حداکثر
استفاده از تفريحات و کالاهای مصرفی را بنمایند. اما
این مسلم است وقتی که همه نيازمنديهای مادی بشر
مرتفع شد، آن وقت احتياجاتش تغيير شکل داده و
صورت غير مادی مى گيرد. بنابراین چنین به نظر
مى رسد که تغييرات حاصله در جهان، باعث گردد که
بشر، وقت، انرژي و کارداری خويش را، بيش از پيش،
صرف برآوردن نيازمنديهای غير مادی خود بكند ... ۱۶۳

آينده بشريت از نظر دانشمندان ديگر :

۱- « تروتسکی » :

انسان شناسنده (*homo sapiens*) که اکنون
دچار درماندگی است، با خويشن، به عنوان موضوع
اسلوبيهای بفرنج انتخاب موضوعی و پرورش
روانشناسي رفتار خواهد کرد. اين دورنمaha از کل تکامل
بشری سرچشمه مى گيرد. او به ياري تكنولوژي و محظوظ

یکنواختی کار و جانشین ساختن مذهب به وسیله علم،
تیرگی را از پهنه اندیشه و تولید خواهد زدود.

و از آن رو که طبیعت انسان در تاریکترین و
عمیقترین زاویه های ناخودآگاه به کمین نشسته است،
سرانجام تمام نیروهای معنوی و ابتکارات خلاقش را
بر آن متمرکز خواهد ساخت.

بشریت از این رو به خزیدن خاشعانه در برابر
قوای ماوراء الطبیعه و سایه های آن و سرمایه پایان
نخواهد داد، تا در برابر قوانین تیره ارت و انتخاب
طبیعی کور به سجده بیفتد.^{۱۶۴}

۲- «جان. ر. ایورث» :

در این امر شگنی نیست که در آینده مذهب
وجود خواهد داشت، اما مسئله اصلی و مهم این است
که آیا در آینده، بشر چه نوع مذهبی خواهد داشت. هر
طوری که امور مذهبی را تشریح کنید، و به هر شکلی که
مفهوم شما واقع شود، مذهب گذشته ای داشته و اکنون
نیز وجود دارد و بی شک آینده ای هم خواهد داشت.^{۱۶۵}

۳- «الفرد نورث وايتها» :

ممکن است حدس بزنم که آن مذهب بالاخره به
جوامع بشری پیروز می گردد که برای درک، نسیمی از
ابدیت را بگستراند، و تمام این موجودات را به عنوان
حقایقی گذران که نشانی از آن ابدیت دارند، قبول

نماید.^{۱۶۶}

۴- «نیم کف» و - «آگ بزن» :

اگر ایمانی به عظمت هستی، و وظایف عالی انسانی، و ایشار در راه تعالی زندگی اجتماعی را غایت قصوای دین بینگاریم، آنگاه می توانیم با جرأت اعلام داریم که در آینده، دین بسی درخشنان است. زیرا دین در این معنا هدفی است گرامی و پایدار و انسانی، که باید با همه وسائل ممکن به سوی آن شتافت.^{۱۶۷}

۵- «اولیور وندل هولمز» :

هر قدر معلومات بشری زیادتر می شود، شکاف بین علم و مذهب تنگتر می گردد، و فهم درست عدم امکان ایمان به خدا را بیشتر می کند.^{۱۶۸}

۶- «آرتور کستلر» :

فرضیه و امید من ظهور خلق الساعه ایمان نوین است، که روح تشنۀ آدمی را سیراب می کند، بدون اینکه مغز او را به دو منطقه تقسیم نماید. و رابطه ای که به وسیله آن از وجود انش تغذیه می کند مرتب و منظم کند... این ایمان، بدون اینکه مخالف تعقل باشد، تعقل و تفکر را به خود محدود خواهد کرد. «آیا انتظار و امید به مذهبی که مبانی آن ابدی بوده و در عین حال کهنه و قدیمی هم نباشد، و رهبر قوای اخلاقی ما بوده

و طرز تفکر را به ما بیاموزد، و تماس ما را با قوای مافوق الطبیعه برقرار کنند، و ضمناً از تعقل ما نیز جلوگیری ننماید، امید و توقع بیموردی است؟^{۱۶۹}

۷- «هندریک» و «وان لون» :

مقصود از تمام بیانات این است که دنیا احتیاج شدید به اشخاصی دارد که بتوانند سکان و زمام اختیارکشی تمدن را در دست بگیرند. این اشخاص باید با جرأت و با ایمان باشند. و بدانند که نوع بشر تازه در ابتدای مسافرت خویش است. و برای رساندن کشتی به بندر مراد، باید به سبک و شیوه جدید کشتیرانی آشنایی حاصل نماید. این اشخاص مذکور باید در مدرسه زمانه شاگردی نمایند، و به زور راه خود را هموار ساخته، خود را به جلو کشته که محل حکم‌فرمایی ناخدا یان است برسانند. احتمال هم می‌رود که ملاحین و زیردستان بیخرد و ناراضی از اطاعت اوامر آنها سرپیچیده آنها را به قتل برسانند، ولی عاقبت روزی می‌رسد که ناخدا یان بزرگی کشتی را به مقصد می‌رساند، و در تاریخ نوع بشر، به نام «قهرمان بزرگ بنی نوع انسان» مشهور خواهد گردید.^{۱۷۰}

آری :

عاقبت روزی می‌رسد که ناخدا یان بزرگی، کشتی را به مقصد می‌رساند. و در تاریخ نوع بشر، به نام «قهرمان بزرگ

به سوی ساحل / ۱۵۷

بنی نوع انسان » مشهور خواهد گردید ...

پی نویسها

سرآغاز

۱. تا آنجا که تاریخ است - یعنی بخشایی است که به گزارش حال توده‌ها ویژگی یافته است و بسیار بسیار اندک است - نه صفحاتی که صرف ستایشگری گروهی ستم پیشه شده است و تجملات آنان، که - به گفته «امین الریحانی» - حتی سزاوار اینکه یک سطر از تاریخ دریاره‌شان نوشته شود، نبوده‌اند. «صوت العدالة الانسانیه» ۴۰/۲.
۲. «تاریخ فلسفه سیاسی»، ج ۱/۱۲۴.
۳. «تاریخ فلسفه سیاسی»، ج ۳/۱۲۴۶.
۴. «اقتصاد کشاورزی - زمین» / ۲۶۶.
۵. «اقتصاد کشاورزی - زمین» / ۲۶۶.
۶. «شناخت اجتماع» / ۵۱ به بعد.
۷. در این باره به «تاریخ فلسفه سیاسی»، ج ۳ و کتابهای دیگر مراجعه کنید.

۸. «امیدهای نو» / ۱۱۵.
۹. «امیدهای نو» / ۱۳۶.
۱۰. «امیدهای نو» / ۲۱۰.
۱۱. «امیدهای نو» / ۳۰۶.
۱۲. «لذات فلسفه» / ۳۸۹.
۱۳. «پیشوايان فكر» / ۱۱۳.

۱۴. در آخرین بخش کتاب، این بحث را مشروختر خواهید خواند.

۱۵. نگاه کنید به: «سحر حکومت و افسانه دولت»، ج ۱/۱۷، «حکومت واحد جهانی»، «امیدهای نو» و «تاریخ فلسفه سیاسی»، ج ۳.
در این کتاب - از جمله - این طور آمده است:

«برای نیل به این هدف، که وحدت عالم است، تاکنون
به سه طریق و از طرف سه طبقه، مجاهده به عمل آمده
است:

۱- از طریق متفاژیکی و نفوذ در ارواح و قلوب مردم،
یعنی از طریق مذهب، به وسیله پیغمیران. و به طوری
که تاریخ مذاهب نشان می‌دهد، هدف کلیه مذاهب
بزرگ، آن بوده است که همه ملل عالم را تابع مذهب
واحد قرار داده، از این راه، وحدت ملل عالم را ایجاد
نمایند.

۲- از طریق فیزیکی، به وسیله شمشیر و زور، و این
شیوه کشورگشایان و جهانگیران بوده است.

۳- از طریق ایدئولوژیکی یا نشر فکر و عقیده. البته
گاهی طرفداران هر یک از سه طریق، به طریق دیگر هم،

متوسل می شدند ... »

۱۶. «سحر حکومت و افسانه دولت»، ج ۲/ ۱۸۸.

۱۷. «درک تاریخ»/ ۱۵ به بعد :

... مارکس «انقلاب کمونیستی» را در مقابل «رجعت ثانی» و «دیکتاتوری طبقه کارگر» را به عوض «حکومت مقدسین»، و اصطلاح «دنیای مشترک المنافع سوسیالیست» را به جای هزار سالی که دنیا پس از رجعت ثانی، با عدل و داد اداره خواهد شد، ذکر کرده است ...

۱۸. «قرآن کریم»، سوره نور (۲۴)، آیه ۵۵:

«... يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا ...»

۱۹. «قرآن کریم»، سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۴:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الرَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الدُّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبَادِي الصَّالِحُونَ».

۲۰. «بیان الفرقان»، ج ۱۰/ ۵.

۲۱. در نظر روسو، تشکیل جامعه بین‌المللی، هدف غایی زندگی بشر خواهد بود، نه آغاز خدمات اجتماعی. - «تاریخ فلسفه سیاسی»، ج ۱۰/ ۵.

۲۲. که از این نمونه کمال است بستگی به گروه و زندگی در جامعه، چون:

«... روان در تن، و تن در روان، و تن و روان در جامعه، و / جامعه در تن و روان فرو رفته است، و همه به من پیوسته‌اند. زیرا آنچه انسانی است، روانی و اجتماعی نیز

هست، و روان، بی‌تن و جامعه متصوّر نیست.

- «روانشناسی اجتماعی»

نیز - به تعبیر هایدگر - همراه بودن،
«به عقیده هایدگر، شروط وجودی عمدۀ انسان همراه
بودن است. دنیای ما نوعی دنیای با دیگران است.

- همان کتاب / ۳۰

و این همان گفتۀ مشهور فلسفه قدیم است: «الإنسانُ
مَدَنِيٌّ بِالطَّبْعِ»

۲۳. و این بدان علت است که فرد شاگرد دبستان جامعه است و درون
جامعه تربیت می‌شود. اگر جامعه فاسد باشد افراد هم فاسد
می‌شوند. و آنان که در محیط‌های فاسد، صالح بار آمدند کسانی
بوده‌اند که توانسته‌اند بر خلاف مسیر، حرکت کنند، و از شرایط و
مقررات جامعه وارهند. اینان پدیدآورندگان جامعه‌اند نه بارآورده‌گان
آن. و اسلام هم که به «اصلاحات اجتماعی» اهمیّت فراوان می‌دهد،
برای همین است که در جامعه فاسد، تربیت افراد صالح بسی دشوار
است، زیرا باید این روح را در افراد پدید آورد که بتوانند در درون
جامعه، جدا از جامعه، زندگی کنند: «كُنْ فِي النَّاسِ وَ لَا تَكُنْ مَعْنَمٌ».

۲۴. «شناخت روش‌های علوم یا فلسفه علمی»، چاپ ششم / ۹.

۲۵. نه لاینحلّ واقعی، زیرا که طبیعت غنی است، بلکه لاینحلّ
دستوری، زیرا آنان که می‌خواهند از دسترنج و ثروت دیگران به
زندگی مرفه‌ی برسند، نمی‌خواهند به وضع همان دیگران رسیدگی
کنند. و نظامهای استعماری همین است.

۲۶. «انسان گرسنه»، «جامعه متمول» و «مسائل کشورهای آسیایی و افریقایی».
۲۷. «انسان موجود ناشناخته»/۳۱.
۲۸. «کتاب هفته»، شماره ۱۰/۲۲.

مدينه فاضله اسلامي

۲۹. يعني: «به خداوند کعبه سوگند کامیاب شدم». سخنی است که امام علی - در سپیده دمان روز ۱۹ ماه رمضان سال ۴۰ هجری، هنگامی که در «محراب مسجد کوفه» سر از سجده برداشت، و شمشیری سنگین و زهرالود بر فرقش کوفته شد - بر زبان راند.
۳۰. «نقش و عاظ در اسلام»/۱۹۸.
۳۱. «روح القوانین» / ۳۴۹.

نویدها

۳۲. «اكمال الدين» / ۱۶۳ : «قال رسو الله (ص) :

«وَالَّذِي بَعَثْنَا بِالْحَقِّ بَشِيرًا، لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ، حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلِدَى الْمَهْدِيِّ. فَيَنْزُلُ رُوحُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنْبَيْتُهُ مَرِيمَ فَيُصَلِّي خَلْفَهُ، وَتَشْرُقُ الْأَرْضُ بِنُورِ رَيْهَا، وَيَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبِ. »

۳۳. «بحار الانوار»، ج ۵۲ / ۳۳۶ :

«إِذَا قَامَ قَائِمُنَا، وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ، فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ، وَأَكْمَلَ بِهِ أَخْلَاقَهُمْ - أَحْلَامَهُمْ. »

: ٣٥٢ / ٥٢ « بِحَارُ الْأَنوار »، ج

« ... وَ تُؤْتُونَ الْحِكْمَةَ فِي زَمَانِهِ، حَتَّى أَنَّ الْمَرْأَةَ لَتَقْضِي
فِي بَيْتِهَا بِكِتَابِ اللَّهِ - تَعَالَى - وَ سُنْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ(ص) ». »

٣٥. « اكْمَالُ الدِّين » : ١٩٠ / ٧

« الْقَائِمُ مِنْا مَنْصُورٌ بِالرُّغْبِ، مُؤَيَّدٌ بِالنَّصْرِ، تُطْوَى لَهُ
الْأَرْضُ وَ تَظَهَّرُ لَهُ الْكُنُوزُ، وَ يَلْبَعُ سُلْطَانَهُ، الْمَشْرِقُ وَ
الْمَغْرِبُ. وَ يُظْهِرُ اللَّهُ، عَزَّ وَ جَلَّ، بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ
لَوْكَرِهِ الْمُشْرِكُونَ. فَلَا يَسْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا عُمْرَ -
إِلَى أَنْ قَالَ : - وَ ذَلِكَ بَعْدَ عَيْنَةَ طَوِيلَةٍ، لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ
يُطِيعُهُ وَ يُؤْمِنُ بِهِ ». »

٣٦. « الْاِخْتِصَاصُ » / ٢٤

« قِيلَ لِأَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ (ع) : إِنَّ أَصْحَابَنَا بِالْكُوفَةِ
جَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ، فَلَوْ أَمْرَتُهُمْ لَأَطَاعُوكَ وَ اتَّبَعُوكَ. فَقَالَ:
يَجِدُونَهُمْ إِلَى كَيْسِ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ مِنْهُ حَاجَتَهُ؟ فَقَالَ:
لَا. قَالَ : فَهُمْ بِدِمَائِهِمْ أَبْخَلُ. ثُمَّ قَالَ : إِنَّ النَّاسَ فِي هُدَنَةٍ،
نُنَاكِحُهُمْ وَ نُوَارِثُهُمْ وَ نُقِيمُ عَلَيْهِمُ الْحُدُودَ وَ نُؤَدِّي
أَمَانَاتِهِمْ، حَتَّى إِذَا قَامَ الْقَائِمُ جَاءَتِ الْمُزَامِلَةُ وَ يَأْتِي
الرَّجُلُ إِلَى كَيْسِ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ، لَا يَمْنَعُهُ ». »

٣٧. « وَسَائِلُ الشِّعْيَه »، ج ٢ - كِتَابُ الْعِشْرَةِ :

« إِسْحَاقُ بْنُ عُمَارٍ، قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَذَكَرَ
مُؤَاسَةَ الرَّجُلِ لِإِخْرَانِهِ، وَ مَا يَحْبُّ لَهُ عَلَيْهِمْ. فَدَخَلَنِي
مِنْ ذَلِكَ أَمْرٌ عَظِيمٌ. فَقَالَ : إِنَّمَا ذَلِكَ إِذَا قَامَ قَائِمُنَا،
وَ حَبَّ عَلَيْهِمْ أَنْ يُجَهَّرُوا إِخْرَانَهُمْ وَ يُقْوَوْهُمْ ». »

٣٨. «وسائل الشيعه» - أبواب التجاره :

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْخَبَرِ الَّذِي رُوِيَ أَنَّ رِيحَ
الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ رِيَاً مَا هُوَ؟ فَقَالَ : ذَلِكَ إِذَا ظَهَرَ
الْحَقُّ وَ قَامَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَأَمَّا الْيَوْمُ فَلَا بَأْسَ بِأَنْ
تَبِعَ مِنَ الْأَخِ وَ تَرْبَحَ عَلَيْهِ.»

٣٩. «الزام الناصب» / ١٦٣ :

«يَكُونُ فِي أُمَّتِيَ الْمَهْدِيَ، تَسْنَعُمُ أُمَّتِي فِي زَمَانِهِ تَعْصِمَ الْأَمْمَ
يَسْنَعُمُ مِثْلَهُ قَطًّا ... تُرْسِلُ السَّمَاءُ مَدْرَارًا وَ لَا تَدْخُرُ
الْأَرْضُ شَيْئًا مِنْ نَبَاتٍ.»

٤٠. «بحار الانوار»، ج ١٥ / ١٠٤ :

«لَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا لَأَنْزَلَتِ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَ لَا خَرَجَتِ
الْأَرْضُ نَبَاتَهَا وَ لَذَهَبَتِ الشَّحْنَاءُ مِنْ قُلُوبِ الْعِبَادِ
وَ اضْطَلَّتِ الْبَهَائِمُ حَتَّى تَمْشِي الْمَرْأَةُ بَيْنَ الْعَرَاقِ إِلَى
الشَّامِ لَا تَصْنَعُ قَدَمِيهَا إِلَّا عَلَى النَّبَاتِ وَ عَلَى رَأْسِهَا
زَيَّتْهَا لَا يَهِيجُهَا سَبْعُ وَ يَخَافُهُ.»

٤١. «بحار الانوار»، ج ٥٢ / ٣٠٩ :

«إِذَا قَامَ قَائِمُنَا اضْمَحَّلَتِ الْقَطَائِعُ، فَلَا قَطَائِعَ ...»

٤٢. «بحار الانوار»، ج ٥١ / ٨١، نيز «مُسند احمد حنبل» به نقل
«مُنتَخَبُ الأثر» / ١٤٧ : «أبى سعيد الخدري : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) :
«أَبْشِرُوكُمْ بِالْمَهْدِيِّ، يُبَعَّثُ فِي أُمَّتِي عَلَى اخْتِلَافِ مِنَ
النَّاسِ ... وَ يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَ سَاكِنُ الْأَرْضِ،
يُفَقَّسُ الْمَالُ صَحَاحًا : فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ : وَ مَا صَحَاحًا ؟
قَالَ : السَّوَيَّةُ بَيْنَ النَّاسِ.»

٤٣. «بحار الانوار»، ج ٥٢ / ٣٩٥ :

«وَيُسَوِّي بَيْنَ النَّاسِ حَتَّى لَا تَرَى مُحْتاجًا إِلَى الرَّزْكَوَةِ...»

٤٤. «بحار الانوار»، ج ٥١ / ٨٨ :

«ثُوَّتِي الْأَرْضُ أَكُلُّهَا، وَلَا تَذَخِّرُ مِنْهُمْ شَيْئاً، وَالْمَالُ
يَوْمَئِذٍ كُدُوسٌ، يَقُولُ الرَّجُلُ فَيَقُولُ : يَا مَهْدِيَ أَعْطِنِي.
فَيَقُولُ : خَذْ.»

٤٥. «بحار الانوار»، ج ٥١ / ١٤٦ :

«تَوَاصَلُوا وَتَبَارُوا وَتَرَاحَمُوا، فَوَالذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَّ
النَّسَمَةَ، لِيَأْتِيَنَّ عَلَيْكُمْ وَقْتٌ، لَا يَجِدُ أَحَدُكُمْ لِدِينَارٍ وَ
دِرْهَمٍ مَوْضِعاً، يَعْنِي لَا يَجِدُ ... لِاستِغْنَاءِ النَّاسِ جَمِيعاً
يُفَضِّلُ اللَّهُ ...»

٤٦. «بحار الانوار»، ج ٥١ / ٢٩ :

«وَتُجْمَعُ إِلَيْهِ أَمْوَالُ الدُّنْيَا كُلُّهَا، مَا فِي بَطْنِ الْأَرْضِ وَ
ظَهَرِهَا، فَيَقُولُ لِلنَّاسِ : تَعَالَوْا إِلَى مَا قَطَعْتُمْ فِيهِ الْأَرْحَامَ،
وَسَفَكْتُمْ فِيهِ الدَّمَاءَ، وَرَكِبْتُمْ فِيهِ مَحَارِمَ اللَّهِ. فَيُعْطِي
شَيْئاً لَمْ يُعْطِ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ.»

٤٧. «بحار الانوار»، ج ٥٢ / ٣٣٣ :

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ، دَخَلَ الْكُوفَةَ وَأَمْرَ بِهَدْمِ الْمَسَاجِدِ
الْأَرْبَعَةِ حَتَّى يَبْلُغَ أَسَاسَهَا، وَيُصَيِّرُهَا عَرِيشاً كَعَرِيشِ
مُوسَى، وَيَكُونُ الْمَسَاجِدُ كُلُّهَا جَمَاءٌ لَا شَرْفَ لَهَا، كَمَا
كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) ...».

برای توضیح بیشتر به نوشتۀ دیگر مؤلف : «عصر زندگی - پژوهشی
در انقلاب جهانی امام مهدی (ع) »، که در همین زمینه نگارش یافته

است، مراجعه شود.

۴۸. «بحارالانوار»، ج ۵۲ / ۳۲۵:

«... وَمَانعُ الزَّكَاةِ يَضْرِبُ رَقْبَتَهُ».

۴۹. به «انسان گرسنه»، «مسائل کشورهای آسیایی و آفریقایی» و «اقتصاد جهان» مراجعه شود.

۵۰. «اقتصاد سیاسی» / ۹ به بعد.

۵۱. برای دگرگون ساختن هنر اجتماعی نخست باید اصول تربیتی آن جامعه را دگرگون ساخت. قدرت تربیت آن اندازه است که لذین می‌گوید: «مردم را می‌توان طوری تربیت کرد که از دولت بسی نیاز باشند.»

۵۲. «تاریخ مالکیت» - چه می‌دانم؟ / ۱۰۸ به بعد.

حماسه انتظار

۵۳. «وسائل الشیعة»، ج ۶ / ۳۸۳:

۵۴. «بحارالانوار»، ج ۵۲ / ۳۶۴:

«إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ، إِسْتَقْبَلَ مِنْ جَهَلَةِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِنْ جُهَالِ الْجَاهِلِيَّةِ».

۵۵. «شرح تجرييد» - قوشچی / ۳۶۷.

۵۶. «بحارالانوار»، ج ۵۳ / ۱۷۷.

۵۷. ترجمة «سفرنامه ابن بطوطه»، چاپ پنجم، ج ۱ / ۲۷۲.

۵۸. «بحارالانوار» ج ۶۴ (چاپ بیروت: ۱۵۹) / ۶۱.

۵۹. «بحارالانوار»، ج ۵۲ / ۳۷۲.

۶۰. «نون والقلم» / ۱۴۰.

۶۴. «المَهْدِي» - ترجمة / ۲۶۹ به بعد.

۶۵. «مُنتَخَبُ الاثر» / ۵۱۶

۶۶. «مُنتَخَبُ الاثر» / ۵۱۶

«مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، فَمَوْتُهُ مِيتَةُ الْجَاهْلِيَّةِ. وَلَا يُعْذَرُ النَّاسُ حَتَّى يَعْرُفُوا إِمَامَهُمْ. وَمَنْ مَاتَ، وَهُوَ عَارِفٌ لِلإِمَامَةِ، لَا يَضُرُّهُ تَقْدُمُ هَذَا الْأَمْرِ أَوْ تَأْخُرُهُ ...»

۶۷. «بحارالانوار»، ج ۱۴۹ / ۵۲

«فِي قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَ - يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمْنَثَ مِنْ قَبْلِ، أَوْ كَسَبَتِ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا، يَعْنِي خَرْوَجَ الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ مِنَّا». آيَةٌ

مذكور در حدیث: سوره ۶ (انعام)، ۱۵۸

۶۸. «قرآن کریم». سوره ۲۱ (انبیاء)، آیه ۱۰۵

۶۹. «خورشید مغرب» / ۳۳۲، (چاپ نهم).

۷۰. «بحارالانوار»، ج ۱۴۲ / ۵۲

۷۱. «بحارالانوار»، ج ۱۳۰ / ۵۲

«قال (الحسن بن الجهم) : سئلتُ أبا الحسن (ع) عن شئ من الفرج. فقال: "أولئك تعلم أن انتظار الفرج من الفرج"؟^۹ قلت: لا أدرى إلا أن تعلمني فقال: "نعم انتظار الفرج من الفرج".

۷۲. «بحارالانوار»، ج ۱۲۶ / ۵۲

«مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ، وَهُوَ مُنْتَظَرٌ لِهَذَا الْأَمْرِ. كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ، - قَالَ: ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً، ثُمَّ قَالَ: بَلْ كَمَنْ قَارَعَ مَعَهُ بِسَيْفِهِ. - ثُمَّ قَالَ -: لَا وَاللَّهِ، إِلَّا كَمَنْ

اشتُّهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ.

٧٠. «بحار الانوار»، ج ٢/٥٢، نيز «إكمال الدين» / ٣٦٢ :

«عمَّار السَّاباطي : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) : الْعِبَادَةُ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمُ الْمُسْتَرِ، فِي السَّرِّ، فِي دُولَةِ الْبَاطِلِ، أَفْضَلُ، أَمِ الْعِبَادَةُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ وَ دَوْلَتِهِ، مَعَ الْإِمَامِ الظَّاهِرِ مِنْكُمْ؟ فَقَالَ (ع) : يَا عُمَّارَ إِلَصَادَقَةُ، فِي السَّرِّ، وَاللَّهُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّادَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ. وَ كَذَلِكَ عِبَادَتُكُمْ فِي السَّرِّ ... أَفْضَلُ لِخَوْفِكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ.»

٧١. «إكمال الدين» / ٣٢٦ :

«الْمُنْتَظَرُ لِأَمْرِنَا، كَالْمُتَشَحَّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.»

٧٢. «نهج البلاغه» - فيض / ٨٦ :

«يَا أَشْبَاءَ الرِّجَالِ وَلِأَرْجَالِ ...»

٧٣. «منتخب الأثر» / ٢٤٤ :

«... إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِيمَانِهِ، وَ الْمُنْتَظَرِينَ بِلَظْهُورِهِ، أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ، فَصَارَتِ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمُشَاهَدَةِ، وَ جَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِّ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - بِالسَّيْفِ. أُولَئِكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًا، وَ شَيَعْتُنَا صِدَقًا، وَ الدُّعَاءُ إِلَى اللَّهِ سِرًا وَ جَهْرًا.»

٧٤. «بحار الانوار»، ج ٢/٥٢ :

«قَالَتْ (ابنَةُ رُشِيدِ الْهَجَرِيِّ) : قُلْتُ لِأَبِي : مَا أَشَدَّ اجْتِهَادَكَ؟ فَقَالَ : يَا بُنْيَةَ! سَيَجْعَلُ قَوْمٌ بِصَائِرِهِمْ فِي

دینهم أَفْضَلُ مِنْ إِجْتِهَادٍ أَوْ لِيَهُمْ. »

٧٥. «بحارالانوار»، ج ٥٢ / ١٤٢ :

« قال (أبو بصير) : قلت لأبي عبدالله (ع) : جعلت فدك متى الفرج ؟ فقال : يا أبا بصير ؟ أنت ممن ثرید الذئبا ، من عرف هذا الأمر فقد فرج عنہ بانتظاره . »

٧٦. «بحارالانوار»، ج ٥٢ / ٣٥٤ :

« ما تَسْتَعِذُونَ بِخُروجِ الْقَائِمِ ! فَوَاللَّهِ مَا لِبَاسَهُ إِلَّا
الْغَلِيلُ وَلَا طَعَامُهُ إِلَّا الجَحْشُ . وَ مَا هُوَ إِلَّا السَّيفُ
وَ الْمَوْتُ تَحْتَ ظِلِّ السَّيفِ . »

٧٧. «بحارالانوار»، ج ٥٢ / ٣٥٩ :

« قال (المفضل) : كنـت عندـ أبـي عبدـ اللهـ (عـ) بالـطـوافـ،
فـنـظـرـ إـلـىـ وـقـالـ لـيـ يـاـ مـفـضـلـ اـمـالـيـ أـرـاكـ مـهـمـؤـمـاـ مـتـغـيرـ
الـلـوـنـ ؟ـ قـالـ فـقـلـتـ لـهـ:ـ جـعـلـتـ فـدـاكـ!ـ نـظـرـيـ إـلـىـ بـنـيـ العـبـاسـ
وـ مـاـ فـيـ أـيـدـيـهـ مـنـ هـذـاـ الـمـلـكـ وـ الـسـلـطـانـ وـ الـجـبـرـوتـ،
فـلـوـ كـانـ ذـلـكـ لـكـمـ لـكـنـافـيـهـ مـعـكـمـ.ـ فـقـالـ:ـ يـاـ مـفـضـلـ
أـمـالـوـكـانـ ذـلـكـ لـمـ يـكـنـ إـلـاـ سـيـاسـةـ الـلـيـلـ وـ سـيـاحـةـ النـهـارـ،
أـكـلـ الـجـشـبـ وـ لـبـسـ الـخـشـنـ،ـ شـبـهـ أـمـيرـ الـمـؤـمـنـينـ (عـ)،ـ
وـ إـلـاـ فـالـثـارـ.ـ »

٧٨. «قرآن كريم»، سورة الليل (٩٢)، آية ١.

٧٩. «قرآن كريم»، سورة الليل (٩٢)، آية ٢.

٨٠. «بحارالانوار»، ج ٥١ / ٤٩ :

٨١. «قرآن كريم»، سورة بقره (٢)، آية ٦٣.

٨٢. «قرآن كريم»، سورة بقره (٢)، آية ٩٣.

۸۳. «قرآن کریم»، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۱.
۸۴. «تفسیر عیاشی»، ج ۱ / ۴۵؛ «تفسیر مجتمع البیان»، ج ۱ / ۱۲۸.

یائس و امید

۸۵. «راز کامیابی مردان بزرگ» / ۵۳.
۸۶. «راز کامیابی مردان بزرگ» / ۶.
۸۷. «دُرُوش فِي الْكِتْمَانِ مِنَ الرَّسُولِ الْقَائِدِ» / ۲۸ و ۳۰.
۸۸. «رشد شخصیت» - چاپ ششم / ۵.
۸۹. «قرآن کریم» سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۷:
- «... وَ لَا تَيَأسُوا مِن رَوْحِ اللَّهِ، إِنَّهُ لَا يَيَأسُ مِن رَوْحِ اللَّهِ
إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» یعنی: «از فرج و کارگشادن و
آسایش رسانیدن خدا نومید مبایشد که تنها کافران از
راحت فرستادن خدا نومید می‌شوند». - «کشف الأسرار»،

ج / ۱۲۰

۹۰. «المَجَالِسُ الْفَاتِحَةُ» / ۴۲: سخن مارین آلمانی. و «نقش و عاظ در
اسلام» / ۲۶۸

۹۱. «راز کامیابی مردان بزرگ» / ۴۷.

۹۲. «ثَحْفُ الْعُقُولِ»، چاپ کتابفروشی اسلامیه (۱۳۸۴ش) / ۴۳۶.

۹۳. «قرارداد اجتماعی» / ۱۴۶.

۹۴. «جنگ شکر در کوبا» / ۴۹.

۹۵. «الْعِرْوَةُ الْوُثْقَى» - کتاب الزکاۃ، مسائل متفرقه (خاتمه)، مسئله ۲۱: /
- «... إِذَا كَانَ مُمْتَنِعًا مِن الزَّكَاةِ، لَا يَجُوزُ لِلْفَقِيرِ، الْمُقاَصَةُ
مِن مَالِهِ، إِلَّا بِإِذْنِ الْحَاكِمِ الشَّرِيعَةِ فِي كُلِّ مَوْرِدٍ».

۹۶. «الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى» - کتاب الزکاۃ، مسائل متفرقه (خاتمه)، مسئله ۲۳: «يَجُوزُ صَرْفُ الزَّكَاۃِ مِنْ سَهْمِ سَبِيلِ اللَّهِ فِي كُلِّ قُربَةٍ حَتَّىٰ إِعْطاؤُهَا لِلظَّالِمِ، لِتَخلِیصِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ شَرِّهِ، إِذَا لَمْ يُمْكِنْ دَفْعُ شَرِّهِ إِلَّا بِهَا». ۹۷. «تاریخ اندیشه‌های تربیتی» / ۲۰۲. ۹۸. «تاریخ اندیشه‌های تربیتی» / ۲۰۵ - ۲۰۸. ۹۹. «تاریخ الفلسفه‌ی عربیه»، ج ۱ / ۱۵۴. ۱۰۰. «نمایشنامه ننه دلاور» / ۱۶۸. ۱۰۱. «جبر و اختیار» - علامه جعفری تبریزی / ۲۵۰ - ۲۵۱؛ نقل از کتاب «الصراط المستقیم». ۱۰۲. «قرآن کریم»، سوره نجم (۵۳)، آیه ۳۸ و ۳۹: «وَأَنَّ لَيْسَ لِلإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى. وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ». ۱۰۳. «قرآن کریم»، سوره رعد (۱۳)، آیه ۳۹. ترجمه آیه مذکور از کشف الأسرار مبیدی (ج ۵ / ۲۱۰): «می‌سترد اللہ تعالیٰ آنچه خواهد، و بر جای می‌دارد و می‌نهد [آنچه می‌خواهد] و مهر همه نسختها آن است که به نزدیک اوست.» ۱۰۴. «قرآن کریم»، سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۹ - «ابوالفتح» - چاپ اول، تهران، ج ۴ / ۲۴۲. ۱۰۵. «قرآن کریم» سوره روم (۳۰)، آیه ۴۷. ۱۰۶. «قرآن کریم»، سوره رعد (۱۳)، آیه ۱۱. ۱۰۷. «قرآن کریم»، سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹. ۱۰۸. «سفينة البحار»، ج ۲ / ۶۸۲ - ۶۸۳.

« قال المحقق الطوسي : المراد بالتوكل أن يكمل العبد جميع ما يصدر عنه و يريد عليه ، إلى الله تعالى ، لعلمه ، فإنه أقوى وأقدر ، ويصنع ما قدر عليه على وجهه أحسن و أكمل . ثم يرضى بما فعل ، وهو مع ذلك يسعى و يجتهد فيما وكله إليه ، و يعده نفسه وقدرته و عمله و إراداته من الأسباب والشروط المخصوصة لتعلق قدرته - تعالى - و إرادته ، بما صنعته بالنسبة إليه ... ومن ذلك يظهر معنى لا جبر ولا تفويض ، بل أمر بين أمرين » .

١٠٩. «سفينة البحار»، ج ٢ / ٦٨٣ :

« قال العلامة المجلسي : ثم إن التوكل ليس معناه ترك السعي في الأمور الضرورية و عدم الحذر عن الأمور المحذورة بالكلية ، بل لأبد من التوسل والأسباب ، على ما ورد في الشريعة ، من غير حرص و مبالغة فيه . ومع ذلك لا يعتمد على سعيه وما يحصله من الأسباب ، بل يعتمد على مسبب الأسباب »

١١٠. «جبر و اختيار» / ٢٦٨

١١١. «قرآن كريم» ، سورة ٢ (بقرة) ، آية ٢٧٣ ، «كشف الأسرار» ، ج ١
٧٣٩ - ٧٤٠ .

١١٢. «الغدير» - چاپ بيروت ، ج ٨ / ٢٩٢ به بعد .

١١٣. «وسائل الشيعه» - أبواب التجارة :

« اللهم بارك لنا في الخبز ، ولا تفرق بيننا وبينه ، ولو لا الخبز ما صلينا ولا صمنا ولا أدينا فرائض ريننا .»

١١٤. «نهج البلاغه» - فيض الاسلام / ١٢٢٨ و «سفينة البحار» ، ج ٢ / ٣٨٥ :

« يَا بُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ، فَاسْتَعِدْ بِاللَّهِ مِنْهُ، فَإِنَّ
الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلَّذِينَ، مَذْهَشَةٌ لِلْعُقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ. »

۱۱۵. «نهج البلاغه» / ۱۱۵۶ و «سفينة البحار»، ج ۲ / ۳۷۹:

«الْفَقْرُ، الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ. »

۱۱۶. «سفينة البحار»، ج ۲ / ۳۷۸:

«كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونُ كُفْرًا. »

۱۱۷. برای توضیح بیشتر، در این باره، «انسان گرسنه» دیده شود.

۱۱۸. «قرآن کریم»، سورة حج (۲۲)، آیه ۶۵:

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ ... »

۱۱۹. «قرآن کریم»، سورة لقمان (۳۱)، آیه ۲۰:

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي
الْأَرْضِ، وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَةً، ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً ... »

۱۲۰. «قرآن کریم» سورة حجر (۱۵)، آیه ۱۹:

«وَالْأَرْضَ مَدَّنَا هَاوَ أَقْيَنَا فِيهَا رَوَاسِيَ، وَأَنْبَثْنَا فِيهَا مِنْ
كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ. »

۱۲۱. «قرآن کریم»، سورة حجر (۱۵)، آیه ۲۰:

«وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ، وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرًا زِيقِنْ. »

۱۲۲. «قرآن کریم»، سورة مُلک (۶۷)، آیه ۱۵:

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلِولًا، فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا،
وَكُلُّوا مِنْ رِزْقِهِ، وَإِلَيْهِ التَّشْوُرُ. »

۱۲۳. «نهج البلاغه» فيض الاسلام / ۱۲۳۲) (واز چاپهای اخیر: ۱۲۴۲)

۱۲۴. «وسائل الشیعه» - کتاب الزکاة، باب «الحقوق فی المال یسوی

الزکاة»:

« وَإِنَّ النَّاسَ مَا افْتَرُوا وَلَا احْتَاجُوا وَلَا جَاءُوا وَلَا عَرُوا، إِلَّا بِذُنُوبِ الْأَغْنِيَاءِ. وَحَقِيقٌ عَلَى اللَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَنْ يَمْنَعَ رَحْمَتَهُ مَنْ مَنَعَ حَقَّ اللَّهِ فِي مَا لِهِ ... »

۱۲۵. به این جهت در کتب حقوقی ما آمده است :

«الأصل في الإنسان الحرية». رواياتی نیز به این مضمون داریم : «خَلَقَ اللَّهُ حُرًّا، فَكُنْ كَمَا خَلَقَكَ» - خداوند تو را آزاد آفرید، پس همان گونه آزاد باش. «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ مِنْ آدَمَ أُمَّةً وَلَا عَبْدًا» - خداوند از آدم، برده و کنیز نیافریده است. و در «نهج البلاغه» آمده است : «لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» - خداوند تو را آزاد آفریده است، پس برده کسی مشو و بردگی رانپذیر - (فیضالاسلام، ص ۹۲۹، چاپهای اخیر). و از این روست که در فقه، «كتاب العتق» داریم، نه «كتاب الرُّقْ»، یعنی آزادی و ادامه سیر طبیعی زندگی. پس از اینکه - به علت انحراف - بردگی پدید آمده باشد.

۱۲۶. «نمايشنامه نه دلاور» / ۲۰۰

۱۲۷. «نیلوفر عشق» / ۱۵۴

۱۲۸. «الإمام على صوت العدالة الإنسانية»، ج ۱ / ۴۲

۱۲۹. «قرآن کریم»، سوره کهف (۱۸)، آیه ۹؛ «کشف الأسرار»، ج ۵ / ۶۴۰

۱۳۰. «سفينة البحار». ج ۲ / ۶۲۸

«قَالَ النَّبِيُّ (ص) : إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَاتِ وَلِكُلِّ إِمْرِيٍّ مَا تَوَيِّ».

۱۳۱. «قرآن کریم»، سوره سباء (۳۴). آیه ۴۴

۱۳۲. «نیلوفر عشق» / ۳۸۶

«او که حقیقت والا را

در آن سوی زمان و مکان - در کمال آن - می‌بیند.

تنها برای او زندگی معنایی دارد. »

۱۳۳. «نهج البلاغه» / ۶۴۰ :

«لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقِلَّةِ أَهْلِهِ...»

۱۳۴. «نهج البلاغه» / ۱۱۶۹ :

«لَا يُزَهَّدُنَّكُمْ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكُمْ»

۱۳۵. «نیلوفر عشق» / ۱۷۹ :

۱۳۶. «نهج البلاغه» / ۱۲۴۱ :

«عِنْدَ تَنَاهِي الشَّدَّةِ تَكُونُ الْفُرْجَةُ، وَعِنْدَ تَضَايِقِ حِلْقِ

الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّحْمَاءُ.»

۱۳۷. «نیلوفر عشق» / ۲۰۰ :

۱۳۸ و ۱۳۹. «اصول علم اقتصاد» / ۲۶۱ و ۲۶۶ :

۱۴۰. «نمایشنامه نه دلاور» / ۱۸۹ :

۱۴۱. «آینده بشریت از نظر مکتب ما» / ۱۱۶ :

۱۴۲. «پیام» - مجله یونسکو - شماره آبانماه ۱۳۴۸ :

۱۴۳. «آینده بشریت از نظر مکتب ما» / ۱۱۵ :

۱۴۴. «اندیشه و هنر»، شماره ۸ - شهریور ۱۳۳۴؛ بحث «خوشبینی و

بدبینی»

به سوی ساحل

۱۴۵. «آیا بشر آینده‌ای هم دارد؟»، چاپ دوم / ۲۰۴ :

۱۴۶. «آیا بشر آینده‌ای هم دارد؟»، / ۲۳۸ :

۱۴۷. «به دنبال سایه همای» / ۳۲.
۱۴۸. «به دنبال سایه همای» / ۳۳.
۱۴۹. «مشکلات اجتماعی و ناسامانیهای قرن بیستم» / ۳۲ به بعد.
۱۵۰. «اندیشه و هنر»، شماره ۱.
۱۵۱. «به دنبال سایه همای» / ۱۰۵ به بعد.
۱۵۲. «نهج البلاغه» / ۲۴.
۱۵۳. «آیا بشر آینده‌ای هم دارد؟» / ۲۴۵.
۱۵۴. «پیام یونسکو»، شماره آبان ماه ۱۳۴۸.
۱۵۵. شکسپیر در تراژادی شیلوک تاجر و نیزی را شرح می‌دهد که در روز وعده، چون نتوانسته بود قرض خود را ادا کند، می‌بایستی وزن معینی از گوشت خود را به بریدن واگذارد. برای توضیح بیشتر: «مبانی اقتصاد سیاسی» / ۶۱ و ۶۲ دیده شود. در این سطور، نظر به حقوق مالکیت در اسلام نیست، زیرا اسلام بسیاری از مفاهیم حقوقی را که بشر در این اوآخر به آنها راه یافت، از قرنها پیش اعلام کرد.
۱۵۶. «تاریخ فلسفه سیاسی»، ج ۳ / ۹۳۰.
۱۵۷. «لذات فلسفه» / ۴۷۶.
۱۵۸. «لذات فلسفه» / ۴۷۶ به بعد.
۱۵۹. «روح القوانین» / ۵۵۸.
۱۶۰. کتابهای «المَعَارِفُ الْعَالِيَّةُ» - شهرستانی؛ «اسلام و دیگران» - کاظمینی؛ «محمد و القرآن» - شیخ کاظم آل نوح، دیده شود.
۱۶۱. «تعاونُ الدِّينِ والعلم» / ۵، و «شناخت روشهای علوم» - چاپ ششم / ۱۳.

۱۶۲. « نیازمندیهای بشر » / ۶۰

۱۶۳. « فردا چه خواهد شد؟ »

۱۶۴. « آرش » - مجله، شماره مسلسل ۹۳/۱۶ : « بحثی در مقام ادبی تروتسکی »

۱۶۵. « مذهب در آزمایشها و رویدادهای زندگی بشر » / ۹ و ۷۹.

۱۶۶ و ۱۶۷. « در زمینه جامعه‌شناسی » - چاپ دوم / ۳۵۹.

۱۶۸. « اثبات وجود خدا » - مقاله « مادیگری به تنها یی کافی نیست » از: دانشمند طبیعی، ایروینک ویلیام نبلوچ.

۱۶۹. « نبرد زندگی » - مجله، سال اول، شماره ۹ / ۲۳ نیز « ایدئولوژی الهی و پیشتازان تمدن » / ۲۶۹ به بعد.

۱۷۰. « داستان بشر » / ۴۵۵